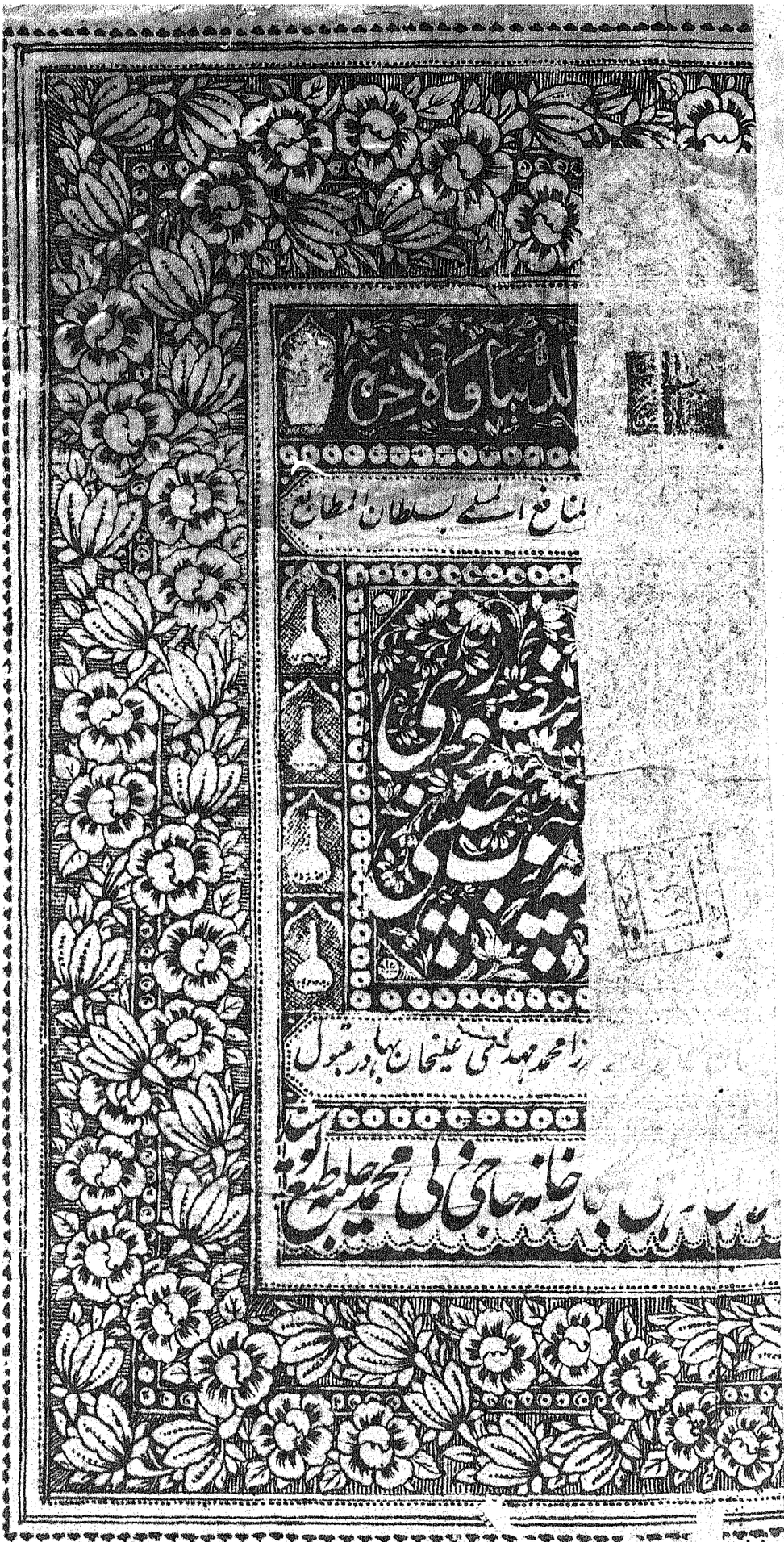
لشباب فاہ حسن
منافع اسمے بسلطان المطابع
زا محمد مہدی علیخان بہادر قبول
خانہ حاجی ولی محمد حلیہ طبع

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE9448

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس خالقی را که در خلقت انسان فائق حکمت بی نهایت و تحمید و ثنای بی قیاس مر پادشاهی [illegible] فهم و لسان داد و در حق ایشان
[illegible] کمال قدرت [illegible] اصول [illegible] کائنات [illegible] احوال [illegible] کمال [illegible]
[illegible]
[illegible] انسان [illegible] ایشان [illegible] الله [illegible] تحفه تحیات و صلوات
[illegible] نجات [illegible] کلیات ارکان [illegible]
[illegible] لولاک لما خلقت الافلاک [illegible] و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین [illegible]
علیه من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها و بر آل و اصحاب و اتباع او باد که رهبران جاده یقین [illegible] رضوان الله علیهم
اجمعین اما بعد [illegible] آدمی است که
[illegible]
[illegible] مبدء قابل [illegible]
[illegible] کمال [illegible] انسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابطال حکمت [illegible] اسرار [illegible]
[illegible] صلوات الله علیه و آله نقل است که العلم علمان علم الابدان
و علم الادیان علم ابدان [illegible] علم ادیان [illegible] صحت بدن
[illegible] علم ابدان [illegible]

کرده اند چون این ضعیف عباد الله و احوج الناس منصور بن محمد بن یوسف بن احمد بن الیاس [illegible] از اول سن [illegible] لا الی هذا
علم و مطالعه کتابهای این فن [illegible] اشتغال نموده بحکم خذ العلم من افواه الرجال تحریر نموده و تقریر فرماید مستعدان این فن [illegible]
و حصول [illegible] و فرع خاطر و تفرقه باطن و ظاهر و مختصری جامع که در هر باب بسیار رفته باشد و [illegible] که مفید عام و مطلوب الف انام گردد
کنند بعد الاستخاره من العلیم [illegible] شروع نموده [illegible] کتابی [illegible] شده و بکفایه مجاهدیه موسوم گردانیدم و [illegible] کرده بالقاب
حضرت سکندر ثانی [illegible] اساس جهانبانی [illegible] این ملک [illegible] خواندم [illegible] اکنون [illegible]
آیت اقبال و نصرت [illegible] کشف اسرار قضا [illegible] فرمان او [illegible] کل [illegible] سلطان [illegible]
عکس [illegible] خاطر [illegible] دولت [illegible] السلطان الاعظم الاعدل [illegible] سلاطین العرب و العجم
المبعوث فی عالم الملک [illegible] الامم [illegible] السماء المنصور علی الاعداء [illegible] الشرق و الغرب [illegible] ممالک [illegible] علی [illegible]
الارض [illegible] السلطنة و الدنیا و الدین سلطان زین العابدین [illegible]
[illegible] بزرگ همت و قدر و بلند اختر و بخت [illegible] لازال [illegible] ممالک [illegible]
سلطانه منصور علی الاعداء [illegible] مشارق [illegible] عالم [illegible] سایه [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] هفت اقلیم [illegible] مسکون [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] اعداء [illegible] سید المرسلین [illegible]
[illegible] گردانیده [illegible]
[illegible] این درگاه [illegible] نصرت و اعداء [illegible] دولت [illegible] حضرت [illegible] شده
[illegible] متوجه بارگاه [illegible] شده [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بشرف قبول [illegible] از کمال [illegible] اصحاب [illegible] چون [illegible]
[illegible] این مقاله [illegible] اطلاع [illegible] اصلاح [illegible] فرموده [illegible] بنظر [illegible]
[illegible] اقلام [illegible] فرمایند [illegible] الخطاء [illegible] الکرام [illegible]
الحمد لله [illegible] و الصلوة [illegible] علی محمد و آله [illegible] الطاهرین [illegible] فهرست این کتاب [illegible]
[illegible] قسم اول [illegible] مقدمه چهار مقاله مقاله اول [illegible] مشتمل بر چهار باب [illegible]
[illegible] باب سوم [illegible] مقاله دوم [illegible] باب اول [illegible] باب [illegible] مقاله سوم
[illegible] فصل اول [illegible] فصل دوم [illegible] فصل [illegible]
[illegible] فصل چهارم [illegible] فصل پنجم [illegible] فصل ششم [illegible]
[illegible] فصل [illegible] مقاله چهارم [illegible] باب اول [illegible] باب [illegible]
[illegible] فصل اول [illegible] فصل دوم [illegible] فصل سوم [illegible] فصل چهارم [illegible] فصل [illegible]
فصل ششم [illegible] فصل هفتم [illegible] فصل هشتم [illegible] مقاله اول

در حفظ صحت [illegible] باب اول در حفظ صحت [illegible] فصل اول در تدبیر [illegible] فصل دوم
[illegible] فصل سوم [illegible] فصل چهارم [illegible] فصل پنجم در تدبیر [illegible] فصل ششم [illegible] فصل هفتم
[illegible] فصل هشتم [illegible] فصل نهم [illegible] فصل دهم [illegible] باب دوم [illegible] فصل اول
[illegible] فصل دوم [illegible] فصل سوم [illegible] مقاله دوم در امراض [illegible]
باب اول امراض [illegible] باب دوم [illegible] باب سوم [illegible] باب چهارم امراض گوش باب پنجم [illegible]
باب ششم [illegible] امراض [illegible] دندان باب هفتم [illegible] باب هشتم [illegible] باب نهم [illegible]
دهم [illegible] باب یازدهم [illegible] باب دوازدهم [illegible] باب سیزدهم [illegible]
باب [illegible] باب پانزدهم [illegible] باب هفدهم [illegible] باب نوزدهم
[illegible] باب بیستم [illegible] مقاله سوم [illegible] باب اول [illegible] دوم
باب دوم [illegible] باب سوم [illegible] مقاله چهارم [illegible] باب اول
[illegible] باب دوم [illegible] باب سوم [illegible] باب پنجم [illegible]
[illegible] باب ششم [illegible] مقاله پنجم [illegible] باب اول [illegible]
دوم [illegible] باب سوم [illegible] باب چهارم [illegible]
[illegible] مقاله اول [illegible] باب اول [illegible]
[illegible] باب دوم [illegible] باب سوم [illegible] باب چهارم [illegible] باب پنجم [illegible] باب ششم [illegible]
مقاله دوم [illegible] باب اول [illegible] باب دوم [illegible]
[illegible] باب چهارم [illegible] باب پنجم [illegible] باب ششم [illegible] باب هفتم [illegible]
[illegible] باب نهم [illegible] باب دهم [illegible] باب یازدهم [illegible]
[illegible] باب چهاردهم [illegible] باب پانزدهم [illegible] باب شانزدهم [illegible]
[illegible] باب هفدهم [illegible] باب نوزدهم [illegible] باب بیستم در متفرقات فن اول [illegible]

[illegible] تعریف این علم [illegible] احوال بدن انسان
معلوم [illegible] احوال بدن انسان [illegible] این علم [illegible]
[illegible] این علم [illegible] اعتقادات [illegible] بیان کیفیت [illegible]
[illegible] اعتقادات [illegible] بیان کیفیت [illegible]
[illegible] این علم [illegible] موضوع [illegible]
[illegible] این علم [illegible] موضوع [illegible] بیان [illegible]
[illegible] موضوع هر یک [illegible] معلوم شده که موضوع [illegible]

ذاتی او و ازان علم بل هر چیز بلکه بحث از و کند از ان جهت که منسوب بصحت و سقم اوست و آن را عوارض ذاتی گویند پس ما گفتیم که موضوع علم قسم نظری این علم بدن انسان است از جهت صحت و مرض و احوال و اعمال بر آمده علم بحث از اعراض ذاتی این موضوع کند از ان جهت که منسوب باند یعنی که غایت مطلوب این علم است و موضوع علم قسم عملی تصرفات سببیه مقدوره ایست که بر آن اعمال و علاج ما و بدن مرکب ازین سبب احتیاج طلبیدن ان گفته شود انشاء الله تعالی و چون اصل عمل علم است و عمل بی علم کامل نیست شروع کنیم در قسم نظری طب و قسم نظری طب را علی الحکیم العلیم قسم نظری مشتمل بر مقدمه و جهار مقاله مقدمه چیزی متصور بالذات است ازین علم لهذا وقف صحت حاصل و استمرار او را ریاست و معرفتی بعد از علم بان شیئ بود و علم بسبب او و معرفتی در بیان احوال آن گفته خواهد شد و چون معرفت اسباب هر شیئی موجب تحقیق وجود آن شیئ باشد حال اسباب بیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب مطلق چه معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس ما گفتیم سبب معرفت عام آن چیزی را گویند که بدان توسل کنند برای حصول امری دیگر و در معرفت خاص که اصطلاح حکماست متوقف علیه الشیئ بود اعم از انکه توقف برای ماهیت بود یا برای او وجود سبب بر چهار قسم است زیرا که سبب یا سبب داخل بود یا خارج بود و اگر داخل بود یا بقوه آنرا سبب مادی گویند چون چوب نسبت بتابر و اگر داخل بود بالفعل آنرا سبب صوری گویند چون صورت سریر مر سریر را باشد و اگر خارج باشد آنرا سبب فاعلی گویند چون نجار و اگر ایجاد او را سبب آنرا سبب غائی گویند چون جلوس بر سریر چون آنچه در ذهن مقرر گشت بدانکه اسباب مادی صحت اسبابی اند که صحت در ان مقرر میشود و این مرکب بود بسیط است اگر بسیط باشد و اگر مرکب بود یا مخلوط بود آن عضو است یا لطیف و آن روح است و یا متوسط و آن اخلاط و اسباب صوری صحت اعتدال مزاج است و قوی که بعد از و حاصل شود و الیم اعضا که عبارت از عدم تفرق اتصال و سوء مزاج سبب فاعلی صحت اسبابی است که بر وجه شایسته اعتدال او را گردد و حفظ موجب صحت بود و الا موجب مرض و این امور اگر در سن جمیع محتاج الیه بود و جمیع افراد بدان محتاج باشند آنرا سنه ضروریه گویند و اگر بعضی افراد بدان محتاج باشند جزئیه گویند و اگر در بعضی زمان جمیع افراد بدان محتاج اند زمانی و اگر بعضی افراد در بعضی زمان بدان محتاج اند ضیاعات خوانند و اگر محتاج الیه نباشد و ارادات خارجیه و سبب غائی صحت سلامت افعال است که از قوی حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر گردد و قوای آن را سبب صوری و جزء اعظم بود و سبب غائی در ذهن متقدم بود و در وجود موخر مقاله اول در سببهای مادی صحت چون این سببها بر چهار است این مقاله منقسم میشود بر چهار باب باب اول در ارکان آنرا اصول و عناصر بسیطات گویند و ان جسمی است بسیط که اجزای اولی ان انسان و غیر آن از مرکبات شود و آن چهار است زیرا که یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط و بر تقدیر ین یا طالب جای خاص بود یا طالب جهتی از جهات ششگانه آتش ست و طبع او گرم و خشک و محل بالای دیگر ارکان بود چنانچه محدب کره اثیر تماس مقعر فلک قمر باشد و فایده او در مرکبات انضاج و لطف و کسر برودت عنصرین یابس و تقریق مختلفات جمع متماثلات بود و اما چه متوجه جهت محیط است نه محاذی آن هواست و طبع او گرم و تر بود و فایده آن در مرکبات تخفیف و تخلخل ست و محل او زیر کره اثیر است و اما چه متوجه جهت مرکز است آب ست و طبع او سرد و تر ست و فایده او در مرکبات سهولت قبول انفعال و ترک انست و محل او زیر کره هواست و اما چه طالب جای خاص مرکز بود خاک ست و طبع او سرد و خشک ست و فایده او در مرکبات حفظ اشکال و تماسک بود باب دوم در ارواح در معرفت اطباء و جسمیت لطیف بخاری که از لطافت اخلاط و دل سبب آخر اخلاط متخلص میشود و بواسطه شرایین باعضا منتشر گردد و اعضا را بقوه و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید مثل شود و آنرا روح حیوانی گویند قوت جنبانده و قایم بود و ازین روح چون بعضی بدماغ رسد کیفیت دیگر پذیرد و بواسطه اعصاب

[illegible] حاصل شود و ماده از وی [illegible] گویند [illegible] قایم بود و [illegible] چنانچه در کتب [illegible]

[illegible] و این [illegible] جنس حرکت باشد و چون [illegible] دیگر [illegible] و کیفیتی دیگر حاصل شود و این را [illegible] طبیعی گویند و قوت طبیعی

[illegible] بود و او را تغذیه و تنمیه و تولید [illegible] و بقول [illegible] اول محققان حکما [illegible]

[illegible] قول اطبا [illegible] استقلال [illegible] سوم در اخلاط [illegible] آنکه غذا [illegible]

[illegible] تمام اعضا میگردد [illegible] گویند [illegible]

[illegible] اول [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] میان [illegible]

[illegible]

[illegible] چهارم [illegible]

[illegible] اعضا [illegible]

[illegible] سوم [illegible] ایجاد [illegible]

[illegible]

[illegible] اعضا [illegible]

[illegible] چهارم التیام و التصاق اعضا [illegible]

[illegible] تمام [illegible] آنچه [illegible]

[illegible] طبیعی غیر طبیعی بود [illegible] و طعم او شیرین

[illegible] تغذیه تمام بدن [illegible] اخلاط دیگر [illegible] طبیعی [illegible] فاسد شده باشد [illegible]

[illegible] طبیعی [illegible] و سفید [illegible] شیرین [illegible] فایده او آنست [illegible]

[illegible] بدن شود [illegible] عروق [illegible]

[illegible] با خون [illegible] طبیعی [illegible] القوام [illegible]

[illegible] القوام [illegible]

[illegible] طبیعی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و تقسیم دوم اعضا آنکه بعضی اعضا اصلی اند چون عظام و بعضی اعضا [illegible] و جهت [illegible] و [illegible] عضو [illegible] که [illegible]

[illegible] باب چهارم در اعضا و آن مشتمل است بر مقدمه و چند فصل مقدمه در تعریف اعضا [illegible]

اعضا [illegible] آنکه اعضا عبارت از اجسامی اند غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل شود و [illegible] که اول عضوی که متکون میشود دل است و بعضی گفته اند

دماغ و بعضی گفته اند که جگر و بعضی دیگر آن اند که چون [illegible] که [illegible] و [illegible] پیدا شود و چهار نقطه [illegible] در محل دل

و محل جگر و یکی در محل دماغ [illegible] تقسیم اعضا [illegible] اول آنکه عضوی [illegible] چون دل [illegible]

مطلق همچون [illegible] فاعل [illegible] همچون عظام [illegible] و دیگر آنکه اعضا [illegible] خادم [illegible]

[illegible] دل و دماغ و جگر [illegible] [illegible] بدان مخصوص است [illegible]

است که محتاج [illegible] چون دل و دماغ و کبد و انثیین [illegible] اگر [illegible] خادم رئیس [illegible]

خادم [illegible] چون [illegible] قلب [illegible] و معده کبد را [illegible] آلات غذا [illegible] آلات نفس [illegible] و [illegible] انثیین [illegible] چون

[illegible] اعضا دماغ را [illegible] انثیین [illegible] اگر [illegible] قوت [illegible] اگر قابل [illegible] [illegible] چون [illegible]

قابل [illegible] چون [illegible] عظام [illegible] جمیع اعضا [illegible] اعضا [illegible] و از اعضا

خوانند و بیان هر یک [illegible] گفته شود ان شاء الله تعالی فصل اول در اعضا مفرده و اقسام آن [illegible] اول عظم است و آن [illegible]

و دو [illegible] حرکات بود و اقسام آن [illegible] اول [illegible] شود [illegible] مخلوق است از [illegible] عظم [illegible]

گویند و [illegible] سقف [illegible] از [illegible] خوانند و [illegible] مرکب است از چهار [illegible] عظم که عظام [illegible] گوش [illegible]

و [illegible] گویند و الف [illegible] مرکب است و [illegible] الف [illegible] عظم [illegible]

و [illegible] است از فوق [illegible] و [illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible] و اسفل [illegible]

مرکب است از [illegible] عظم که آن را فقرات عنق گویند و بعد از آن [illegible] فقرات ظهر [illegible] و [illegible] هر [illegible] است و بعد از آن

فقرات قطن و آن پنج فقره است و [illegible] فقرات [illegible] و بعد از آن [illegible] فقرات [illegible] است [illegible] عظم است [illegible] که آن را

عظام [illegible] گویند و [illegible] عظم [illegible] است که آن را عظم [illegible] گویند [illegible] عظم است [illegible] متصل [illegible]

[illegible] عظم [illegible] گویند [illegible] عظم [illegible] گویند و [illegible] اسفل [illegible] است

[illegible] و [illegible] متصل [illegible] است و بعد از [illegible] عظم [illegible] اسفل گویند و بعد از [illegible] عظم است

[illegible] که آن را [illegible] گویند و بعد از [illegible] چهار عظم است که آن را [illegible] گویند [illegible] عظم [illegible] عظم [illegible] عظام

[illegible] که [illegible] عظم [illegible] کبری گویند و [illegible] عظم [illegible] مرکب است از

[illegible] عظم [illegible] که از [illegible] گویند [illegible] الا ابهام [illegible] عظم است [illegible] عظم

[illegible] بعضی [illegible] از اینجا [illegible] آید [illegible] استخوان [illegible] اعضا [illegible]

[illegible] و آن [illegible] است [illegible] عظم [illegible] [illegible] عظام

است [illegible] عظم [illegible] باشد [illegible] و [illegible] انفصال [illegible] فایده [illegible]

[illegible]

تشریح [illegible] اعضا و عصب و [illegible] ست نوعی از رباط رسته است و آن هفت نوع ست که حواس ظاهر و باطن و حس و حرکت عالی اعضا بدان [illegible]

نوعی از نخاع رسته است و آن یک نوع ست و [illegible] حس و حرکت اعضا که دون مخ ست بدان حاصل شود و چهارم عضل ست و آن

عضو [illegible] از التقا عصب و [illegible] رباط با هم [illegible] و خلل آن محشو بلحم و غشا بر محیط شده ماند و او تحریک اعضا بواسطه

[illegible] استر و [illegible] عضل [illegible] تحریک [illegible] اعضا [illegible] گفته اند پنجم وتر ست و آن جسمی ست که مشابه جوهر عصب و رباط [illegible] عصب و اعضا

ست جهت تحریک اعضا ششم رباط ست و آن جسمی ست شبیه بعصب [illegible] ست و فایده او ربط کردن عظمی بعظمی [illegible] و دیگر بود [illegible]

گویند هفتم شریان ست و آن عروق متحرک بود و مخلوق از لیف عصب بود از بطن الایسر قلب رسته و در حرکت انبساط و انقباض [illegible]

و فایده او ایصال روح حیوانی است بجمیع بدن و جمیع شرایین دو طبقه است الا شریان وریدی که یک طبقه است و [illegible] هشتم ورید ست و

آن عروق ساکنه است که از [illegible] جگر رسته و روح طبعی بجمیع بدن رساند و تغذیه و تنمیه از آن حاصل میشود و مجموع آورده یک طبقه بود الا ورید

[illegible] و طبقه است [illegible] نهم [illegible] ست و آن جسمی ست عصبانی از التقا [illegible] گشته جهت حفظ شکل و هیئت اعضا و [illegible]

آن و دیگر اعضا [illegible] اعضا [illegible] آن شکل [illegible] این [illegible] مستکون شوند و چون منفصل گردند التیام [illegible] بعضی از آن [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] منفصل گردد التیام پذیرد [illegible] ست و آن عضو [illegible] از دم طبعی متولد

[illegible] انفصال [illegible] [illegible] [illegible] ست [illegible] مرکب ست [illegible] شود اما [illegible] جسمی ست [illegible]

[illegible] اعضا [illegible] شود و بواسطه [illegible] محل [illegible] گردد و [illegible] ست و [illegible] مشابه [illegible] از دم [illegible] شود و [illegible]

از دم [illegible] جسمی ست از [illegible] متولد شود و [illegible] آن را [illegible] کند [illegible] و بعضی از [illegible] را [illegible] جهت [illegible]

و [illegible] ست [illegible] آن [illegible] که متصل ست [illegible] فایده آن از [illegible] و مانند آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] همچون [illegible] و در جمیع بدن فایده آن حفظ شکل و هیئت و افاده حس [illegible]

[illegible] اعضا [illegible] اعضا آلی از آن جهت گویند که بعضی آلات [illegible] و بعضی آلات [illegible] و بعضی [illegible]

اما اعضا [illegible] قلب [illegible] قلب اشرف اعضا و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او [illegible] صلب [illegible]

[illegible] قلب [illegible] شکل [illegible] عضو [illegible] رباط [illegible] مربوط و محل [illegible]

و [illegible] ست [illegible] بطن ایمن [illegible] و [illegible] از روح [illegible] متصل ست جهت رسانیدن [illegible]

[illegible] بطن الایسر [illegible] ست و [illegible] روح [illegible] بود و آن را [illegible] قلب گویند [illegible] و شریان طالع شده است یکی شریان [illegible]

که [illegible] رسانیدن [illegible] لطیف باد و دیگر شریان بزرگ ست که اصل جمیع شرایین بود و آن را [illegible] گویند و میان این دو بطن

[illegible] ست [illegible] لطیف [illegible] از بطن الایمن [illegible] بطن الایسر رود و آن را [illegible] خوانند [illegible] قلب [illegible] و [illegible]

[illegible] و دخول [illegible] آن را [illegible] القلب خوانند و حالت [illegible] قلب [illegible] شوند و حالت [illegible] شوند

و [illegible] قلب [illegible] ست [illegible] انقباض انبساط [illegible]

الا [illegible] ست از [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible]

و او بدو شق شده است شق ... این به شعبه منقسم شده است ... به شعبه مجموع گردد ... آمده فائده ... [illegible]

[illegible] ... الات ... [illegible]

[illegible] ... اعضا ... [illegible] ... فائده

آن ... است که ... از ... بخار ... [illegible]

از ... [illegible] ... از طرف ... [illegible]

[illegible] ... انفتاح ... انطباق ... حجره ... [illegible]

انفتاح ... [illegible]

و ... [illegible] ... فائده آن ... [illegible]

الات ... چشم ... دماغ ... [illegible]

[illegible]

اعصاب ... دماغ ... حرکت ... [illegible]

[illegible] ... بطن مقدم است ... بطن ... [illegible]

[illegible] ... دماغ ... [illegible] ... حرکت ... [illegible]

٩

[illegible] ... دماغ ... [illegible]

[illegible] ... اعضا ... طبقه ... [illegible]

[illegible] ... طبقه اول

[illegible] ... طبقه دوم ... طبقه سوم ... [illegible]

[illegible] ... طبقه ... [illegible]

[illegible] ... طبقه چهارم ... [illegible]

و آن ... [illegible]

[illegible] ... طبقه ... [illegible]

[illegible] ... طبقه ... [illegible]

و ... [illegible] ... الات ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حاصل شود و آلات اعضاء آلات غذا اول مجری مری است که نامند و آن مجاری است بر آن جهت حلق و حلقوم میان مجوف [illegible] از لحم و عصب

و عروق و پرده و اعصاب او از اسفل و متصل بمعده گشته است جهت انکه [illegible] مختلط گردد [illegible]

[illegible] و لحم [illegible] شود [illegible] و فایده او [illegible]

مری که مرکب است از لحم و عصب [illegible] معده و چون [illegible] معظم مجری [illegible] گویند

[illegible] معده و طبقه [illegible] اصل آن عصبانی [illegible] آن [illegible] معده [illegible]

که [illegible] شود [illegible] امعاء [illegible] ماساریقا [illegible]

اول آن را اثنا عشری گویند متصل بقعر معده [illegible] نیز گویند زیرا که در وقت [illegible] صائم گویند آن بعد

از [illegible] و عروق ماساریقا [illegible] لطیف کند و صفرا از مره [illegible] و سوم را دقاق گویند [illegible] صائم بود [illegible] ماساریقا

و این هر سه امعاء دقاق گویند چهارم را اعور گویند و او همچون کیسی است که مدخل و مخرج آن یکی است پنجم را قولون گویند و ششم را مستقیم گویند

و او آخر همه است و بمقعد متصل است [illegible] از شعب [illegible] شده [illegible] محل

مجموع گشته [illegible] حاصل شود [illegible] معده [illegible] حرارت [illegible] عضوی رئیس است [illegible]

[illegible] محل [illegible] و رباط [illegible] مربوط است و صفرا [illegible] طرف [illegible] معده است

[illegible] معده [illegible] گویند [illegible] بیرون آمده ۱۰

جهت جذب غذا او از ماساریقا گویند از معده [illegible] از امعاء لطیف غذا جذب کند و در شعب [illegible] جمع گردد [illegible]

شود و از مجموع [illegible] متفرق شده جهت [illegible] خارج شده است اصل

او [illegible] عضو [illegible]

[illegible] متصل است جهت جذب صفرا [illegible] متصل شود جهت رسانیدن صفرا

[illegible] متصل است جهت [illegible] صفرا [illegible]

و صفرا آن [illegible] معده و عروق [illegible] شده است [illegible] متصل [illegible]

[illegible] کلیه [illegible] از لحم غلیظ و عروق و شرائین [illegible]

شده و او مانند [illegible] است [illegible] و رباط [illegible] و کلیه [illegible] فایده ایشان

[illegible] جهت غذا [illegible] مثانه [illegible]

[illegible] و بول [illegible] اعضاء [illegible] انثیین [illegible]

انثیین مرکب است از لحم سفید غدد [illegible] و شرائین و اعصاب [illegible]

شده [illegible] انثیین [illegible] جمع میشود [illegible] سفید [illegible]

[illegible] انثیین [illegible] آن حاصل شود [illegible]

[illegible] از اعضاء و شرائین [illegible]

[illegible]

وعلل آن بعلم مخصوص متعلق است و درد و تحجر دل بسی شده و دوم هست اول عظم حاصله است و اصل عضو مجوف بود و در انثیین داخل است
که تجاویف او بریح ممتلی شود و منفرد میان او بریح و ... و جمع شده در بقا بود و انسان ... شود و موجب بقای نوع بود
و فایده تنبیه آن بعضای ... است ... سوم عضلات ... از ... است و ... بیضتین
است و موضع ... و قوام ... مستقیم بود و فوهات عروق بدو متصل شده است جهت دفع نطفه منی ... اول رحم
است ... جمع ... و چنین ... و وصول منی ... رحم ... رقیق که ازاله ... کند در رحم ...
علوق منضم میشود و ... ولادت ... میگردد و ... در حال ... جنین میشود و ... تحصیل ... میکند و در رحم
شوق بجذب منی هست و ... بجامعت مایل میشود و ... منفعت رحم است که منی در وی قرار گیرد و جنین ازو متولد شود و کیفیت
تولید جنین ... اگر منی مرد و زن ... در رحم قرار گیرد و ... در رحم ... باشند در رحم ... بود ...
نباشند ... و ... که ... مروست ... نطفه ... در ان ... پیدا شود و ... نقطه ...
... در محل ... و محل جگر ... شود و ... حرارت ... اعضا ... و فوهات عروق ... متصل شود ازان
مجری غذا ... این حالت ... گویند ... تمام شود و بعد ازان ظهور ... نقطها ... و ... عروق ...
خون ... گردد و این حالت ... گویند ... تمام شود و بعد ازان علقه شود و این حالت ... گویند ... تمام شود و بعد
ازان مضغه گردد ... اعضا ... تمیز شود ... ازدحم ... شود ... آن شود ...
روح حیوانی ... شود و این حالت ... گویند ... تمام شود و بعد ازان ... اعضا ... تمام شود ...
گویند ... تمام شود و بعد ازان اعضا تمام ... شود و عروق ... و مفاصل ... این حالت ... گویند ... تمام شود
و این حالت ... اقصر ... اطول ... گویند ... تمام شود و ازان ...
بعد ازان ... شش ماه که اقل مدت حمل است ... اعضا ... متحرک شود و ... اعضا ... حرکت ...
اگر ... تمام ... روز ... متحرک شود ... که هفت ماه باشد بوجود آید ... اگر ...
... حرکت کند ... هشت ماه ... باشد ... حرکت کند ...
... باشد ... اگر ضعیف بود ...
سالم ... اگر ... ماه نهم ... بوجود آید ...
... بوجود آید
ماند ... مقاله دوم در اسباب صحت ... باب اول در مزاج و آن کیفیتی است که
امتزاج ارکان حادث شود ... فعل و انفعال که میان ... مواد متضاده ... کیفیتی ...
... کیفیتی متوسطه حاصل شود و آنرا مزاج گویند و آن کیفیت ... اگر ...
معتدل حقیقی گویند ... حقیقت اعتدال ... معتدل ...
کیفیات ... اربع ... حار ... بارد ... رطب ... یابس ...

[illegible] بود و این چهار قسم است اما آنچه [illegible] بل غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی

اند و این کیفیت متوسطه که درین قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال باعتبار نسبت عقلی است اما اعتدالی که بحوث عنه اطبا است آن

ایشان معتبر است آنست که هر مرکبی از ارکان [illegible] این کیفیت که بنسبت با هر مرکب [illegible] لایق بود و متصور شود [illegible]

و این اعتدال [illegible] هشت قسم است [illegible] اعتدال [illegible] و این اعتدال هشت باعتبار عارض شود زیرا که

اعتدال بحسب نوع بود مثل اعتدال انسان یا بحسب صنف بود مثل رومی و ترکی و هندی یا بحسب شخص از هر صنف که باشد یا بحسب عضو بود اعتدال

[illegible] داخل بود یا خارج پس باعتبار ثمانیه متصور شود اما اعتبار اختلافات که اعتدال [illegible] است

که سکان [illegible] اعدل اصناف اند زیرا که [illegible] انجا کیفیات [illegible] کیفیت [illegible] معتدل [illegible]

معتدل النهار [illegible] که سکان اقلیم رابع اعدل [illegible] اقلیم است [illegible] اعتدال بحسب

اعدل شخصی بود و اعدل صنفی بحسب عضو گفته شود [illegible] فی ارجح الاعضاء [illegible] پس قلب پس [illegible]

[illegible] پس [illegible] پس [illegible] پس [illegible] پس [illegible]

[illegible] پس [illegible] پس [illegible] پس [illegible] پس [illegible]

پس [illegible] پس [illegible] پس [illegible] پس [illegible] پس [illegible]

پس [illegible] و این ترتیب [illegible] اعدل اعضا

و اعدل [illegible] باب دوم در [illegible] و افعال قوت در [illegible] اطبا [illegible] ۱۳

[illegible] قوت [illegible] حیوان بود و آن قوت حیوانی باشد [illegible] حیوان [illegible]

[illegible] که در نباتات نیز موجود است اما قوت حیوانی از دل منبعث میشود و مرکب او روح حیوانی است و بواسطه [illegible]

و این قوتیست که قلب [illegible] انبساط و انقباض میکند تا ترویح قلب بجذب نسیم و دفع دخان حاصل شود و [illegible]

[illegible] گویند و چون [illegible] قوت نفسانی از دماغ منبعث میشود و بواسطه اعصاب در جمیع بدن [illegible]

و [illegible] حس و حرکت کنند [illegible] این قوت [illegible] مدرکه و محرکه اما مدرکه [illegible] میشود و اول [illegible] احساس ظاهر گویند

و این پنج است اول قوت باصره و آن قوتیست که موجود در تقاطع [illegible] که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم دماغ [illegible] آیند [illegible]

اشکال الوان [illegible] و حکمت [illegible] است که تا محل ادراک [illegible] و این قوت بواسطه [illegible]

[illegible] ادراک الوان و اشکال کند دوم قوت سامعه و آن قوتیست که بواسطه روح [illegible]

[illegible] که از مقدم دماغ [illegible] تا ادراک رایحه مشمومات کند سوم قوت ذائقه و آن قوتیست که بواسطه عصبه که در زبان [illegible]

[illegible] ادراک طعوم میکند چهارم قوت لامسه و آن قوتیست که در عصبه و [illegible] ادراک [illegible]

کند پنجم قوت لامسه و آن قوتیست که موجود است در [illegible] اعضا که در جمیع بدن منتشر است [illegible] اجسام [illegible]

[illegible] دوم [illegible] باطنی است و آنرا احساس باطنه گویند و آن هم پنج قوت است اول حس مشترک و آن قوتیست که [illegible]

[illegible] حس مشترک گویند و محل او مقدم بطن اول از دماغ است دوم خیال است و او را خزانه حس مشترک گویند زیرا که [illegible]

با و بسیار و محل او موخر این بطن است سوم متخیله است و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه که در خیال مجتمع‌اند و این تصرف

به ترکیب بود و تفصیل چنانکه تصور انسان دو سر و [illegible] و باعتبار آنکه [illegible] متفکره نیز گویند چون مطاوع عقل باشد و محل او اول بطن اوسط

چهارم متوهمه است و آن قوتیست که ادراک معانی جزئیه کند که در محسوسات متعلق است مثل دشمنی [illegible] و محل او همه بطن اوسط است پنجم حافظه

است و آن قوتی بود که معانی متوهمه را که آنرا ادراک کرده باشد نگاه دارد و او را ذاکره نیز گویند باعتبار آنکه چیزی که فراموش شده را باز یاد آورد

خزانه متخیله و متوهمه است و محل او بطن موخر دماغ است اما محرکه بر دو قسم است باعثه و فاعله و باعثه بر دو قسم است شهوانی و غضبی شهوانی آنست که

باعث شود بر تحریک جهت جذب نافع و غضبی آنست که باعث شود بر تحریک جهت دفع مضر و این هر دو [illegible] آنست که [illegible]

بود و فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند تا بواسطه او عضل تشنج و تمدد شود و [illegible] آن اعضا متحرک گردد و فاعله [illegible] باشد

و قوت طبیعی بر حرکت [illegible] و آن مخدومه باشد [illegible] و خادمه باشد [illegible]

و [illegible] قوتیست که در غذا تصرف کند تا او را مشابه جوهر بدن گرداند و متصل و ملصق با اعضا کند [illegible]

بدن [illegible] تا بکمال مقدار [illegible] رساند [illegible]

و مصوره [illegible] و مولده آنست که از خون صالح [illegible] منی کند و [illegible] قبول صورت انسان کند و مصوره آنست که باذن خالق [illegible]

متشکل و مصور گرداند [illegible] و آن [illegible]

کند دوم ماسکه است و آن قوتیست که آن [illegible] نگاه دارد تا [illegible] سوم هاضمه است و آن قوتیست که آن [illegible]

سازد که غاذیه [illegible] چهارم دافعه است و آن قوتیست که [illegible]

این چهار اند اما حرارت بالذات همه را خادم است زیرا که این افعال [illegible] بالعرض خادم ماسکه است [illegible]

و خادم دافعه نیز باشد [illegible] بالعرض خادم ماسکه است [illegible] و دافعه نیز باشد [illegible]

[illegible] بالعرض خادم هاضمه است [illegible] و ماسکه و هاضمه و دافعه خادم غاذیه [illegible]

و العالم [illegible] مقاله سوم در اسباب فاعلی صحت [illegible] اما مقدمه در بیان اسباب [illegible] اول [illegible]

[illegible] اطبا گویند که سبب آنست که اول [illegible] حالتی از احوال بدن حادث گردد [illegible]

او [illegible] از احوال موجود لازم آید [illegible] گویند [illegible] حالتی از احوال بدن [illegible] سبب [illegible]

آنکه سبب [illegible] [illegible] گویند [illegible]

و سبب [illegible] گویند سبب [illegible] گردد [illegible] سبب عفونت شود [illegible]

[illegible] سبب حالتی شود [illegible] عفونت [illegible] سبب [illegible]

بود [illegible]

طبیعت بود [illegible] اسباب ضروری [illegible] اول در بیان اسباب ضروری

و او را از آن اسباب ضروری گویند که [illegible] انسان [illegible] باشد از آن [illegible]

و [illegible] صحت و مرض [illegible]

اگر این عوارض بالذات باشد اول مشروب و اگر بالعرض است استفراغ و احتباس است و اگر از ادویه بمضمون هر یکی دوا گردد شود باشد
خواب و بیداری را اگر باشد حرکت سکون بدن مجموع و بخش فصل گفته شود **فصل اول در هوا** ابدانکه هوائی که محیط بابدان محتاج الیه است
از جهت تنفس و تعدیل روح هیئتهای آن موضع فضلات و دخانی از وجه هوا چون بابدن میرسد موجب تفویت و تبخیر میشود و بسبب آن روح
مسیوند و روحان میگردد و بدین جهت هوای آبدیه بهتر از هوای بیابان بود و هوای بیابان بهتر از هوای موضع آجامی و خلوق و مقابل بدین قیاس
مثل جایگاه ناوجه جهت که از معادن و بیشه گیرد و بخار مفسد مثل انجیر و جوز بید انجیر دور بود و هوای آن محمود و جهت که
نباشد اگر موافق هوا از اضداد عام پیدا شود و مکروه بود و باکی نبود و نباید که دران وقت هوائی مخصوص هر آن هوا که گشاده بود و تغیر آن
شود طبیعی بود یا غیر طبیعی یا مضاد طبیعی بود یا مضاد اما تغیرات طبیعی آنست که بواسطه فصول انتقال آن لاحق شود و پیش بنحوان تغیر
عبارت از سیر آفتاب در بروج فلک است پنج از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان تا آخر قوس خریف و از
اول جدی تا آخر حوت شتا و میان طبایع آنرا نست که هوا معتدل بود در حرارت و برودت و در اشجار سبز و فرشده و نما ظاهر شود و خریف نامیده
مقابل ربیع بود و تغیر اشجار و اثمار و سقوط اوراق ظاهر شود و شتا آن حالت است که سرما غالب شود و صیف آنرا نست که گرما غلبه کند و شاید که فصول طبیعی
با فصول نجمان موافق بود یا شاید که تقدم و تاخر کند اما هوای ربیع چون بطبیعت خود باشد اعدل فصول بود و اوقات بدان اعتدال حقیقی
سبب فرح و جهت بکثرت خون بود و اختلاف که در بدن بود بواسطه سرما در شتا بسته باشد و در ربیع بحرکت آید و بهترین ربیع آنست که معتدل بود
و باران باعتدال آید اما هوای آبهای بیابان چون بطبیعت خود باشد گرم و خشک بود و موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت با فراط نباشد
موجب کثرت خون و صفرا و حدت شهوتها شود و اگر مفرط بود موجب بحرت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صیف
آنست که هوای صحاری بلند و از بخار و باران نباشد و گرما در غایت شدت نبود اما هوای خریف چون بطبیعت خود بود سرد و خشک باشد و اول زمستان
معتدل باشد از این جهت که در مقابل ربیع افتاده است و او موجب تبه اخلاط و فساد بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و مبتلا
خبیثه بود و بهترین خریف آنست که باران بسیار آید و باد و شبنم نباشد و بیشتر گاه بقایای سرما باشد و بیشتر گاه گرم بود اما هوای آبهای خون بطبیعت
خود بود سرد و تر بود و موجب تکاثف و عدم تحلل بود و اگر رطوبت بر رطوبت غالب بود موجب کثرت بلغم و سلسلات افعال بود
و اما امراض مادی خیز حادث شود و اگر رطوبت بر یبوست غالب بود و موجب استسقاء اشتر خاء اعضا و بزرگ آوردن طحال و تبهای بلغمی شود و بهترین
زمستان آنست که باران بسیار آید و باد جنوب کمتر باشد تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعی بود و لاحق هوا شود و بواسطه امور سماوی و بواسطه
که بدان سبب فصول بطبیعت خود نباشد مثل ابر هوا آنست که در ربیع یا صیف بطریق بیع و یا بعکس اما امور سماوی مثل انصالات و اقتران
کواکب و کثرت و قلت آن و اختلاف بود و عدم آن بود و امور ارضی شش است اول آنکه بواسطه عرض بلد بود و اگر بلد قریب بود
بجاذبات واسطه المنقلبین یعنی نقطه سرطان و جنوب مثال آن بلاد رخاخ نخوت بود و اگر ازین محاذات دور بود اگر بحفظ هوا قریب بود
معتدل باشد الا اندکی بود دوم آنکه بواسطه وضع بلد باشد اگر بحیره بود یعنی مرتفع باشد باد بود و اگر غور باشد گرم بود سوم آنکه اگر بواسطه
جبال بود و ان بود جهت بلندی آنکه جبل موجب بسیاری باد و توفیر اشعه باشد و موجب کثرت سخونت بود و بعکس این واقع شود و موجب برودت گردد
دوم آنکه جبال سبب بود جهت که از طرح سایه بعضی از آن بعضی دیگر بسبب آن کفته میشود پس تغیر بجبال در هوا اضافه شود و یا بعرض جبال آنکه
بواسطه مجاورت بلاد و ان بلدان که شمالی بود و تبرید کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر شرقی بود تلطیف نقطه و اگر غربی بود تغلیظ هم

بواسطه هبوب ریاح بود و ریاح مشهوره چهار است شمالی و آن بارد یابس است و موجب تقویت قوی و هضم و اشتها بود و اصلاح هوا کند لاکن [illegible]
و اعضاء عصبانی را مضر بود و جنوب و آن حار رطب است و موجب انفتاح مسام و ثوران اخلاط و ارخاء قوه و ثقل حواس [illegible] بود و بهترین
او آن باشد که در روز وزد و صبا معتدل است و [illegible] لطافت و موجب صحت و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین اوقات آن باشد که اول روز وزد و دبور [illegible]
با صبا [illegible] رطب و اغلظ و بهترین اوقات آنست که در آخر روز وزد [illegible] اکثر باشد [illegible]
[illegible] آنکه بواسطه [illegible] بود و هوا [illegible] خشک بود و از عفونت [illegible] و هوا [illegible] خشک [illegible]
[illegible] باشد و تغیر هوا [illegible] موجب [illegible] فساد [illegible] و آن [illegible] اعتدال است [illegible]
و بهترین هواها شمال و صبا بود و خانه باید که هوا [illegible] گشاده بود [illegible] باشد و این [illegible]
[illegible] بود و الا [illegible] این اعتدال [illegible] تغیرات [illegible] که [illegible] طبیعت بود [illegible] قسم است یکی آنکه تغیر و فساد در جوهر هوا [illegible]
باشد که هوا [illegible] مانند [illegible] و بخارات و دخانها که [illegible] و مقابر [illegible] با هوا ممتزج گردد و هوا را متعفن گرداند
[illegible] و باشد و [illegible] گردد و فساد و [illegible] یکی آنکه موجب تغیر مزاج و فساد آن شود بواسطه آنکه هوا [illegible]
سازد و فساد آن بجمیع بدن سازد و مرتبه دوم آنکه موجب هلاک حیوانات و فساد نباتات شود زیرا که چون نباتات [illegible] حیوانات [illegible]
انسان و دیگر حیوانات از آنها غذا میسازند و هر غذا که از آن ماده حاصل شود سبب فساد و تغیر مزاج گردد و چون [illegible] موجب
هلاک گردد و قسم دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید [illegible] که موجب فساد [illegible] و نسل باشد و این تغیر یا موافق مزاج فصل باشد چنانکه گرمای
تابستان [illegible] بدین [illegible] زیاده شود که فساد هوا کند و یا مخالف مزاج فصل بود و چون [illegible] که [illegible] تابستان پیدا شود [illegible]

فصل دوم در حرکات نفسانی که آنرا اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک [illegible] بود و این حرکات یا بجهت خارج بود یا
داخل اگر بجهت خارج بود و دفعة حرکت کند چون غضب اگر بتدریج بود لذت و فرح اگر بجهت داخل بود و اگر دفعة بود خوف و فزع اگر بتدریج
بود حزن و غم و اگر [illegible] بود و اگر او [illegible] حرکت کند [illegible] بود و اگر بالعکس این بود هم فرق میان غم و هم [illegible]
[illegible] گویند که [illegible] باشد و هم [illegible] گویند که واقع شده [illegible] و این عوارض [illegible] مزاج بود [illegible]
[illegible] انفعال [illegible] و چنانکه گفته اند [illegible] که در خیال مجال آید [illegible]
مشکل شود و [illegible] و مشاهده آن کند [illegible] **فصل سوم در حرکت و سکون بدنی** [illegible]
تحلیل فضلات [illegible] بدن انفتاح مسام [illegible] و هضم اشتها [illegible] حرارت غریزیه بود و سکون [illegible] آن بود [illegible]
و اما حرکت [illegible] بود که انسان [illegible] عظیم [illegible] مثال [illegible]
خاص [illegible] اعضا [illegible] و نظر [illegible] اعتدال [illegible]
بود و [illegible] **فصل چهارم** در خواب و بیداری خواب [illegible] سکون است [illegible]
[illegible] استعداد آن باشد که هضم شود و [illegible] تقویت [illegible] کند و [illegible] از فضلات [illegible]
بخارات و [illegible] بدن [illegible] اعضاء عصبانی بود [illegible] کند و [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] و [illegible] عقل [illegible] اخلاط [illegible] بود و [illegible]

15

... و آن تواند که منفصل شود یا ماکول و مشروب آن دو قسم است قسم اول آنکه اگر چیزی که در بدن ... [illegible] ... مقابل

انفعال بدن ... و این ... [illegible] ... غذای مطلق و غذای دوائی و دوای غذائی و دوای معتدل و دوای سمی و سم مطلق اما غذای مطلق آنست که از بدن

متغیر شود و بدن را متغیر نگرداند ... [illegible] ... خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای دوائی آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر گرداند

بکیفیت ... مشابه او شود ... [illegible] ... اما اگر ... [illegible] ... غذائی ... دوای مطلق آنست که

بدن متغیر نشود و بدن را متغیر کند و مشابه او نشود و دوای معتدل آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر کند و مشابه او نشود و دوای سمی آنست که

بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند و فساد بدن کند و سم مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و فساد بدن کند اگر حار باشد بتحلیل روح

و اگر بارد بود ... [illegible] ... ماکول ... [illegible] ... تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکیفیت فقط بود آنرا دوا گویند و اگر

بماده فقط بود غذا و اگر ... فقط بود ... بالخاصیه ... اگر مرکب ... موافق طبیعت بود ... [illegible] ... و اگر ... موافق بود ...

خوانند و اگر مخالف طبیعت بود ... اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود ... غذائی و اگر بکیفیت و صورت بود ... [illegible] ... بالخاصیه اگر بماده و

صورت بود ... و اگر اثر آن بماده و کیفیت و صورت بود آنرا غذای دوائی ... بالخاصیه گویند ... [illegible] ... طبیعت

کیفیت و معتدل ... کثیر الغذا و قلیل الغذا و معتدل ... [illegible] ... معتدل ... مجموع ...

بود ... [illegible] ... قسم ... و مشروب ... و بحث ... اول ... آب ... آنکه چون غذا ... بدن ... تا ... رساند و ...

باید ... [illegible] ... تواند کرد و آن چیز ... این فائده حاصل شود و آب ... [illegible]

مثل ... [illegible] ... حرارت ... منع عفونت ... [illegible]

... [illegible] ... آب ... از کل ... سنگ ... و منبع آن ... [illegible]

... [illegible] ... آفتاب ... [illegible]

... [illegible] ... این ... [illegible]

اما از جهت ... [illegible] ... آن ... [illegible]

... [illegible] ... تقویت ... [illegible]

... [illegible] ... آب گرم ... [illegible] ... طبع ... [illegible]

... [illegible] ... اگر ... [illegible]

... [illegible] ... محتاج ... [illegible]

... [illegible] ... اندر ... [illegible]

انواع ... [illegible] ... متوسط ... [illegible]

... [illegible] ... شراب ... غذا ... [illegible]

... [illegible] ... تقویت کند ... متوسط در جمیع احکام متوسط بود

و اما باعتبار ... [illegible] ... شراب ... [illegible] ... غذا ... [illegible]

١٦

وتر طیب کند و اسود بهترین نوع بود اما باعتبار طعم شراب شیرین [illegible] مقطع بلغم بود و تولید کند [illegible] و جگر و سینه را مضر بود و شراب [illegible]
باشد زیرا نفوذ کند و احشا را مضر بود و شراب [illegible] تقویت معده و احشا کند و تنقیه آلات سینه را مفید بود و [illegible] کند و [illegible]
مضر بود اما باعتبار رایحه شراب [illegible] و طیب الرایحه تقویت [illegible] کند و معده را تقویت کند و [illegible] طیب الرایحه صحیح باشد [illegible]
کند و [illegible] باشد و موجب [illegible] بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ کند و دیر [illegible] کند و [illegible] که [illegible]
[illegible] غلیظ اما [illegible] جگر و معده را مفید بود لیکن [illegible] و صفرا [illegible] گرم [illegible] باشد [illegible]
مقطع بود و زود نفوذ کند و ادرار [illegible] مفاصل را مفید بود اما [illegible] اخلاط [illegible]
از آن تولد کند اما [illegible] کند و [illegible] سازد [illegible] آن [illegible] بود [illegible] باشد و [illegible]
شود و اما اسکار کند اما منفعت شراب [illegible] که [illegible] منفعت [illegible] بود که [illegible] منفعت [illegible] بود
[illegible] تفریح و نشاط و موجب ازالت افکار فاسد و ترغیب شجاعت و سخاوت و منع [illegible]
و [illegible] خاطر بود و [illegible] واشراق آن [illegible] حرارت غریزی [illegible] و تقویت [illegible]
[illegible] و ترقیق و تصفیه اخلاط [illegible] و اسهال [illegible]
و [illegible] که ازالت عقل میکند که اشرف مخلوقات [illegible] و تمیز انسان [illegible] از [illegible] میکند [illegible]
[illegible] شهوت طعام و جماع [illegible] اعضا و مفاصل [illegible] غفلت [illegible] و نسیان [illegible]
حواس [illegible] تولد کند فصل ششم در [illegible] استفراغ [illegible] اعتدال استفراغ و احتباس [illegible]
[illegible] و احتباس [illegible] و عفونت و تولد [illegible] شهوت طعام [illegible] بدن و حواس [illegible] کند و چون [illegible] استفراغ [illegible] جماع
حمام [illegible] اما [illegible] افعال [illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] کند و قوت طبیعی [illegible] آن [illegible]
[illegible] اعضا [illegible] امراض [illegible] افعال [illegible]
[illegible] قوت [illegible] جماع چون [illegible] اعتدال [illegible] و اشکال [illegible]
حرارت غریزی و تفریح و تقویت [illegible] امراض سوداوی [illegible]
[illegible] اعضا [illegible] امراض [illegible] شود و [illegible] مضر بود اما حمام [illegible]
[illegible] کند [illegible] استعمال حمام [illegible] که [illegible]
[illegible] استعمال حمام [illegible] آن [illegible]
[illegible] و شهوت [illegible] بدن [illegible] و [illegible]
[illegible] اعضا [illegible] اعضا [illegible]
باشد [illegible] فصل اول [illegible] آن [illegible]
و [illegible] انسان [illegible] که [illegible] احوال [illegible] چنانچه [illegible] ضعیف [illegible] انتقال

کننده بینی [illegible] در سن نشو و نما ضعیف بوده در سن کهولت قوی گردد و در مزاج [illegible] بر عکس این بوده [illegible]

سن چهار است اول سن نمو و آن را سن حداثت گویند ابتدا آن سن طفولیت و آن تا وقتیست که مولود را استعداد [illegible] نباشد بعد از آن سن صبی و آن بعد از آن [illegible] بود و قبل از نبات شدن اعضا بود بعد از آن سن ترعرع [illegible] بعد از آن سن غلامیت [illegible] گویند و این همه سن نمو باشند و بعد از [illegible] سن فتی [illegible] تا سی سال [illegible] دوم سن وقوف و آن را سن شباب گویند و بعد از انقضای سن نمو باشد تا قریب چهل سال و حرارت [illegible] افلاطون [illegible] جالینوس [illegible] کیفیت [illegible] باشد [illegible] بواسطه کثرت [illegible] شده [illegible] حاره [illegible] سوم سن کهولت بود و آن از انقضای سن [illegible] تا قریب شصت سال [illegible] و نقصان [illegible] چهارم سن شیخوخت [illegible] از انقضای سن کهولت تا آخر عمر [illegible]

[illegible]

18

[illegible]

ولادی بود و [illegible] عضوی از عضوی [illegible] با استرخا یا [illegible] باشد یا لاغر بود و سبب آن تفرق اتصال [illegible]
[illegible] بود یا امتلا خلطی یا ریحی [illegible] بود یا شدت [illegible]
و [illegible] بود و سبب آن [illegible] بود که تشنج گردد [illegible] ساکن شود و سبب آن [illegible] امتلا [illegible]
و [illegible] واقع و سبب [illegible] زوال [illegible]
شکل [illegible] که [illegible] احساس [illegible] ادراک [illegible] بود و من حیث [illegible] تفرق اتصال [illegible]
متعدد است و اسباب آن نیز متعدد و مختلف بود [illegible] اول حکاک و سبب آن خلطی [illegible] بود [illegible] خشن و سبب آن
خشن بود و سوم [illegible] و سبب آن [illegible] و سبب آن خلطی [illegible]
از جهت طول [illegible] و سبب آن ماده [illegible] بود که [illegible] و سبب آن ماده [illegible] بود که میان [illegible]
[illegible] و سبب آن ماده ریحی بود که میان [illegible] شود [illegible] و سبب آن ماده بود که [illegible]
[illegible] و سبب آن ماده [illegible] ریحی بود که میان [illegible] اعضا [illegible] شود [illegible] و سبب آن [illegible]
آنست که ماده [illegible] بود [illegible] عضو [illegible]
بود یا [illegible] و سبب آن [illegible] بود [illegible] و سبب آن [illegible]
گویند یا خلطی [illegible] گویند [illegible] باشد [illegible]
19 آن خلط [illegible] بود [illegible] و سبب آن [illegible] بود که [illegible]
ثقل کنند یا سبب [illegible] بود که [illegible] چون سرطان [illegible]
[illegible] یا مخدرات و خواب [illegible]
[illegible]
زیرا که این سبب [illegible] سوء المزاج و سوء الترکیب و تفرق الاتصال [illegible]
سوء المزاج بود [illegible] اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] مقاله چهارم در احوال اعراض و علامات [illegible] باب اول در احوال اعراض [illegible]
[illegible]
آن [illegible]
[illegible]
مجتمع شوند [illegible] صحت مزاج و مرض ترکیب [illegible] صحت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

مرض باشد چون صداع که عرض حمی بود و نفس خود مرض باشد و باشد که مرض سبب مرض شود چون وجع قولنج که سبب غشی شود و باشد که چیزی

هم سبب هم عرض هم مرض باشد چون حمی سل که مرض است [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] امراض [illegible] اعتدال [illegible] جنس دوم امراض [illegible]

امراض [illegible] امراض خلقت چهار است اول مرض شکل آن است که شکل عضو از مجرای طبیعی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] انقصال [illegible] اما مرض وضع [illegible]

جنس سوم از امراض مفرده تفرق اتصال است و اسم این مرض بحسب وضع مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد [illegible] گویند اگر

در لحم باشد جراحت گویند [illegible] گویند اگر در عظم واقع شده باشد کسر گویند اگر بعرض بود [illegible] گویند اگر

بطول بود [illegible] اگر بعرض بود [illegible] گویند اگر بطول بود [illegible] و در عصب [illegible] گویند و در عروق [illegible] خوانند اما

مرض مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود [illegible] امراض [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فصل اول در علامات [illegible]

[illegible]

٣١

اعتدال آن و دلیل معتدل مزاج بود و دلیل آن که مستوی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت باشد که تمیز بسته من لمس الات حرارت زیاد

بود و لمس تحمّل دلیل برودت و رطوبت و نیز آن از هم دلیل آن شود و یبوست و از هم دلیل حرارت و یبوست سوم لون آن بیاض لون دلیل

برودت بود و حمرت دلیل حرارت و صفرت دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا و چهارم صوری ست کثرت سواد و یبوست آن و دلیل حرارت

مزاج کند و شعرت و حمرت با اعتدال و عنصر و بیان برودت پنجم هیئت اعضا ست عروق و سینه و عظم و تا گفت و دلیل حرارت

بود و ضد آن دلیل برودت ششم کیفیت انفعالات سرعت انفعال کیفیتی از کیفیات دلیل غلبه آن کیفیت بود هفتم افعال طبیعی است از افعال

انچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه مشوش سریع بود دلیل حرارت بود و بطئی دلیل برودت باشد هشتم نوم و یقظه است و کثرت نوم دلیل

بود و قلت آن دلیل حرارت و کثرت بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانی است طیش و حدت و تند ذهن کثرت کلام سرعت انفعال دلیل

حرارت بود و ضد آن کالاید و فرط حیا و وقار و بطوء انفعال دلیل برودت بود دهم فضول است و قوت آن و غیره آن دلیل حرارت بود

ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت بر رطوبت کند و قلت آن بر یبوست فصل دوم در علامات امتلا امتلا با کیفیت اخلاط و یا

اخلاط صالحه بود و علامات امتلا مطلقا ثقل اعضا و کسل و ضعف و شهوت و انتفاخ عروق امتلا بحسب انصباغ و غلظ قاروره که دال بر آن است

علامات غلبه دم ثقل سر و تمطی و تثاوب و نعاس و کدورت و بلادت حواس و کلالت ذهن و حمرت لون و زبان و ظهور بثور و در دهن خون [illegible]

و بین دندان و تخیل چیزها سرخ بود و علامات غلبه بلغم بیاض لون و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف هضم و کثرت

خواب و بلادت حواس و تخیل آب و برف و باران و چیزهای سفید بود و علامات غلبه صفرا صفرت لون و چشم و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی [illegible]

اشتها و عطش و تخیل شعله آتش و چیزهای زرد بود و علامات غلبه سودا [illegible] خشکی بدن و غلظ و سواد خون [illegible]

و وسوسه و خوف و تخیل دود و چیزهای سیاه بود فصل سوم در نبض آن حرکتی است از عروق که مبادی از قلب و شرایین [illegible]

مرکب است از انبساط و سکون و انقباض و سکون [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اول طول است و آن است که در حال حرکت اجزاء او [illegible] طول [illegible] محسوس شود [illegible] [illegible] [illegible]

قصیر او در مقابل طویل بود و سوم معتدل [illegible] قصیر طویل و چهارم عریض است که اکثر اجزاء او در عرض محسوس شود [illegible]

و رطوبت الت باشد پنجم ضیق [illegible] در مقابل عریض بود ششم معتدل [illegible] [illegible] هفتم شاهق است که اجزاء او در عمق [illegible]

و سبب آن شدت [illegible] الت بود هشتم منخفض است او در مقابل شاهق بود نهم معتدل [illegible] شهوق و انخفاض [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اول عظیم آن [illegible] [illegible] [illegible] بود دوم صغیر آن در مقابل

عظیم بود سوم معتدل عظیم و صغیر چهارم غلیظ [illegible] [illegible] [illegible] و در مقابل غلیظ [illegible]

رقیق و رقیق بود [illegible] [illegible] ماخوذ است از زمان حرکت [illegible] [illegible] اول سریع و او است که زمان حرکت او کوتاه بود و سبب آن

شدت حاجت باشد دوم بطئی او در مقابل سریع بود سوم معتدل [illegible] [illegible] ماخوذ است از زمان سکون [illegible] [illegible]

متواتر او است که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت [illegible] بود دوم متفاوت و آن در مقابل متواتر است سوم معتدل [illegible]

و تفاوت جنس چهارم ماخوذ است از قوام الت آن [illegible] اول صلب و آن است که انگشت با مقاومت تمام حرکت ابنساط او فرو نشاند و سبب آن

یبوست جرم رگ باشد دوم لین او در مقابل صلب است سوم معتدل [illegible] و لین جنس پنجم ماخوذ است از ملمس الت آن [illegible] اول [illegible]

اسباب سخت بود دوم بارد و او در مقابل حار بود سوم معتدل در حرارت و برودت جنس ششم با خود است از امتلا و خلو و آن سه قسم است اول
ممتلی و او چنان باشد که از اندرون عروق چیزی زاید از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن امتلا بود دوم خالی او در مقابل ممتلی بود سوم
معتدل در خلو و امتلا جنس هفتم با خود است از کیفیت قرع و آن سه قسم است اول قوی و آنست که از انبساط تحت انگشت کوبد و سبب آن [illegible]
از غلظ و شدت [illegible] دوم ضعیف او در مقابل قوی بود سوم معتدل در قوت و ضعف جنس هشتم با خود است از استوا و اختلاف و آن دو قسم
اول مستوی باعتبار اجزا آن باشد که هیچ جزئی با جزئی [illegible] متفاوت نبود دوم مختلف او در مقابل مستوی بود و این مختلف بر دو قسم است
منتظم و غیر منتظم مختلف منتظم آنست که اختلاف او در ادوار باشد یعنی در چند دور که گذرد بران یک اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم آنست که اختلاف
او هیچ انتظام نباشد [illegible] اختلاف ظاهر شود جنس نهم با خود است از [illegible] وزن و آن [illegible] الوزن باشد [illegible]
که بر مزاج طبیعی بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود دوم [illegible] الوزن سه قسم است اول متغیر الوزن و آن نبضی باشد که [illegible]
صاحب نبض بود تجاوز کرده باشد چنانکه وزن نبض صبی [illegible] وزن نبض شباب بود دوم مباین الوزن و آن نبضی بود که از وزن سنی که لایق سن
صاحب او بود [illegible] باشد چنانکه وزن نبض [illegible] سیم خارج الوزن و آن نبضی بود که [illegible]
دانست که [illegible] نبض طبیعی بسیار موجود است زیرا که [illegible] تالیف نغمات با دوار الایقاع و [illegible] که میان نقرات تخلل سکون [illegible]
نسبت [illegible] نبض [illegible] سرعت و تواتر [illegible] اگر این نسبت متفق بود چنانکه [illegible] اختلافی باشد [illegible] منتظم گویند [illegible]
انواع نبض [illegible] اول غزالی است و آن نبضی بود که مختلف بود در سرعت و بطو چنانچه اول بطی باشد [illegible]
شود [illegible] بحرکت غزال دوم موجی و آن نبضی باشد مختلف در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلا [illegible]
محسوس شود سوم دودی و آن نبضی بود [illegible] اما در عرض و امتلا [illegible] چهارم نملی [illegible]
و آن نبضی بود که مختلف باشد در عظم و صغر [illegible] و شهوق و انخفاض چنانکه بعضی از اجزا او شاهق بود [illegible] ششم ذنب الفار و او آنست
که نبض [illegible] اول [illegible] الا آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فصل چهارم در [illegible]
اما نبض باعتبار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۲۲

۲۳

و باشد که [illegible] بود اما باعتبار [illegible] اگر [illegible] نبض قوی عظیم و سریع و متواتر بود و اگر [illegible] نبض از عظیم و قوی ناقص شود

و در سرعت و تواتر زیاد اگر باز افراط بود نبض [illegible] شود اما باعتبار طعام اگر طعام با اسباب گرم بود و یا معتدل باشد و [illegible] نبض [illegible]

و قوی گردد و اگر [illegible] نبض [illegible] و اگر [illegible] افراط بود سریع و متواتر باشد [illegible] نبض از قوت زیاد کند و در سرعت [illegible]

ناقص و اگر با افراط بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت بود اما باعتبار عوارض نفسانی [illegible] نبض عظیم و سریع و متواتر شود [illegible]

بطی و متفاوت بود و در [illegible] صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فرح [illegible] بود اما نبض [illegible] عظیم و سریع [illegible]

[illegible] صغیر و متواتر شود [illegible] بود اما نبض [illegible] اگر [illegible] بود نبض [illegible] بود و در [illegible] سرعت [illegible]

و در [illegible] نبض بطی و متفاوت بود و در [illegible] بود و الله اعلم بحقیقة الامور **فصل پنجم در قاروره** و آنرا [illegible]

گویند و استدلال [illegible] باعتبار [illegible] بود **جنس اول** [illegible] آن [illegible] باشد اول [illegible] ست [illegible]

[illegible] کند و دوم [illegible] و دلیل [illegible] باشد سوم [illegible] و دلیل [illegible] بود چهارم [illegible] حرارت کند [illegible]

[illegible] ششم [illegible] و دلیل حرارت [illegible] باشد **جنس دوم** حرارت [illegible] است اول [illegible] و دلیل [illegible] باشد دوم [illegible]

[illegible] سوم [illegible] بود چهارم [illegible] و در حرکت کمال بود [illegible] و دلیل [illegible] باشد **جنس سوم** [illegible]

[illegible] اول [illegible] و آن دلیل [illegible] بود و در [illegible] و آن دلیل [illegible] باشد سوم [illegible] و آن دلیل [illegible] افراط [illegible]

[illegible] و دلیل [illegible] بود چهارم [illegible] و آن دلیل احتراق اخلاط بود [illegible] دلالت کند بر احتراق [illegible] دلیل هلاک

بود **جنس چهارم** [illegible] و مراتب وی چهار بود اول اسود [illegible] باشد [illegible] دلالت کند [illegible]

[illegible] دوم اسود [illegible] و دلیل [illegible] احتراق آن باشد سوم اسود [illegible] و آن دلیل [illegible]

باشد چهارم [illegible] باشد و آن دلالت بر احتراق [illegible] کند و بول [illegible] دلیل [illegible] حرارت [illegible] بود

[illegible] باشد [illegible] اما اگر [illegible] سیاه [illegible] بود و آنرا [illegible] باشد

[illegible] و آن [illegible] اول [illegible] آن دلیل [illegible] بود و [illegible] دوم [illegible] و آن [illegible]

بود و دلیل [illegible] باشد و اگر با آن [illegible] باشد یا چون شیر بود و دلیل [illegible] باشد و [illegible]

[illegible] و دلیل [illegible] بود و دلیل بحران امراض [illegible]

[illegible] و دلیل هلاک بود و از الوان بول [illegible] باشد و آن دلیل [illegible]

و دیگر [illegible] باشد و آن دلیل [illegible] بود **جنس دوم** [illegible] بول [illegible] و آن [illegible]

[illegible] و آن دلالت کند بر [illegible] بول [illegible] و آن دلیل [illegible] دلیل [illegible]

یا انفجار اورام یا [illegible] بول اگر [illegible] باشد [illegible] سوم [illegible]

[illegible] و آن دلیل [illegible] بود **جنس سوم** در رائحه و بول [illegible] و آن [illegible] است اول عدیم الرائحه [illegible]

[illegible] و نقصان حرارت [illegible] بود و [illegible] آن دلیل [illegible] بول [illegible] سوم [illegible] الرائحه و آن [illegible]

[illegible] و دلیل [illegible] حرارت [illegible] بود و دلالت [illegible] حرارت [illegible] باشد چهارم [illegible]

و آن دلیل غلبه دم باشد هم چنین ریسب الرائحه و آن دلیل فساد صفرا بود ششم ریسیم الرائحه و آن دلیل فساد رطوبت باشد و آن دلیل فساد رطوبت
بود و جنس چهارم تنبعه غبار و رسوب و زیاده بر طبیعی از حد بود و غایب آن رسوبی بود که در جوهر بول بود و سوداء و شقرت دلیل
و کثرت آن دلیل رطوبت اخلاط و کثرت آن دلیل [illegible] بود و جنس پنجم قلت و کثرت بول است و آن اگر کمتر از آن باشد که [illegible]
باشد دلیل [illegible] یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر از آن باشد که می باید دلیل استفراغ رطوبات زائده بود یا ذوبان اعضا
جنس ششم صفا و کدورت و آن بغیر رقت و غلظت بود و بول که [illegible] کند [illegible] اخلاط یا [illegible] و دلالت بر
عدم نضج کند جنس هفتم رسوب است رسوب چیزی باشد که [illegible] غلیظ بود و از [illegible] شود و خواه [illegible] و خواه معلق [illegible] استدلال و از
وجه کنند اول جوهر او و آن [illegible] طبیعی [illegible] طبیعی سفید [illegible] متصل الاجزاء [illegible] و چون [illegible] کنند
منبسط شود و متفرق گردد و [illegible] و [illegible] شود دلالت کند بر [illegible] طبیعی تمام [illegible] طبیعی [illegible] و [illegible] اول [illegible]
[illegible] بود که یا [illegible] باشد یا [illegible] باشد اگر [illegible] بود و از [illegible] باشد و اگر [illegible] بود دلیل [illegible] اعضا بول [illegible] و اگر
که [illegible] بود و [illegible] سفید باشد دلیل [illegible] بود و اما [illegible] اگر سفید بود [illegible] گویند دلیل [illegible] بود و یا ذوبان اعضا
و اگر سرخ بود [illegible] گویند [illegible] بود دوم [illegible] سبوسی [illegible] گویند و از [illegible] بود اگر سفید باشد دلیل [illegible]
[illegible] بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود سوم [illegible] بود چهارم [illegible]
[illegible] دلالت کند بر ذوبان [illegible] و آن دلیل [illegible] بود ششم [illegible] و آن [illegible] بود [illegible]
[illegible] باشد و آن از اخلاط خام و [illegible] رطوبت و حرارت غریبه باشد هشتم نقطه [illegible] و آن [illegible] ضعف [illegible] یا اعضا [illegible]
نهم [illegible] و آن دلیل [illegible] اگر سرخ بود و [illegible] اگر سفید باشد [illegible] باشد و [illegible] دهم [illegible] ابرا [illegible]
که [illegible] باشد اگر [illegible] باشد و دلیل ضعف [illegible] باشد [illegible] باشد اگر [illegible] دلیل [illegible]
و [illegible] بود دوم استدلال [illegible] آن [illegible] اول [illegible] بود و [illegible] باشد [illegible] که [illegible]
[illegible] دوم [illegible] که [illegible] باشد و دلیل [illegible] باشد سوم [illegible] اگر طبیعی [illegible] باشد و اگر غیر طبیعی [illegible] باشد [illegible]
دلالت بر [illegible] استدلال از [illegible] بود [illegible] و دلیل [illegible] بود [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] کثرت [illegible] بود چهارم استدلال از [illegible] شدت [illegible] آن [illegible] بول [illegible] آن [illegible] باشد و اگر
[illegible] بود [illegible] کنند از [illegible] پنجم استدلال از [illegible] اگر [illegible] باشد دلیل [illegible] باشد و اگر [illegible]
باشد و باید دانست که بول زنان سفید و غلیظ تر بود از بول مردان و بول [illegible] بود و [illegible]
و بول [illegible] بود و [illegible] بول صبیان سفید [illegible] و بول [illegible]
[illegible] معتدل القوام بود و بول [illegible] بود و بول مشایخ [illegible] باشد فصل ششم در براز و استدلال [illegible]
کنند اول از کمیت آن [illegible] بود از [illegible] طعام دلیل کثرت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد [illegible] بود یا [illegible]
که در [illegible] باشد دوم از قوام آن اگر [illegible] دلالت بر اخلاط [illegible] کند و [illegible] دلیل [illegible] ذوبان باشد و اگر
[illegible] باشد دلالت [illegible] ضعف [illegible] سوم [illegible] کند [illegible] باشد از تحلیل حرارت یا [illegible]
۲۴

باطل نکشت بود و اگر بر طبیعت مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت مرار بود سوم استدلال از لون و آنکه لون براز
طبیعی است که نار بود و شدت آن دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان او دلیل ضعف هضم باشد و بیاض آن غلبه بلغم و سدد مجاری
مراره باشد و بیم یرقان بود و اگر بوی بیم از آن آید دلیل انفجار قریح بود و حضرت آن از مجاری بجانب یا کرانی باشد و بیاض و گرانی
براز بیحوالوان بول بود و چهارم استدلال از هیأت آن هیأت طبیعی دانست که جلی بود و پس اگر متفتح بود و بیحوزیل کاذ دلیل کثرت ریح و تورم
استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا کند و در خروج سریع باشد دلیل کثرت صفرا بود و بیاض هاضمه اگر تاخیر کند و بطی الخروج باشد
از ضعف هاضمه یا برودت امعا یا تناول قابض بود و ششم استدلال از راه اکرتن آن زیاد باشد از آنچه مناسبت از غلبت اخلاط یا
دنبان اعضا بود و یا بیحوا اعتبار رائح بول و ششم استدلال از زبد آن و زبد بر لایه طبیعی آن کثرت یابد کند و بر اطبیعی آنست که
متشابه الاجزا بود و معتدل باشد و رقت و غلظت و از قرار قوام بود و متن و عدیم الرائحه باشد و بهل الخروج بود و غیر لزج فصل هشتم
در بحران بدانکه بحران عبارتست از تغیر عظیم که دفعه واقع شود از مقتضای طبیعت یا مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن او
و بدن او را بملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر در بین روز سلطان که طبیعت است دشمن او که مرض است شکست و بر عاصی آید و او را ملکت آید
آنرا بحران تام خوانند و این بحران موجب صحت بود بر زود و اگر سلطان غالب شود لیکن تیغ چنانکه دشمن را بکلی دور کند بلکه محتاج باشد
بمقاتله دیگر را آنرا بحران ناقص خوانند و دلیل طول مرض باشد و اگر دشمن غالب بود و بفرود آید سلطان را شکست دهد و مملکت بدست گیرد
آنرا بحران تام خوانند بقاء باشد و اگر دشمن غالب شود اما محتاج باشد که کمابیش دگر بمقاتله کند تا مملکت را تمام تحریر کرده آنرا بحران
ناقص خوانند و بدانکه انتهای مرض را بحران باشد یا بتحلیل ماده بتدریج یا بی وقوع بحران یا بانتقال ماده از عضو بعضو و این را بحران انتقال
گویند پس اگر ماده از عضوی بعضو نقل کند انتقال سدید گویند و اگر از عضوی بعضو دیگر نقل کند انتقال رديء گویند بحران خوب آنست که معد از نضج
تمام در روز ناجور واقع شود و بحران بدیع ماده باشد نه بانتقال و بعقب آن خفت و راحت واقع شود و بحران مذموم بعکس این باشد
و بحنانکه در روز جنگ و بحالت از طرفین همه بسیاست جدال مشغول می باشند و اموال بنهب و قتال و خوف و تحیر می باشد در بحران نیز
نیز امور بالمثل این حالات و منوحال مریض واقع شود و بحران که بدیع ماده باشد یعنی یا انهال یا تحلیل یا ادرار یا عرق و بول ماده کند بهر
از علامتی که دلالت کند بر آنکه طبیعت بکمال قوت دفع ماده کند اما علامات قوی بضعف افتد و غشیان و تخمی در حین انتقال سبب بدی ماده بتقلوان
و تاریکی چشم بود و علامات اسهال ثقل سر و قراقر و در دیشت و عدم علامات قوی بود و علامات ضعف مطمئن گردد بشتابد و سرعت رود
فضاشش بهتر بود و علامات او را ثقل سر و غلظ و کثرت بول علامات عرق بهتر بود و ادرار بول و استفراغ بشره بود و بحرانی که بعرق و ادرار
واقع شود ماده رقیق دفع کند از جهت بحران که بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود و بهترین بحرانی که در ابتدا مرض واقع شود و علامات
نزدیک نضج بود و در انتهای مرض باشد و در انحطاط بحران نباشد و در روز تاجران طاق بقاست که مریض را هیچ حرکتی نکنند و در روز بحران
کرایام تاجور گویند اول آن چهارم روز مرض ست و باشد که در ایام ماده تقسیم کند و در سوم واقع شود و بحران بدیع روز چهارم
باشد بحران هفتم در روز نهم باشد بحران ششم و اگر در ششم بحران واقع شود و باشد و اگر در هیچ بحران عاقبت شود و نیک باشد و در روز هفتم
بحرانست و این روز بحران جیدی اول واقع شود و روز نهم نیز بحران نیک روز دهم و اگر روز دهم بحران واقع شود و باشد و در روز هشتم بحران
واقع شود اگر شود و باشد و روز یازدهم روز بحرانست و هفتم بحران بیست و یکم و در دوازدهم بحران باشد و در بیستم بحران

روز اول دوم سوم چهارم پنجم ششم هفتم هشتم نهم دهم یازدهم دوازدهم سیزدهم چهاردهم پانزدهم شانزدهم هفدهم هجدهم نوزدهم بیستم بیست و یکم بیست و دوم بیست و سوم بیست و چهارم بیست و پنجم بیست و ششم بیست و هفتم بیست و هشتم بیست و نهم سی ام

روز بحران اول دوم سوم چهارم پنجم ششم هفتم هشتم نهم دهم یازدهم دوازدهم سیزدهم چهاردهم پانزدهم شانزدهم هفدهم هجدهم نوزدهم بیستم بیست و یکم بیست و دوم بیست و سوم بیست و چهارم بیست و پنجم بیست و ششم بیست و هفتم بیست و هشتم بیست و نهم سی ام

ایام بحران روز اول دوم سوم چهارم پنجم ششم هفتم هشتم نهم دهم یازدهم دوازدهم سیزدهم چهاردهم پانزدهم شانزدهم هفدهم هجدهم نوزدهم بیستم بیست و یکم بیست و دوم بیست و سوم بیست و چهارم بیست و پنجم بیست و ششم بیست و هفتم بیست و هشتم بیست و نهم سی ام

روز نخست دوم سوم چهارم پنجم ششم هفتم هشتم نهم دهم یازدهم دوازدهم سیزدهم چهاردهم پانزدهم شانزدهم هفدهم هجدهم نوزدهم بیستم بیست و یکم بیست و دوم بیست و سوم بیست و چهارم بیست و پنجم بیست و ششم بیست و هفتم بیست و هشتم بیست و نهم سی ام

ایام بحران روز اول دوم سوم چهارم پنجم ششم هفتم هشتم نهم دهم یازدهم دوازدهم سیزدهم چهاردهم پانزدهم شانزدهم هفدهم هجدهم نوزدهم بیستم بیست و یکم بیست و دوم بیست و سوم بیست و چهارم بیست و پنجم بیست و ششم بیست و هفتم بیست و هشتم بیست و نهم سی ام

روز اول دوم سوم چهارم پنجم ششم هفتم هشتم نهم دهم یازدهم دوازدهم سیزدهم چهاردهم پانزدهم شانزدهم هفدهم هجدهم نوزدهم بیستم بیست و یکم بیست و دوم بیست و سوم بیست و چهارم بیست و پنجم بیست و ششم بیست و هفتم بیست و هشتم بیست و نهم سی ام

فصل ششم در علامات ردیه و محموده در امراض

باب اول در حفظ صحت و این باب مشتمل بر دو فصل است فصل اول

۲۷

تدابیر طفل را

و از غبار و بوهای تیز احتراز کنند تا چهار ماه بگذرد و بعد از آن اگر چیزی از بینا یا عجب اعتدال واقع شود و [illegible] باشد و چون به هفتم رسد

همان احتراز کرده از [illegible] سکنجبین [illegible] لطیف غذا و اسقاط شهوت گل کنند تا مولود را بدان که در خانه [illegible] معتدل بود برآید و چون جدا شود

ناف او را از بالا چهار انگشت قطع کنند و خرقه بر عضو بمالایند و بر آن نهند و مولود را به آب گرم نمک [illegible] آب [illegible]

و اگر با آن آب سماق و [illegible] و حلبه [illegible] باشد بهتر بود و بعد از آن آب فاتر [illegible] شویند و [illegible] غسل [illegible] نهند [illegible]

بچکانند و [illegible] نهند و در خانه تاریک پرورش دهند و سر و [illegible] او را تحریک کنند [illegible] فاتر شویند [illegible] رضاع [illegible]

نسبت با طفل مناسبت [illegible] اگر مادر صحیح المزاج باشد لیکن تا چهل روز شیر مادر ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز [illegible]

دایه که اختیار [illegible] کنند که خوش شکل و نیکو خلق که بقوت بود و سال او میان بیست و پنج و سی و پنج بود و معتدل [illegible]

شیر او و شیر او معتدل القوام باشد و شیر بسیار از خوبیست چنانکه گفته شد چهل روز [illegible] گذشته باشد [illegible] معتدل [illegible]

کنند و در ابتدا او پستان [illegible] پس در دهن طفل نهند و از حرکت مفرط و رایحت [illegible] کنند و [illegible] و اگر شیر [illegible] بود [illegible] تناول

مثل سکنجبین ساده یا [illegible] و سعتر و [illegible] و رایحت معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق [illegible] مثل [illegible] تناول کنند و اگر شیر بسیار [illegible]

شود و [illegible] شود تقلیل غذا کنند و [illegible] پستان [illegible] و [illegible] سرکه نانهند و اگر [illegible] عارض شود شیر طفل [illegible] تا آن [illegible]

رضاع دو سال است چون [illegible] و یک انتظام باشد آب دهند و [illegible] معتاد [illegible] گردانند و شیر [illegible] غسل [illegible] چون [illegible]

بر آمدن دندان [illegible] او [illegible] شود [illegible] بود [illegible] عسل [illegible] و [illegible] بمالند [illegible] گردن [illegible] دندان [illegible] و اگر [illegible] بسیار [illegible]

دهن او را [illegible] نمک [illegible] و قطع [illegible] به دست او دهند و در وقت [illegible] گفتن [illegible] زبان او [illegible] و امراض که او را عارض شود [illegible]

[illegible] اطفال [illegible] بسیار عارض میشود [illegible] استطلاق شکم [illegible] گرم [illegible]

طلا کنند چنانچه [illegible] و [illegible] مرغ [illegible] دهند [illegible] مفید است و اگر [illegible] شود [illegible] آب [illegible] دهند

و [illegible] عسل [illegible] استعمال کنند و [illegible] در شکم بمالند و در [illegible]

و آب گرم [illegible] طفل [illegible] گرم [illegible] عسل [illegible] کنند [illegible]

[illegible] سال [illegible] شیر [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] عسل [illegible]

[illegible] گردن [illegible] گرم [illegible]

[illegible] شکم بمالند [illegible]

[illegible]

اگر [illegible]

و [illegible] و اگر [illegible] و [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible]

ابهل است سعتر و جند بیدستر و کمون و فودنج بیابانی بپزند و در طبیخ سماق و عفص و بلیله و کلپنج و سماق و گلنار و پوست انار و [illegible]
بجوشانند و در آن آب نشانند یا آن آب بر کرسی یا پارچه‌ای تر کرده بر آن جا نهند یا آب برگ بارتنگ بر مقعد بمالند و در تدخین [illegible]
سیاه‌دانه و کمون و سپندان با روغن گاو بپزند و آجر گرم کنند و بر سر آن اندازند و بر آن نشانند یا زرده تخم مرغ با انچه بر سر نهند و بر
آن نشانند [illegible] تولد کرمها که خورده در [illegible] مقعد است عروق و شکر [illegible] خسته [illegible]
و شفتالو و برگ آن استعمال نمایند و در کرم دراز که در شکم پیدا شود [illegible] و تخم حنظل بر شکم طلا کنند و چون طفل [illegible]
گریه بسیار کند ابتدا [illegible] باللطیف [illegible] کنند تا قوت بگیرد و بحمام ببرند و از خوف و غضب و اخلاق بد [illegible] و چون قوت [illegible]
پدید آید [illegible] مشغول شود چه آن باعث [illegible] است و چون شش ساله شود [illegible] بسیار [illegible] در آسایش [illegible] تدریج کم میکنند
ریاضت [illegible] و در [illegible] بفصول و فصل
[illegible] مواد [illegible] و در زمستان [illegible] باشد و در حرکات [illegible] کرده [illegible] است که آنرا کم کنند به تقلیل و تلطیف غذا و استفراغ آن [illegible]
تا اسهال کنند [illegible] و [illegible] و از [illegible] شدید و کثرت حرکات و استحمام و از کثرت اکل لحوم و حلاوت و شراب احتراز نماید
[illegible] مثل شراب [illegible] و لیمو و صندل و ریباس و سکنجبین اقتصار کنند و از اغذیه [illegible] سماق و انار و امثال آن [illegible] باشد و در فصل
تابستان [illegible] مشغول باید بود و [illegible] و ان که [illegible] و دخان [illegible] مسکن [illegible] و از حرکات عنیفه [illegible]
[illegible] و کثرت مجامعت و اکل و شرب [illegible] اجتناب نمایند [illegible] کم [illegible] و از اغذیه و اشربه و فواکه [illegible]
خورند و از [illegible] استفراغ [illegible] کنند و در فصل خریف [illegible] و از [illegible]
[illegible] اکل و شرب [illegible] اجتناب باید کرد و اگر [illegible] باشد در [illegible] استفراغ [illegible] باید کرد و [illegible]
[illegible] اسهال و فصد [illegible] و اگر [illegible] باید [illegible] حرکات و ریاضت و کثرت اغذیه و لحوم و شراب [illegible] مفید بود و [illegible]
[illegible] باید کرد و اگر [illegible] اما در [illegible] با [illegible] که [illegible] است که تقلیل غذا [illegible] کنند [illegible]
و استعمال [illegible] و اصلاح هوا [illegible] کنند [illegible] مثل [illegible] و مشمومات مثل صندل و کافور و عنبر و مشک [illegible] مثل عود و عنبر
و [illegible] و [illegible] و پوست انار و [illegible] زعفران و باید که خانه را [illegible] و گلاب و سرکه [illegible]
[illegible] گوشت و غذا و شراب کمتر خورند [illegible] و [illegible] اجتناب [illegible] احتراز نمایند [illegible] ساکن [illegible]
[illegible] و از اشربه شراب [illegible] و لیمو و ریباس و صندل تناول کنند و از اغذیه اقتصار [illegible] کنند و آب [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] شراب [illegible] مفید بود و [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] مثل [illegible] فصل [illegible] اول [illegible]
لازم است که اغذیه [illegible] و گوشت و شراب [illegible] و غیره اقتصار نمایند [illegible] بهترین غذا آنست که از وی خون نیک حاصل شود و لذیذ بود
[illegible] گوشت [illegible] آنچه قریب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بهترین قوت غذا آن زمان باشد که اشتها صادق بود [illegible] ریاضت باشد [illegible]
[illegible] باید کرد [illegible] و [illegible] با [illegible] که [illegible] معلوم کنند [illegible]

که غذا لطیف لذیذ باشد و جمیع مبادی الوان اطعمه کنند که موجب تحریک طبیعت شود و چون سبک غذا [illegible]

آورد و اعصاب را مضر بود و غذا [illegible] باشد [illegible] گرم کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] غذا باید خورد که [illegible] باشد [illegible]

مزاج [illegible] اغذیه [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] معتدل [illegible] حرارت [illegible] گوشت [illegible] غذا [illegible]

[illegible] غذا [illegible] حرکت [illegible]

اما حرکت خفیفه باید کرد و شراب [illegible] غذا [illegible] باشد

غذا [illegible] لطیف مقدم باید داشت [illegible] اغذیه لطیف باید خورد [illegible] اغذیه غلیظ [illegible]

باید خورد [illegible] اغذیه غلیظ [illegible] که بعد از غذا احساس [illegible] باید خورد [illegible]

[illegible] اگر امتلا [illegible] غذا [illegible] باشد [illegible] طبیعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٢٩

[illegible]

آن اسب نافع بود و در میان غذا نصف آن پیش از شروع در طعام نباید خورد و اگر برای تمام طعام بران معتاد باشد اندکی شاید خورد و مدام
که سرور و نشاط و حرارت زیاده باشد و در وسط طعام و بعد از کمال هضم باشد از کثرت شرب خوف بود و حد انقطاع او این بود که بگذارد که طبع [illegible] شود
و چون بخار اسب غلبه کند و غثیان پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش شود و حرکت سست گردد باید که ترک شرب نماید و بخواب
مشغول شدن به شراب اندکی نباید کرد و تشرب بکاسهای کوچک مناسب‌تر بود و بیکبار نخورند و [illegible] بعد خوردن مضر باشد مگر کسی بدان اعتیاد
بود و کسی خواهد که شراب بسیار تناول کند در اول غذا اندکی باید خورد و [illegible] باید که چیزی [illegible] شیرین [illegible] احتراز باید کرد و کسی خواهد
که زود مست شود [illegible] شراب حکما از آن منع کرده اند لیکن اگر بدان معتاد و محتاج باشد [illegible]
مزاج [illegible] اگر مزاج [illegible]
[illegible] مزاج را [illegible]
[illegible] میان شراب غذا نباید خورد و [illegible] مجلس
[illegible] باید که [illegible] و احباب [illegible] ایشان [illegible] باشند [illegible] الست که [illegible]
[illegible] پاک کنند [illegible] لطیف پاک [illegible] و اصلاح [illegible] کنند [illegible] مجالس [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] مجلس [illegible] کلمات لطیف
[illegible] احتراز کنند و اگر مجلس [illegible] و متفرق شوند و اگر [illegible] شوند و
[illegible] باشد [illegible] مجلس [illegible] باید کرد [illegible] باید که [illegible] طبع [illegible]
باشد [illegible] و تمیز [illegible] کنند که [illegible] اما [illegible] شراب اندک [illegible]
[illegible] حکما [illegible] نوبت یا سه نوبت [illegible] اهل [illegible] باشد [illegible] سکر [illegible]
[illegible] اکل [illegible] مثل زعفران [illegible] و سکر [illegible] و دل
[illegible] و حلوا [illegible] آب [illegible] سر [illegible] اگر کسی [illegible] شراب
[illegible] اگر [illegible] و [illegible]
[illegible] شراب [illegible] مست شوند [illegible] شراب [illegible] کنند [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اما [illegible] از ارتفاع بخارات شراب بود [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] شراب باشد که [illegible] باشد [illegible] از امتلا و کثرت [illegible]
[illegible] کثرت شرب [illegible] بهترین علاج [illegible] الست که معده را [illegible] پاک کنند [illegible]
[illegible] مفید بود [illegible] حمام [illegible] ریاضت نیز مفید باشد [illegible] شراب [illegible]
[illegible] اسفید [illegible] اگر [illegible] شراب [illegible]
[illegible] مجنون [illegible] لیلی [illegible]
شعر [illegible] لیلی [illegible] اگر کسی [illegible]

[illegible]

در لک طراوت و تا شود کند و آب برد باشد و در [illegible] کلاه [illegible] و آن اسهال [illegible]

و امثال آن با برف [illegible] بود و آب کشیر [illegible] کرده و عرق طلع و [illegible] و سر [illegible]

را نایند و عود و درو [illegible] و [illegible] و این سبب [illegible] بود [illegible] فصل چهارم [illegible]

خواب آنست که عرق بود [illegible] معتدل [illegible] کنند [illegible] باشد [illegible] از [illegible]

که برای [illegible] خواب کند [illegible] غذا در معده قرار گیرد [illegible]

گرد و [illegible] کامل شود [illegible] است [illegible] اگر [illegible]

[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] خواب [illegible]

کرده اند و [illegible] خواب آید [illegible] فصل پنجم [illegible]

طبیعی آنست که [illegible] طبیعت [illegible] و اگر طبیعت [illegible]

حاکم گندم [illegible] و امثال آن [illegible] و اگر [illegible]

ضعیف باشد محتاج [illegible] بود و اگر طبیعت [illegible] از اخلاط [illegible]

مثل [illegible] اسهال [illegible] فصل ششم

در تدبیر حمام بهترین وقت حمام [illegible] که غذا [illegible] بود [illegible]

[illegible] باشد [illegible] کامل [illegible]

[illegible] باشد [illegible] ضعیف [illegible]

[illegible] اسهال [illegible] باشد [illegible] ضعیف [illegible]

موجب [illegible] ضعف [illegible] است که [illegible]

تا [illegible] شود [illegible] گردد [illegible]

که [illegible] فصل [illegible]

آن [illegible] باشد [illegible]

این [illegible] بود [illegible] حمام [illegible]

باید [illegible] فصل [illegible]

بدان [illegible] فصل هفتم

در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که [illegible] معتدل [illegible]

استعمال [illegible] که غذا [illegible] باشد [illegible] اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یا می عفیفه بود که نیم نیاشته بود حمام نباید رفت و در عقب حمام غذا خوردن ضرر کند اما در مرض غیر این استحمام چنین بود اما آن خوف نباشد
بزرگ معده و جگر و قلب و دماغ و دیگر اعضا که مزاج ایشان نیابت بر و کسی را که استعمال ریاضت کمتر کند استحمام ضرر ندارد اما اصناف ناس
سرد جوان محرور مزاج را و ابدان نباشد و همچنین شیخ را و کسی را که عادت باستعمال نباشد یا زنده اب سرد نشستن مضر بود و اصناف ناس بتدریج
تحمل نمایند کند و امراض علیه را زایل کند در عشره اول فتح رطب بعید بود و عرق النساء و مفاصل را و جاع و رکه را نافع بود و فصل هشتم و چهارم
و حرکت و سکون آنکه بعد از استفراغ غذا دهد و بعد حرکت ساعتی بود تا هضم باشد در هضم و انحدار وقت باشد آن زمان باشد که فضله بدنی از اعوان
بر از روی شده باشد و غذا هضم گشته و هنوز وقت غذا نیامده باشد و تفکیه هوا معتدل بود و استعمال باید کرد و در ریاضت اول مضر بود و تا عمر شاب قوی
و نشاط در حرکت باقی باشد و میلان طبع بدو نیامده باشد و بعد از غذا بعید بود و چون تغیر در بدن کلال و حرکت پدید آید ترک کند و در خلوت
و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیفه را ریاضت نباید کرد و اعضا دارد و همچنین ریاضت نباید و مثل کسیکه او را دردی بود ریاضت باید کرد که دیگر
را در آن حرکت نباید او و علی هذا در ریاضت بعضی بعضا سبب شدید بود و سبب ابدان قویه باشد مثل کشتی گرفتن و اسپ دوانیدن
و پیاده رفتن و شمشیر زدن و تیر انداختن و دو لا برگرفتن و گوی زدن و نیزه بازی و شمشیر بازی کردن و بعضی لطیف و رزم باشد و بعضی
نا نهاد ابدان ضعیفه بود و همچو سوار شدن و تهیه رفتن و در زورق نشستن و این ریاضت به نسبت با جمیع اعضا بود و آنچه بصوت خاص بود
همچون انکار کردن و نباشتن و صیاح است و استماع اصوات حاده و الحان لذیذه که حنجره کوش بود و نظر در سبز یا و فیق ریاضت چشم بود و در سبزیات
کلام و نفس بقرأت بود و آواز تقلیل حاده و امتد و تقلیل باید کرد و بتدریج عاده بجا رسانیدن و دلک نیز نوعی از ریاضت است و اولی
است و دلک سخت بدن را قوی کرداند و دلک نرم خشکی زایل کند و دلک بسیار هزال آورد و دلک بخرقه ها نرم باید و سنه نرم جنس خشن کند
و پیش از ریاضت دلک عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را باید کشید و دلک از اقاصی ببادی اعضا باید کرد و با سایل قطع باید کرد
و بعکس این نشاید و چون غذا لطیف خورده باشد ریاضت اندک خفیف باید کرد و اگر غذا بسیار غلیظ باشد ریاضت نیز قوی باید کرد و در
آب شان استعمال او کمتر باید کرد و در زمستان بعکس تابستان ریاضت لطیفه قلیله مناسب بود و شتاء را ریاضت قویه غیر مطلبه و کهول استحمام
لطیفه و مطلبه معتدله مفید بود و فصل سیم در تدبیر مشایخ بدانکه در سن شیخوخت برودت و یبوست غالب باشد و مزاج ایشان بمجانبت و مرطبات
کنند و دلک و ریاضت و استحمام معتدل مناسب ایشان بود و بقلیل غذا کنند اگرچه بدنشان خوهند و اجتناب از اغذیه سوداوی و مبنی کنند و استعمال مطبها
مثل عسل و لادن غالیه و تدهین بروغن نرگس و یاسمین مرطب مناسب باشد و از اغذیه آب گوشت بره و بسر و حلیم گندم و شیر و عسل خوش بود از
میوها انجیر و موبز و رطب از شرابها شراب کهنه متوسط و غیر ممزوج و از بقول کرفس و گندنا و سیر و پیاز باید که طبیعت ایشان محتبس نباشد
و الا تلین کند باب کرنب و بسلا و شیره خشخاش اندک اندک جو و مرق مرغ با کرنب مطبوخ را کرده و در علک الطعام با شکر بخورند قطع نرم کنید انجیر
خشک و با العسل چنانکه بخورند چنین بود و اگر احتیاج افتد حقنها سهل نرم بکار برند و الیشا را فصد مضر بود و اگر احتیاج بدان محتاج شوند
در رمضان مثل اطریفل کبیر و نوشادر و ماده الجبوه و قرص مطلی و عود و عنبر و امثال آن کنند فصل دهم در تدبیر مسافر گوید که
بسفر خواهد رفت باید که اگر بدن ممتلی بود و تقیه آن کند از فصد و استفراغ بتدریج در ریاضت افزاید و بجوع و عطش و سهر و پیاده رفتن و امثال آن
که در سفر آن را احتیاج افتد عادت کند که در سفر بر فق سیر باید کرد و از اطعمه که تشنگی آرد احتراز کند و وقت تشنگی تخم نورک کند
و یا سرکه و آب آمیخته و اگر با سفر کند سر را از آفتاب بپوشد و او و عین بهشد بر سر ما لد و سینه را با بابونج و بالنگو و تخم نورک طلا کند و اگر

[illegible]

خواهند که رنگ سرخ متغیر نشود و لعاب بکوزه ... [illegible] شراب حامض لیمو و سکنجبین خورند ... [illegible] باشد ...

و بیاز بادوغ باید خورد و پیاز با خورد و راشن مفید بود و اگر [illegible] الاطراف را [illegible] آب سرد [illegible]

و آب بید [illegible] بر سر [illegible] ... خورند ... آب [illegible] چون [illegible] کنند [illegible]

و اگر تب [illegible] باشد شیر [illegible] بود و اگر [illegible] کنند ... از [illegible] احتراز کنند [illegible]

و بادام [illegible] طعامی که در آن [illegible] باشد بخورند پس [illegible] عادت کنند [illegible]

و سیر [illegible] و شراب [illegible] مفید بود و اگر [illegible] باشد [illegible] شراب [illegible]

[illegible] کنند و [illegible] ... باشد از [illegible] بعضی گویند [illegible]

باید نهاد و اگر [illegible] کنند و علاج آن [illegible] و [illegible]

[illegible] آب [illegible] مفید بود و آب [illegible] سکنجبین اصلاح کنند و آب [illegible]

[illegible] و [illegible] با آبهای مختلف [illegible] کنند [illegible]

و [illegible] اگر [illegible] حادث شود [illegible] کردن مفید بود اما اگر [illegible]

[illegible] کنند و [illegible] اتفاق بود و [illegible] مفید بود [illegible]

کلی [illegible] است تدبیر [illegible] و علاج [illegible] است که [illegible] کنند [illegible]

مطالب [illegible] باشد و احکام آن [illegible] کیفیت [illegible] باشد زیرا که [illegible] آن [illegible]

باشد و غذا [illegible] خاص [illegible] مثل آنکه [illegible] از آن [illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] غذا از [illegible] مرض [illegible] بدن محتاج غذا باشد [illegible] ضعیف بود تقلیل [illegible] کیفیت آن کنند [illegible]

[illegible] کثرت غذا [illegible] حاصل شود و [illegible] غذا آن [illegible] باشد [illegible]

بقوت بود و لیکن [illegible] باشد تقلیل کنند [illegible] کیفیت غذا [illegible] کم باشد و از آن [illegible]

[illegible] بسیار بود [illegible] مشغول شوند [illegible] باشد [illegible]

باشد تقلیل [illegible] کیفیت و کمیت غذا کنند [illegible] غذا اگر [illegible] امراض [illegible]

و در امراض [illegible] بود اما در امراض حاده [illegible] تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج [illegible]

کنند اول اختیار کیفیت دوا [illegible] مرض [illegible] اگر مرض حار باشد [illegible] استعمال کنند [illegible]

و در مرض [illegible] حفظ صحت [illegible] کنند [illegible] اختیار کمیت دوا و آن [illegible] کیفیت [illegible] دوا [illegible]

[illegible] طبیعت عضو [illegible] امراض [illegible]

[illegible] طبیعت عضو [illegible] قوت عضو باشد زیرا که چون [illegible] علاج [illegible]

مزاج [illegible] و چون [illegible] عضو [illegible] باشد [illegible]

ادویه قویه استعمال باید کرد [illegible] ادویه ضعیفه [illegible] عضو [illegible] باید [illegible] علاج

[illegible]

۳۳

[illegible]

کنند و ترتیب را عکس [illegible] ادویه [illegible] عضو [illegible] اعضا [illegible]

[illegible] ماده [illegible]

[illegible] باید کرد [illegible] اول [illegible]

[illegible] مراعات [illegible]

[illegible] ماده [illegible]

[illegible] عضو [illegible]

[illegible] ادویه [illegible] استعمال کنند [illegible]

[illegible] ادویه [illegible] استعمال کنند [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] ادویه [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] علاج [illegible] اعراض [illegible]

[illegible] قانون [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] استفراغ [illegible] ماده [illegible]

[illegible] استفراغ کنند [illegible]

[illegible] باید کرد [illegible]

[illegible] **فصل اول** [illegible] سوء المزاج [illegible]

[illegible] سوء المزاج [illegible] استفراغ [illegible]

[illegible] مزاج [illegible]

[illegible] استفراغ [illegible]

[illegible] مزاج [illegible] استفراغ [illegible]

[illegible]

[illegible] ماده [illegible]

[illegible] مسهل [illegible]

[illegible] استفراغ [illegible]

[illegible] استفراغ کنند **فصل دوم** [illegible] مسهل [illegible]

[illegible] مسهل [illegible]

[illegible] مسهل [illegible]

[illegible]

نشاید کرد و ... معده باشد غذا نخورد و آب گرم ... اما اگر ... آب گرم ... [illegible]

... آب گرم ... [illegible] ... شربت ... [illegible]

که در مسهل ... [illegible] ... اسهال ... [illegible]

... [illegible] ... معتدل ... [illegible] ... لطیف ... تناول کنند ... [illegible]

مسهل ... [illegible] ... باید کرد ... [illegible] ... مسهل ... [illegible]

... [illegible] ... سبب ... [illegible]

باشد چون اسهال ... [illegible] ... باید کرد ... [illegible] ... تناول کنند ... [illegible]

... [illegible] ... حمام ... [illegible]

... [illegible] ... اسهال ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

۳۵

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] **فصل سوم** در فصد ... [illegible]

... [illegible] ... فصد ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... فصد ... [illegible]

... [illegible] ... فصد ... [illegible]

... [illegible] ... فصد ... [illegible]

... [illegible]

آنچه بشره ملاء باشد استفراغ از جوهر عضو کنند پس تعرض استفراغ از اعضاء رئیسه استفراغ بسیار و حجامت در زمان فرح [illegible]

میان ماه باشد که ماه در نقصان بود و روز شانزدهم و هفدهم و هجدهم ... سوم از روز ... تمام حجامت کنند ... که خون ... باشد ...

حسن ... بود و ... گردن ... افضل ... پس آن باشد که ... نیکو ... باشد ... بود

آن باشد که سیلان ... کنند و حجامت ... که ... گردن ... نقال باشد ... بود ... [illegible]

نافع است ... و ... سفید بود و ... شانه و ... بود ... [illegible]

خصیتین ... بود ... کند ... از ... [illegible]

برای ادرار حیض و عرق النسا و نقرس مفید بود و حجامت بی شرط برای این باشد که ... جذب کند ... [illegible]

یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کنند یا ... عضو ... تحلیل ... کنند ... [illegible]

و ... که ... باشد که در حمام ... بر پوست ... [illegible]

بعد از آنکه ... باشد و حجامت ... از سال تا شصت سال ... سال ... [illegible]

... و در امراض جلد آن را بر عضو نهند و خون می مکد و گفته اند که او خون فاسد جذب می کند ... [illegible]

جلد مفید بود و قائم مقام حجامت باشد و بهترین علق آنست که از آبی بگیرند که در آن ... [illegible]

او خط زرد باشد و آنچه ... سبز باشد ... بود ... [illegible]

بود و آنچه ... باشد ... باید که چون علق ... [illegible]

ارسال کنند ... باید ... پس علق ... نهند و اگر ... [illegible]

... عضو ... باشد ... [illegible]

... باشد ... اگر خون ... [illegible]

... باشد ... اول ... [illegible]

آنکه ... مثل ... [illegible]

... اول ... [illegible]

اگر ... باید ... اول ... [illegible]

... استعمال ... [illegible]

... [illegible]

انتقال ... [illegible]

امثال این ... [illegible]

فاسد ... مقاله دوم در امراض ... [illegible]

مشتمل ... باب اول ... [illegible]

از دم یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما آنچه از غلبه دم بود علامت آن حمرت و انتفاخ [illegible] و ثقل و ضربان سر و عظم نبض و غلظ قاروره
بود و علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شربت شراب عناب و نیلوفر از هر یک چند درم خورند یا تمر هندی و سکنجبین [illegible]
ده درم و غذا مزوره یا الوجه یا ماش مقشر با مغز بادام و اگر تب عارض شود کشکاب باید خورد و سرکه و گلاب بوئیدن و [illegible] صندل با سرکه بر
نهادن و تسعیط بروغن بنفشه و کدو [illegible] و آنچه از صفرا بود علامات آن شدت حرارت ملمس و خشکی منخرین و تلخی دهن و سهر و سرعت نبض و صفرت و صفا
قاروره بود و علاج آن [illegible] از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک [illegible] درم ترنجبین و نبات هر یک ده درم تناول کنند یا شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم حل
کرده بیاشامند و غذا [illegible] یا الوجه خورند [illegible] فواکه بارده و سکنجبین [illegible] بسازند و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله
یا روغن بنفشه یا این حب [illegible] آن [illegible] بریان کرده [illegible] سفید [illegible] بروغن بادام چرب کرده [illegible]
[illegible] و بابت از بابونه [illegible] و [illegible] بریان کرده [illegible] شراب اجاص بخورند و کافور [illegible]
و گلاب [illegible] و [illegible] یا بابونه گرم [illegible] و آنچه از بلغم بود علامات آن ثقل سر [illegible] حواس [illegible]
و رطوبت منخرین و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ بود و علاج آن هر روز [illegible] ایارج [illegible] کلقند [illegible] تناول کنند و غذا
[illegible] خورند [illegible] کنند [illegible] حب [illegible] الملک بخورانند و [illegible]
علامات آن ثقل سر [illegible] کدورت [illegible] و نبض بطی و قاروره سفید و تنک باشد علاج آن هر روز [illegible] از انگور [illegible]

۳۸

هر یک [illegible] درم و گاوزبان [illegible] درم و نبات ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشخاش خورند و بعد از [illegible] تنقیه بمطبوخ افتیمون
[illegible] و [illegible] کنند [illegible] بعد از تنقیه روغن [illegible] بادام و [illegible] و آنچه از ریاح غلیظ بود [illegible]
[illegible] شده باشد علامات آن [illegible] و انتقال [illegible] و ضربان بود علاج آن تحلیل و تلطیف [illegible] و از [illegible] باید کرد [illegible]
احتراز باید کرد و حمام و استعمال لطولات و بخورات حاره سفید بود و اگر [illegible] بوئیدن [illegible]
اما صداع که از سوء مزاج ساذج باشد یا حار بود یا بارد آنچه حار باشد اگر [illegible] حادث شود [illegible] علامات آن [illegible]
و حرارت ملمس [illegible] منخرین و زبان باشد علاج آن [illegible] سکنجبین یا شراب غوره یا شراب [illegible] و عرق گل [illegible]
و شیره تخم [illegible] و آب خیار و کدو با سکنجبین [illegible] بود و غذا ماش با مغز بادام و اسفاناخ یا [illegible] خورند و در جاهای خنک آرام
گیرند و [illegible] بارده بوئیدن و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند و اگر [illegible] باشد [illegible] تناول ادویه حاره [illegible] علاج کنند و [illegible]
[illegible] بمطبوخ فواکه [illegible] مزاج بارده بود علامات آن [illegible] بود و ثقل و [illegible]
علاج آن تناول [illegible] کلقند بود و یا شراب گاوزبان با [illegible] و از [illegible]
تناول کنند و غذا نخود آب [illegible] خورند [illegible] و [illegible] حاره استعمال کنند و [illegible] معده [illegible] باشد و اگر [illegible]
معده باشد علامات آن [illegible] و ضعف معده [illegible] علاج آن اصلاح و تقویت معده بود و اگر [illegible]
[illegible] بود [illegible] معده جمع شده باشد علامات آن [illegible] و کثرت [illegible] بود علاج آن تنقیه معده بود [illegible]
خربزه و برگ [illegible] عسل و نمک در آن حل کرده بیاشامند و قی کنند و بعد از [illegible] کلقند و [illegible]
و [illegible] آن تقویت [illegible] کنند و غذا نخود آب [illegible] خورند و اگر [illegible] ساکن نشود [illegible] و اگر بسبب صفرا باشد علامات آن [illegible]

[illegible]

و تلخی دهن و تشنگی و قلق و شوزش معده بود و در حالت گرسنگی نیز باشد علاج آن آب گرم و سکنجبین قی کنند و بعد از آن [illegible]
لعوق کنند و غذا انار و زیرباج با آلو [illegible] خورند و اگر سبب اخلاط سوداوی بود که در معده باشد علامت آن شوزش فم معده و ترشی دهن
و کثرت اشتها بود علاج آن تنقیه معده بقی و مسهل با حب ایارج و مطبوخ افتیمون کنند و شراب بالنگو با سنبل و زرجر [illegible] غالیه [illegible]
بویند و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود و از اطعمه نفاخه زیاده بود علاج
آن تقویت معده و تحلیل نفخ بجوارشات حاره کنند و اگر صداع از ضعف معده و شدت حس او بود علامت آن اشتداد وجع بود
در بامداد و در خلو معده علاج آن تبرید آب بخوره و ریباس و انار خورند و اگر حموضات مفید [illegible] شربتی خورند و اگر صداع از ازار
دماغ و خلو باشد علامت آن حدوث صداع بود در عقب استفراغ یا جماع یا ریاضت یا سهر یا غم علاج آن اغذیه مرطبه جید الکیموس تناول کنند
مثل زرده تخم مرغ و انگور و گوشت مرغ و حمام معتدل و دهن [illegible] مفید بود و اگر صداع از قوت حس دماغ بود علامت آن اشتداد صداع باشد
اندک سببی مثل بخار غذا و انفعال آن با قوت بود علاج آن تناول اغذیه غلیظه بود مثل کله پاچه و هریسه و صداع شرکت کند
طحال و کلیه و رحم و یا عضو دیگر حادث شود علاج آن علاج آن اعضا باشد [illegible] صداع مزمن باشد که بیخ سر را فرو گیرد و سبب آن اخلاط
غلیظ یا بخارات بود که در زیر غشاء مجلل دماغ محتقن شود و علامت آن باشد که با دنی سببی اشتداد کند و چشم [illegible] از [illegible]
صوت متأذی شوند و کالسته شیم و پوست چشم [illegible] کند علاج آن تنقیه بدن کنند بحب ایارج و شبیار [illegible] حاره [illegible]
و روغن [illegible] و بر سر مالند یا علاج آن همچون علاج بلغم و سودا بود و این صداع عسر البرء باشد و مقدمه نزول [illegible] شقیقه [illegible]
سر باشد و ماده آن کمتر از ماده صداع باشد و شقی که ضعیف تر باشد قبول کند علاج آن همچون علاج صداع بود و تناول [illegible]
[illegible] مفید بود و اگر [illegible] افیون و تخم کاهو و کتیرا [illegible] طلا کنند و بر [illegible] مفید بود [illegible] گرم باشد [illegible]
یا حجاب او حادث شود و آنرا قرانیطس گویند و سبب آن اگر غلبه خون باشد علامت آن تب مطبقه و ثقل سر [illegible]
وجه و عین بود و نبض عظیم و قاروره سرخ و غلیظ بود و علاج آن در ابتدا فصد قیفال کنند و هر روز [illegible] از عناب [illegible]
و [illegible] سپستان [illegible] نیلوفر و بنفشه [illegible] تناول کنند و اگر [illegible] آن هم کنند [illegible]
یا نیلوفر و عناب خورند و [illegible] توقف نباید [illegible] صفت آن [illegible]
تخم کاسنی [illegible] سپستان [illegible] عناب [illegible] شربت [illegible] استعمال [illegible]
گرم [illegible] بنفشه و خطمی [illegible] اگر [illegible] شراب خشخاش [illegible]
بود و اگر زیاده صفرا بود علامت آن کثرت هذیان [illegible] صفرت لون و زبان [illegible]
قاروره بود و علاج آن [illegible] تخم کاسنی [illegible] عناب [illegible]
کنند و شراب بنفشه و بنفشه پرورده و شراب خشخاش لعوق کنند [illegible] کنند و این [illegible]
بنفشه و خطمی [illegible] سپستان [illegible] عناب [illegible]
حل کنند [illegible] استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب باشد [illegible] استعمال [illegible]
با هم [illegible] استعمال کنند [illegible] کنند و [illegible] حرارت آب [illegible]

تخم نوزک و شراب سنبل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند و برگ بید در فراش ریزند و برگ کدو و خیار و بنفشه و نیلوفر بویند و
سرسام که از مادهٔ سودا و اخلاط محترق نیز حادث شود علامات آن هذیان بسیار و ترس و گریه و بیخوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن و تغیر
بود و بعد در ربیع تغیر ظاهر شود و نبض [illegible] و بطئی مختلف و صلب باشد و قاروره سیاه و غلیظ علاج آن جلاب از بنفشه و گاوزبان
هر یک چهار درم و تخم کاهو هر یک سه درم نبات ده درم بیاشامند و غذا جو و کدو با شیره خشخاش و بعد از نضج تنقیه به حب‌ها و حقنه‌ها کنند که مسهل سودا
بود و صفت مطبوخ سنا و افتیمون و بسفایج هر یک بنفشه و نیلوفر تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم مویز طائفی ده دانه ترنجبین [illegible] درم
بپزند و شیاف با سطوخودوس و اسفناج نیم کوفته هر یک چهار درم ورق گل پنج درم گاوزبان بالنگو هر یک دو درم خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم
و بعد از تنقیه بنفشه و شبت و بابونه و مرزنجوش و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند و روغن بادام و شیر دختران بر سر مالند و [illegible] از
نبات و عرق گل و گاوزبان و تخم شاهسفرم تناول کنند و شراب گاوزبان تنقل کنند لیثرغس سرسام بلغمی بود علامات آن [illegible] کسل
و نوم و [illegible] ثقل [illegible] و اختلال عقل و سکون و نسیان بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و بیخ [illegible] نبات ده درم
تناول کنند غذا جو و نخود و آب خورند و بعد از نضج تنقیه به حب ایارج و صبر کنند و حقنه‌های حاره استعمال کنند و شیاف [illegible]
بوره و خطمی هر یک سه درم بکوبند و با شکر بجوشانند تا منعقد شود و بدان [illegible] استعمال کنند و [illegible] و گلاب و روغن گل
بمالند و [illegible] مثل بابونه و شبت [illegible] ماشرا [illegible] ظاهر شود [illegible]
که [illegible] و [illegible] علامات آن انتفاخ و حمرت [illegible] علاج آن فصد قیفال کنند
و جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی [illegible] و عناب [illegible] تناول کنند [illegible] مطبوخ فواکه کنند [illegible]
که مسهل [illegible] و [illegible] تخم نوزک [illegible]
و شراب [illegible] و حماض [illegible] کنند [illegible]
باشد [illegible]
بلغم باشد علامات آن [illegible] علاج آن [illegible] بالنگو و گاوزبان [illegible]
هر یک [illegible] مثقال تناول کنند و غذا نخود و آب با شیره [illegible] خورند [illegible]
[illegible] فلفل و ماء العسل بجوشانند [illegible] کنند [illegible]
[illegible] اکلیل الملک [illegible] بجوشانند [illegible] علامات آن [illegible]
[illegible] علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و بیخ [illegible] گاوزبان [illegible] تناول کنند غذا [illegible]
[illegible] خورند و بعد از نضج تنقیه به حب افتیمون و مطبوخ آن [illegible] کنند و تقویت دماغ [illegible]
[illegible] افتیمون [illegible] مفید بود [illegible]
[illegible] علامات آن [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] و تقویت [illegible] کنند و اگر احتیاج افتد حقنه کنند

صفت آن سنا هفت درم قطورین باریک سه درم بزرگ جلبه خطمی سوس بنفشه هریک کمی بجوشانند و صاف کنند و بوره و نبات یک یک درم و روغن شیرخ ده درم با آن هم کنند و استعمال نمایند و اگر دوا بسبب ضعف قلب باشد باید در نقاهت از اغذیه مصنف عادت شود و علاج آن تقویت قلب بشراب حاض و لیمو و صندل و ریباس سیب باید کرد و مفرحات مناسب مزاج و اغذیه لطیف خورند و دوا اگر بسبب غلبه صفرا و غلبه دم نیز بود و علامات صفرا در قی و اسهال و عدم اشتها و سرعت نبض و بول نادر بود علاج آن جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و سیب و انبه تناول کنند و غذا انواع نامیز باید و ام البقیع اسهال مفرط المطبوخ هلیله زرد یا قرص بنفشه یا سعوط نیا کنند و علامات دوا در سوی حرمت لون و بدن و ثقل سر و کثرت عرق رسیلان دهن باشد علاج آن شهد تقبال و محاجمت ساق و تناول دوا شیر مرتبه و نبات یا آب انار بیدانه یا شراب عناب و بنفشه و بلوفر یا کلاب عرق بید خورند و تعفین طبیعت بطبوخ فواکه کنند و اگر دوا بسبب بلغم باشد که بر سر سد عارض شود تنقیه و ملین بکحادات و منهادات مفرده باید کرد و تناول اغذیه که در آن بورد توابل بود و اگر کثرت عضوی دیگر دوا رحاشه شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت دماغ سعوط و ضماد و اسهال مرضی باشد چنان محسوس شود که بخارات آن متصاعد شده رسیب آن چشم تاریک شود و طنین گوش بود و مادهٔ این مرض اکثر سودا بود و علامات آن تنبیه حواس و تحیر و ثقل سر و افکار و سکوت و فرح و تخیل اشیاء سیاه بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک کاوزبان هریک سه درم بالگود و درم بنفشه دو درم بیاشامند و تناول نکنند و غذا انخود و اب سفرجل دام خورند و بعد از هضم تنقیه بحب اهلیله یا مطبوخ افتیمون کنند یا این حب صفت آن هلیله سیاه نیمسوخته سه درم بنفشه دو درم بسفید خرنشه یک گونه بروغن بادام سرشته کرده یک درم اسطوخودوس لسفاریج از هریک دو درم بکوبند و با عسل سرشته بسازند و بقدر نخود بلع کنند و دو عقب آن جلاب از نبات نیم گرم بیاشامند و بعد از علاج آن دو یک بعلاج دوا باشند و آن تنقیه کز دو گرفت مفید افتد و اگر بسبب بلغم باشد مقدمات و اگر بسبب مادهٔ غلیظ باشد بعد از نضج تنقیه بحب اهلیله و لوغاذیا کنند یا استعمال این حقنه خشک شبت بابونه سنا هریک هفت درم مهک زایه یک گز آب هریک سه جلبه بخلط بلغم بشوئند هریک پنجه درم یکپنجم دانگی درشتن طلی آب پنجوشانند یا در طل آب بسا کنند و بوره و نبات هریک سه درم بآن هم کنند و بدماغ استعمال کنند و بعد از تنقیه اطریفل مغیر یکهفته تناول کنند و حقنه و نخوش و نام ببینند و روغن بنفشه و روغن بنفشه و شیرخشت و شیرخشت و شیرخشت سیاه بود بواسطه ادویه سرد و مخدره مثل افیون و بنگ و کران کاز اقسام تاج استعمال کرده باشند یا سرمائی که بدماغ رسد علامات آن سنگینی سر بود و دوست لون و یا مرض فالج و رعشه و تشنج و علاج آن همین است که گذشته اما در این قسم تنقیه اصلاح نباشد و بدین سبب بر روغن بابونه و شبت و نرگس مفید بود و تناول مسکرات و بطریق شم سعوط بخارات معده باشد علامات آن بسیوس اخلاط و دوی و طنین و حدت آن و حالت جوع بود علاج آن تنقیه معده کنند یعنی در اسهال بجهت مادهٔ تنقیه و اگر بسبب بلغم باشد که بر سر آن شود بر دو اعضا مقوی با مثل مایان و بشاور کل صندل طلا کنند و علاج شربه و سقط کنند و در سبات و جوع و زمهریر و سل مفید بود و هر چه بزودی بطبیعت و قلیا که در آن نوع ابرسام بود و نافع افتد سهرهای دیگر اما فراط بود و سبب آن سوء المزاج البارد یا مادهٔ باردهٔ ایده علاج آن سه درم و نوع شربت بنفشه و خشخاش و دوشیدن شیر زنان بر سر و بهمن و روغن بنفشه و کدو و روغن انبوه شیر خشخاش و اسفناج خورند و خیار و کدو و کاهو و بوسیدن مفید بود و سیلوفر و بنفشه و کاهو پوست خشخاش بجوشانند و بر سر بمالند و بسعوط در طب دکک آورد و بسبب خواب بود اگر

[illegible]

وشبت ... و زعفران ... سود آرد و در سوء المزاج بارد اول تنقیه بدن باید کرد از مواد سوداوی و بلغمی

استعمال ... سبات سهری ... باشد که از اجتماع اسباب سبات و سهر حادث شود و علامت او آنست که گاه خواب طویل باشد و گاه سهر مفرط در وی

پدید آمده باشد ... و علاج آن تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و بعد از آن استعمال منومات و سعوطات کنند

... این حب مفید بود و صفت آن بنفشه ... درم ... درم ... تخم ... ازایه تخم کرفس ... یک ... درم ... بریان کرده

... بکوبند و با آب ... حب سازند و بعد از تنقیه ... کنند و این حقنه مفید بود ... درم ... بنفشه و نیلوفر ... درم

... اکلیل الملک ... درم ... تخم ... عسل ... روغن ... درم ... ارمنی

... تشخیص ... که مردم ... بر یک حال بمانند مثل آنکه اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده ماند و اگر خفته باشد همچنین ... سبب

آن ... گویند و سبب آن ... باشد که ... دماغ بواسطه خلطی غلیظ حادث شود و علامت آن ... چشمها ... بود و ... هر چه

... گویند ... و علاج آن اگر موجب آن ... باشد فصد قیفال کشایند یا حجامت ساق کنند و جلاب از ... و افتیمون ... درم

... بدهند ... و غذا نخود آب و شیره ... خورند و بعد از ... مطبوخ افتیمون یا حب ... کنند و ...

حقنه ... کنند و ... روغن بنفشه ... استعمال ... مفید بود ... آب ... و شیر ... درم بود و اگر

... درم ... استعمال کنند. کابوس آنست که چون ... در خواب ... خیال کنند که ... چیزی

ثقیل ... باشد ... و نفس ... تنگ شود و آواز ... و سبب آن بخاری بود ... غلیظ ... متصاعد شود ... اگر از غلبه خون باشد

فصد قیفال و حجامت ساق ... کنند و اگر ... تنقیه کنند چنانچه ... معلوم شد و تغافل نباید کرد که این مقدمه صرع باشد

صرع ... باشد ... دماغ ... حادث شود و ... از نفوذ ... اعضا منع کند و جمیع اعضا متشنج گردد و سبب

آن خلطی بود ... دماغ حادث شود ... علامت آن ... و کثرت زبد بود در ... و ...

... و علاج آن ... و افتیمون ... درم

... بدهند و غذا نخود آب و شیره ... خورند و ... و بعد از ... تنقیه ... و ...

... این حب مفید بود ... مثقال ... درم ... تخم ...

... مثقال ... گرفته ... حب سازند و صرع را از ... و جماع و ...

... باید کرد و ... دماغ ... شراب ... باید کرد و همچنین از ... و ... سوء

... و اگر ... کنند ... ... و ... اصل

... سعوط ... و ... تناول کنند ... و صفت آن ...

... درم ... کوبند و ... بیخته ...

تناول کنند و اگر ... علامت آن ... و علاج آن تنقیه دماغ بمطبوخ افتیمون و حب ...

و تقویت دماغ ... و ... اکلیل الملک ... نشانند ...

و ... بدهند ... اگر زیاده ...

[illegible]

۴۲

[illegible]

باشد علامت آن ظهور علامات غلبه خون بود و در [illegible] و در این [illegible] شوند و [illegible] می آید و صرع می شود و باشد که [illegible] حادث گردد علاج
آن فصد صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت دماغ به بوییدن سرکه و گلاب مالیدن و دهن گل [illegible] و اگر از ماده صفرا بود از
نادر افتد علامات آن التهاب اضطراب عقل و صفرت [illegible] و چشم بود علاج آن تنقیه بدن کنند [illegible] و قرص بنفشه [illegible] تناول کنند
و پاشویه به آب گرم و سبوس و خطمی کنند [illegible] اطفال را حادث شود و از ام الصبیان [illegible] و اگر صرع از شرکت معده باشد
علامات آن غثیان اختلاج لب رعشه در حالت خلو معده و کثرت [illegible] و اشتداد صرع [illegible] علاج آن [illegible] کنند [illegible] شربت
و ترب و [illegible] عسل و نمک [illegible] طبیعت [illegible] کنند و بعد از آن تقویت معده [illegible] کنند
و غذا [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] و اگر از شرکت عضو دیگر بود [illegible]
که از آن عضو متصاعد شود و علامات آن باشد که احساس [illegible] کنند چون بخار یا نسیم [illegible] که از آن عضو مرتفع میشود [illegible] آن
[illegible] باشد علاج آن تنقیه بدن و دماغ [illegible] کنند و تقویت [illegible] و اصلاح حال آن عضو [illegible]
و نهادن محجمه [illegible] و اگر صرع بواسطه بخارات که از کرم کدو دانه و حب القرع متصاعد میشود حادث گردد و علامات آن کثرت [illegible]
و وجع بطن [illegible] بود و علاج آن قتل کرم و اخراج آن بود چنانکه گفته خواهد شد و اگر بسبب لسع عقرب گردد یا حشرات حادث
شود [illegible] ورم [illegible] و ورم [illegible] کرده [illegible] حل کنند [illegible]
علاج آن [illegible] گفته شود ان شاء الله تعالی [illegible] صرع [illegible] اگر [illegible]
شود و در اصلاح نکنند که خود زائل شود و گویند اگر [illegible] صرع [illegible]
نافع بود [illegible] آن [illegible]
[illegible] باشد [illegible] دماغ [illegible] اعضا را از حس و حرکت باز دارد [illegible]
و میان [illegible] اعضا [illegible] عارض شود [illegible] و علامات آن [illegible]
کثرت خواب بود [illegible] اگر [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] و اگر تحریک شود [illegible] کنند [illegible]
[illegible] باقی باشد [illegible] ظاهر شود زنده بود علاج آن [illegible] گرم [illegible]
[illegible] گرم کرده [illegible]
بروغن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] العسل حل کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] العسل [illegible]
[illegible] علامات آن علامت غلبه خون باشد [illegible]
[illegible]

۴۳

[illegible]

بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود و فصد کنند و تقویت دماغ به مشمومات بارده معتدله کنند که سکته بلغمی را مفید بود و فتیله عاقرقرحا
مرزنجوش [illegible] اکلیل الملک [illegible] سیاه [illegible] تخم شبت تخم [illegible] حنظل [illegible] هر یک [illegible]
دو درم بکوبند و [illegible] با عسل [illegible] سر [illegible] بر سر آن کنند و بکار دارند و مالیخولیا
تغیر ظنون و افکار بود از مجرای طبیعی و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن از آن ممتلی بود و تبخیر [illegible] مراق [illegible] علامت
آن اگر از امتلاء بدن بود دماغ بود سخافت بدن و دماغ باشد و سواد لون [illegible] و اختلاف نبض و صغار [illegible] دوست دارد
انزوا [illegible] کنند و هیجان [illegible] و کثرت فکر و غم و سکوت [illegible] باشد علاج آن فصد [illegible] کنند و [illegible]
هر یک [illegible] درم [illegible] هفت [illegible] تناول کنند و بعد از نضج تنقیه دماغ به حب افتیمون یا مطبوخ هلیله کنند و نخود آب با مغز بادام
و اسفاناخ خورند و [illegible] روغن بادام نیز مفید بود و از اغذیه غلیظه و اطعمه سوداوی [illegible] احتراز کنند
[illegible] باید کرد و [illegible] و اگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] گلقند تناول کنند و غذا نخود آب [illegible]
با شیره [illegible] خورند و بعد از نضج تنقیه با این مطبوخ کنند صفت آن [illegible] هفت درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] بجوشانند و صاف کنند
و معجون نجاح [illegible] مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و این حب نیز مفید بود افتیمون چهار درم بسفایج و ایارج فیقرا هر یک دو درم نیم [illegible] اسطوخودوس
و نمک هندی و غاریقون هر یک [illegible] بکوبند و با آب [illegible] حب سازند [illegible] درم شربتی باشد و این مفرح نافع بود صفت آن [illegible]
و پوست اترج و قرنفل [illegible] بهمن سفید و سرخ و زرنباد و درونج عقربی زعفران تخم [illegible]
هر یک [illegible] خالص [illegible] کنند [illegible] کنند و [illegible]
و [illegible] تناول کنند و اگر از احتراق صفرا بود علامت آن [illegible]
[illegible] علاج آن تنقیه بمطبوخ هلیله و افتیمون یا معجون نجاح یا قرص بنفشه کنند و [illegible] روغن بنفشه [illegible]
[illegible] مشغول کنند و [illegible] معتدل مفید بود [illegible]
[illegible] و اگر از احتراق سودا بود [illegible]
آن [illegible] علامت آن کثرت فکر و غم و گریه [illegible] خلوت بود و علاج آن [illegible]
[illegible] درم [illegible] مثقال تناول کنند و غذا نخود آب [illegible] با اسفاناخ و مغز بادام خورند و بعد از نضج
تنقیه [illegible] افتیمون [illegible] معجون نجاح کنند [illegible] مفید بود و صفت [illegible]
[illegible] شربت نمایند [illegible] این مفرح خورند صفت
آن [illegible] هر یک [illegible] پوست اترج هر یک [illegible] مثقال
[illegible] تناول کنند [illegible] مفید بود [illegible] بود [illegible] آن باشد [illegible]
[illegible] متصاعد گردد و [illegible] علامت آن [illegible]
[illegible] کنند [illegible] تناول کنند و غذا [illegible]

دشکرده ورم بجوشانند و معجون غبار شتر [illegible] دران حل کنند و بیاشامند و حقنهای لینه استعمال کنند و اگر این نوع حرارتی باشد
جلابی از نیلوفر و تخم کاسنی و بادرنجبویه و سکنجبین عنابی نبات خورند و شراب بنفشه و تخم خشخاش لعوق کنند و غذا [illegible] خورند با مغز بادام [illegible]
و ترطیب دماغ [illegible] بروغن بنفشه [illegible] مفید بود و استحمام در آب گرم [illegible]
[illegible] بود و ان جنون سببی باشد علامت آن [illegible] و از [illegible] و آن [illegible] علامت آن
ضحک و لعب و عبث و قصد اذیت مردم بود [illegible] علامت آن [illegible] و از مردم گریختن [illegible]
[illegible] بود [illegible] ایشان اکثر [illegible] علاج آن همچون علاج مالیخولیا عشق نیز از مالیخولیا شمرده اند و آن [illegible]
باشد که مردم را بر فکر صورتی خوب دارد و علامت آن صفرت لون و غفلت و حیرت و سکون و کثرت فکر [illegible]
[illegible] بود و [illegible] علاج او آنست که بکارهای بزرگ و سفر [illegible] اشتغال نمایند و ترطیب دماغ [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] و صندل [illegible] و غذا [illegible] خورند و [illegible] کنند اگر وصال ممکن [illegible] علاج آن
بود [illegible] و [illegible] و کثرت مجامعت [illegible] مفید بود [illegible]
[illegible] فساد فکر یا ذکر یا متخیله باشد سبب آن [illegible] علامت آن [illegible] و گرانی سر [illegible]
حواس بود و علاج آن [illegible] و [illegible] و غذا [illegible] باشد [illegible]
خورند و [illegible] کنند و [illegible] و [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] بجوشانند [illegible]
و سرکه عنصل و سکنجبین تناول کنند و [illegible] کنند [illegible] کنند و از آب سرد [illegible] اگر [illegible]
[illegible] خورند [illegible] و دستمال [illegible] مفید بود و [illegible] صفت آن [illegible]
[illegible] و [illegible] زعفران [illegible] و [illegible] و [illegible]
کنند و [illegible] و [illegible] و [illegible] علامت آن [illegible]
و کم [illegible] و علاج آن [illegible] از نیلوفر و کاسنی [illegible] تناول کنند [illegible] آن کنند و غذا [illegible]
[illegible] بادام خورند و استحمام [illegible] روغن بنفشه و نرگس مفید بود و [illegible] علامت آن [illegible]
و گرمی [illegible] و علاج آن [illegible] بنفشه و نیلوفر با عرق گل [illegible] و غذا [illegible]
و اسفاناخ [illegible] و روغن بنفشه و ترطیب دماغ [illegible] مفید بود [illegible]
[illegible] و سبب آن خلطی بلغمی بود [illegible] و علامت آن [illegible] حرکت بود و [illegible] مفید بود
و اگر [illegible] علاج آن است که [illegible] کنند [illegible]
[illegible] گوشت [illegible] با [illegible] از [illegible]
[illegible] و غذا [illegible] آن [illegible]
[illegible] کرده [illegible] روغن بادام [illegible]

باب را بایه بپوشند و چنانکه ... و بعد از آن ... حقنه استعمال کنند صفت آن برگ درخت بید انجیر و سلق شبت ... [illegible]

... اکلیل الملک ... هر یک ... درم ... ادویه را بجوشانند ... کنند ... عسل ... هر یک ... درم ... حل کرده ... [illegible]

... استعمال کنند و اگر ... بود ... [illegible] ... تریاق کبیر ... [illegible]

که ... [illegible] ... انگور و فلفل ... [illegible] ... و چون ... [illegible] ... روغن ...

... [illegible] ... فلفل و نوشادر ... [illegible] ... سوسن ... [illegible]

... [illegible] ... یک ... درم ... [illegible]

... [illegible] ... آنست که عصب ... [illegible] ... عضو ... [illegible]

... [illegible] ... آن ... نقصان ... [illegible]

... [illegible] ... علاج آن ... علاج فالج باشد و اگر ... [illegible]

که ... [illegible] ... حرکات ... [illegible]

... [illegible] ... و علاج آن ... [illegible]

... [illegible] ... شراب بنفشه و خشخاش و ... [illegible]

... [illegible] ... بنفشه و خطمی و برگ ... [illegible] ... بجوشانند و در آن آب بنشینند و بر عضو ... [illegible]

موم و روغن بنفشه ... [illegible] ... و اگر تشنج بسبب ... [illegible]

... [illegible] ... علاج آن ... [illegible] ... علاج آن ... [illegible]

بود ... [illegible] ... و اما اگر تشنج بود ... [illegible]

کدام طرف حرکت کند علاج ... [illegible] ... علاج تشنج باشد ... [illegible]

... [illegible] ... و علاج آن ... [illegible]

علاج آن همچون علاج تشنج بود ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... زعفران ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... و فلفل ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... حرکات ... [illegible]

... [illegible]

باشد علاج آن ... [illegible] ... زعفران ... [illegible]

۴۷

باب دوم در امراض چشم

علامت ظاهر فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب و نیلوفر یا سکنجبین جلا سازند و غذا ماءالشعیر با مغز بادام و اسفاناخ خورند و تنقیه بقرص بنفشه کنند

و توتیا بخورند و دیگر گرم نشوند و اگر زیاده باشد ... آن ... و ... به حمرت و وجع ... باید و علاج آن ...

و نیم ... و شیاف اغبر ... کنند ... بنفشه با ... بریان کنند و غرغره ... کنند و ...

رمد چشم ... گرم باشد ... و اگر زیاده ... باشد علامت آن ... و حرارت چشم ... کثرت ...

رمص ... باشد علاج آن فصد قیفال کنند ... مطبوخ فواکه ... آن کنند و شراب نیلوفر ... نمایند و اگر صفراوی بود علامت

شدت ... و حرارت ... رمص باشد علاج آن آب انار ... تناول کنند با بنفشه و ... عناب و شیاف ... سازند

و تنقیه ... کنند و قرص بنفشه ... و لعاب ... اسپغول ... زنند و در چشم چکانند و صندل ... و ...

و ... چشم ... سازند و شیاف ابیض ... کنند و اگر بلغمی بود علامت آن انتفاخ چشم بود و کثرت رمص و ...

... باشد علاج آن ... و ... و اگر سوداوی بود علامت آن ... چشم بود و ...

... علاج آن شربت بنفشه و نیلوفر ... تناول کنند و غذا ماءالشعیر با مغز بادام ... استعمال کنند و ...

... باشد ... چشم ... علاج آن ... باشد و ...

... باشد و ... از گوشت و شیر و جماع احتراز کنند **ظفره** لحمی باشد ... سیاه یا کبود ... در طبقه ملتحمه ... شود و سبب

... علاج آن فصد ... حجامت کنند و شراب عناب و ترنجبین تناول کنند و ... مطبوخ فواکه و نقوع

آن کنند و ... و زیت ... و شیر دختران در چشم چکانند و روغن گل ... شیاف ...

... چشم ضماد سازند و ... کحل الملک ... مامیران ... زعفران ... روغن گل ضماد سازند و اگر ...

... باشد از گوشت و شیر ... احتراز کنند ... تنقیه بقرص بنفشه ... مطبوخ ... کنند ...

... آن ... و شیاف ... سازند ...

... **ظفره** زیادتی بود که از ... چشم ظاهر شود و منتشر گردد تا به ... چشم رسد علاج آن ... فصد قیفال باشد و تنقیه ...

... کنند و ... احتراز کنند و شیاف ... در چشم کشند و اگر ... غلیظ بود ...

علاج آن ... باشد **سبل** ... که از ... چشم ظاهر شود ... زاید گردد و سبب آن امتلاء عروق چشم باشد از خون غلیظ علامت آن ...

و سیلان ... چشم ... و علاج آن فصد عروق ... کنند و احتراز

از ... و جماع ... کنند ... بنفشه و نیلوفر و عناب و ترنجبین ... تناول کنند و غذا ماءالشعیر با مغز بادام خورند و ...

... صفت آن سنا ... هلیله سیاه و زرد و کابلی هر یک ... درم ... روغن بادام

... درم ... و ... آن که ... شیاف احمر ... قلقند و

... صفت شیاف قلقند ... نوشادر ... درم ...

کنند و ... سازند و ... آب ... و اگر ... بقراص ... حب ... که ...

... علاج آن ... قیفال کنند و شیاف احمر و اخضر ... و اگر ... شود ...

۴۸

کنند و تقطیر لطیف ایشان واجب افتد مون کنند و جفن باز کرده اند و مازو بحق کرده بران افشانند و زمانی بگذارند پس بحق آب زده اگر مرض نشود
و جفن ضخیم شود و هر بار دو شب جفن را باز گردانند و بشکر حک میکنند تا خون ازان بیاید و دیده را بران افشانند و سفیدابه یا آب
و چشم گشند قروح عین سبب آن بود تمیز باشد و علامات آن در جنس مذکور باشد علاج آن قصد و حجامت کنند و تقیه بجب بنفشه و ایارج کنند
و شراب بنفشه ده مثقال تناول کنند و غذا و نوشاش با مغز بادام خورند و اگر حرارتی باشد کشک با بشیره خشخاش خورند و شیخ سوخته و شاهنج بشویند
و بسایند و در و رسازند حرقت عین سوزش چشم بود بسبب انصباب اخلاط تیز یا از ارتفاع بخارات بود در علاج آن اگر علامات استفراغ ظاهر شود
فصد کنند و تلیین طبیعت و بعد از تنقیه این کحل کشند صفت آن فلفل و از فلفل هر یک سه درم زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل
چهار درم کافور دانگی بکوبند و بسایند و استعمال کنند و اگر علامات استفراغ نباشد تریاق غوره بکشند و کاسنی تر بکوبند و بار و غن کل
شاه کنند نرمحل آب عبارت از رطوبتی بود که در تقبه جلیه یزد و مانع ابصار شود و سبب آن بروده مزاج دماغ بود یا خلط یا بخار
عارض شود یا در عقب صداع مزمن حادث شود و علامات آن در ابتدا تخیل مثل شبه و موی و دود و شعاعات مختلفه کند علاج آن هر نوع خلط
از رازیانه و بالنگوبیخ مهک کلقند تناول کنند و غذا نخود آب خورند و بعد از نضج تنقیه دماغ بحب باره و قوقایا کنند و از اطلیه یزد و بعد
و خواکه و جماع و شراب محترز باشند و شیافهای را و باسلیقون و سابند کشند و این شیاف نیز مفید بود صفت آن تخم الخفل یک مثقال غرقون نیم درم
نوشادر نیم درم سنگ یک درم و نیم سرده درم همه را بهم بسایند و بسایه خشک کنند و بعد ازان با زیانه بایسند و شیاف سازند و بوقت حاجت بکار برند
و در چشم گشند و آب چون مستحکم شود و منع ابصار کند از غیر قروح علاج نباشد جهر آن باشد که بروز نه بیند و سبب آن رطوبت بارد یابس است
بود علاج آن تطیب تقویت دماغ کنند باغذیه مرطبه و تلیین خون باغذیه رقیقه مثل بیضه پاچه و از میوه با انجیر و انگور و سنا بود و در چشم
کشند عشا آن بود که شب نه بیند و سبب آن بخار غلیظ باشد که بدماغ متصل شود و در روح باصره را غلیظ کرداند و در روز بواسطه کثرت نور
انشقاق بخارات لطیف گردد و ابصار حاصل شود و علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بنج مهک و کلقند تناول کنند و غذا نخود آب با مغز جوز الـ
و کبک خورند و فاضل مزنجبیل و ارمنی دران کنند و بعد از نضج تنقیه بحب باره و قوقایا کنند و عطسه آرند به بویدن کندش و جند بیدستر فضل
و بابونه و شبت و رازیانه و مسک بجوشانند و سر بخار آن فرو آرند و این بنشیانند و در چشم گشند صفت آن تنگ زعفران هر یک دانگ سه
شبوط ساق و سحق کنند و با آب رازیانه شیاف سازند بوقت حاجت با آب بسایند و در چشم چکانند بیاض سفیدیست که در حلقه قرنیه حادث شود و اکثر
بعد از قرحه و رمد و ابله بود علاج آن تنقیه دماغ بحب آب باره و حب هفت و ابارجالینوس کنند و زبان شبت بران سحق کنند و نام مالیدن و سرمه کشیدن
بود این فرزدیک بعضی فرزند البحر از زوت با هر یک پانزده درم بوره یک درم سحق کرده بکار برند و اگر سیاهی غلیظ بود این شیاف
کشند صفت آن سکبینج اشق از زوت هر یک چهار درم زنجبار البحر بوره نان هر یک هشت درم زنجبار نکند در آب یک روز سحق کرده با آب رازیانه شیاف
شیاف سازند و بوقت حاجت بجوشانند و دران آب حل کرده در چشم کشند و همچنان از بعد از رمد بواسطه التصاق جفن و سختین مژه آن چشم
حادث شود و بواسطه عدم تحلیل متکن شود و آخر الامر بدین علت مبتلا شود علاج کنند صفت آن کندر از زوت صبر دم الاخوین کحل الغبار نافه
بسایند و بکوبند و با آب رازیانه شیاف سازند مسلاق آنست که جفن غلیظ و سخت شود بواسطه ماده غلیظه اکاله که بران زیاده باشد که مره یا بلغم شود
و بیشتر بعد از رمد حادث شود علاج آن اولا تنقیه دماغ کنند بحبی که قابض باشد و استحمام مفید بود و عدس با گلاب و آب تورک بجوشانند بهدا
شود و ضماد سازند یا سفیدی بیضه در غن گل با هم زنند و بران نهند و اگر زمستان باشد فصد عروق پیشانی و حجامت نقره باید کرد و مخاض سوخته

مزاج سه در هم عصران غلبه یک دیگر نمایند و بشتاب بسر شوند و مادهٔ سازندهٔ شیر ناقص نیاید بود که در جفن آماده شود و آنرا انفعیل گوید
و بشیر میان و مرطوبی مزاج را حاد شود علاج آنست که شق کنند و بیرون آرند و نمک زیره و دارچینی بسوده بر کنند و بران بهند تا لقمی که
باشد بگذارد و بعد از ان مادهٔ بلطفه علاج کند بسرده و ریگ بود که در بالین جفن بستر شود و از ان اثر بروت و ضعف بصر که طلا کنند و اگر مفید نباشد
شق کنند و بیرون آرند شعر مناسب این مرض بسبب طوبتی که در اشفار و اجفان متعفن بشود و حاد شود علاج اولا تنقیه بدن و دماغ بحب اباره
و قوقایا کنند و نمود آنکه باز گونه شده باشد بر کنند و شیره انجیر و خون ضفدع یا خون قراوشتر یا خون آبستن گوسفند موضع متفرط را طلا کنند و زهره
خارپشت و خون کبوتر و جند بیدستر نیز مفید بود یا موی بر کنند و بسوزن گرم موضع موی آن داغ کنند و اگر از کمبوی یا دوسه میش باشد
بدین یا مطلق موی آن گیرند و بپیانند یا موی بر یک رجفن فرو برند و آن موی را در سوراخ سوزن کنند و بطرف ظاهر جفن بیرون آرند اگر
موی بسیار بود علاج بهتر آنست که بعضی از پوست جفن بچینند و بعد از ان بهم دوزند تا پوست کشیده شود و موی
باز بطرف خارج آید و بعد از ان مضمد سوخته و مصطکی و قطران و زاج بسایند و در چشم کشند و یا اخضر و سلیقون و روسختی مفید بود و بشتاب اشفار
ریختن مژه بسبب طوبتی بود که در بن اجفان جمع شود و علاج آن حرمت و صلابت جفن باشد علاج آن تنقیه دماغ کنند بعد از ان بهمین سرجوز
بنفشه کند و داغ دیه بر طبله بشل و بنفشه و اسفناخ و کدو خورند و اگر انتشار بعد از اوراس جاده و استفراغ بسیار نماید
و بجرارتی انجامد مناسب بود و دوائی که منبت اشفار بود و بیخ بنفشه و هشت و خرما و کندر بر یک دو درم بسایند بسان هر یک دو شعیر لاجورد و جهانگیر
سحق کنند و بمیل در اشفار کشند قمل اشفار جانوریست که از رطوبات عفنیه در اشفار حادث شود و علاج آن تنقیه دماغ کنند بحب اباره و قوقایا و
اجفانرا آب نمک پشوئید و بعد از آن سه روز الوتم در ان بالند و بعد بمرهم طلا کنند یا بوره و سپستان یا زنجبار مفتول با خیانوک و از انتلا
و غدهٔ شب هنگام بر کنند و استعمال مرهم غلیظه مفید بود خیالات اشکال و الوان مختلف بود که احساس کند و شاید که آن بسبب قوت حس مشترک
شود که غبار هوا و بخار غذا احساس کند و علاج این مستلزم قوت اعصاب بود تدبیر آن ماغذیه غلیظ کمتر و گاه بود که تخیل سطوحانه ازدود کند که
بینایی چشم بر آید و سبب آن غلظ سوداوی بود که از شریان حادث شود علاج تنقیه دماغ کنند بحب اباره و بعد از ان تناول اطریفل مفید بود
و اگر تخیل کند که ملایمت ملایمی چشم چیزها مفید از زیر بالا آید یا از بالا بزیر می آید دلالت بر امتلاء معده و حوالی عین کند علاج آن
تنقیه معده و بقی کنند و تنقیه دماغ بحب اباره بعد از ان اصلاح غذا و تناول اطریفل معتبر مفید بود حول یعنی کج شدن چشم
اگر خلقی بود علاج پذیر نبود و اگر عارضی بود سبب آن تشنج بود که از غشیه دماغ حادث شود و طبقه سلیمیه را جذب کند و اگر آن بواسطه چوبی
باشد که از استفراغ مفرط یا ملاقات امراض حاده حرارت شدیده حادث شود و علاج آن تقدم سبب بود و علاج تشنج پایس علاج آن تشنج آب
بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا بنوشاش شیر و مغز بادام و اسفناخ خورند و عن بنفشه و کدو و شیر زنان بر سر مالند و بنفشه و برگ بید و کدو و خشخاش
بجشانند و بر سر زنند و اگر از امتلاء غشیه دماغ بود علاج آن علاج تشنج استلقا بود علاج آن تنقیه دماغ کنند بحب اباره و عن بابونه و بنفشه
و مرکب بسایند و اگر از رطوبت از رداست هیات شیر او ان خوابانیدن واقع شود تکلیف طفل کنند تا نظر بسختی خلاف ان کند و از او دور
نبود فضیحت احتراز کند و پرده بر چشم او بندند و بر برابر عین موم آنچنان کرده بنشانند که او را نظر راست باید کرد تا بار بحال خود کرد و باب سوم در
امراض گوش حافظ صحت مع را باید که از اغذیه غلیظه و بخارات و باد سرد و گرم و اصوات مهیبه مثل طبل و بوق و رعد احتیاط نماید احیانا
بدو عن ابهرین و نرگس در گوش چکانند و بعد از ان تنقیه کنند و پرکه از گوش پاک سازند تا بیخ گردد و که بیفتد شود و هر سال تنقیه دماغ بحب اباره

مناسب بود **وجع اذن** اگر از غلبه خون باشد و علامات آن ظاهر شود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب و سکنجبین و نبات تناول کنند
و تنقیه و ماغ بمطبوخ هلیله یا خواکه و بنت البقر و شیرزنان و عن گل و آب کدو و خیار و خوزه و خل خمر در گوش چکانند و اطراف گوش بمعجون
و کلاب و آب کشنیز و کاهو و سیب و بستان افروز طلا کنند و اگر علامات غلبه صفرا ظاهر شود از اقسام مبرات مذکور نماید اگر وجع بقایا سخت باشد جهت
افیون و سر و عن گل بگذارند و در گوش چکانند و اسهال صفرا کنند و اگر علامات غلبه بلغم ظاهر باشد تنقیه بحب لایارده و توقا کنند و عوض روغن بنفشه
و روغن بنفشه و سوسن و مز بنجوش بادام تلخ در گوش چکانند و آب ترب و مز بنجوش شیر شتر یا دیکلقند و لایابنده و عرق بابونه بگذارند و اگر علامات غلبه سودا ظاهر
شود و تنقیه بحب افیمتون و اصطیخودن کنند و روغن زنگ و بادام در گوش چکانند و شیرزنان بر سران و شانه و اگر این وجع از شبره مادر باشد علامات
آن ثقل سر و تیهای و قلق و اضطراب بسیار باشد و علاج آن فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول نمایند و غذا
کشکاب با شیره خشخاش خورند و تلمین طبیعت بمطبوخ هلیله یا مطبوخ خواکه یا لقوح آن با تخم خربزه و شیرشتر کنند و نسا و نفس با شیر و شتران بسیار
و در گوش چکانند روغن بابونه و روغن بنفشه و آب کشنیز و عرق بابونه هر یک پنج درم آب جوز آدیا قلا یکدرم و روغن
باهم بسایند و با آب و باه ترکیب کشنیز و روغن بنفشه ضماد سازند اگر تحلیل نشود و علامات جمع شدن مدهو فتح ظاهر شود و علامات جلد بر یکدیگر و مرتبک
شیر و شتران در گوش چکانند تا نضج یابد و مستحجر شود و بعد از ان فتیله از کتان بعسل و از روغن بابونه در گوش نهند تا مده پاک گردد و اگر بسبب
طول قعره مواد عفنه گرم متولد شود و علامات آن از بسیاری حرکت خارش بود آب ریسنده و مز بنجوش و آب برگ شقالوبا بونه و سرکه با آب خم الظل
در گوش چکانند و بعد از ان فتیله از ابریشم پیچیده در گوش گردانند و سعی کنند که علقه آمیزد اگر وجع گوش بسبب باد غلیظ باشد اگر شرکت معده بود
علامات آن غثیان و سیلان لعاب و صداع بود علاج آن تنقیه معتدل کنند و تلمین طبیعت بمطبوخ هلیله یا خواکه و ادهان جاوشیر در گوش چکانند
و اگر شرکت دماغ بود علامات آن دوی و طنین و صداع بود و علاج آن تنقیه کنند بحب ماوا یارده ها و اکلیل الملک و مرق فارسی بنجاند
و مز بنجوش بچوشانند و سر بنجار آن ضماد کنند و اگر در گوش بسبب باد سرد باشد که گوش سیدابی و کرد سر بنجوش
مز بنجوش و بابونه در گوش چکانند و سر اکرم دارند در گوش بنجار شاهم پخته و خردل و بابونه و حنا بیش کوبیده فرو دارند صمغ کری گوش
اگر موتور دماغ باشد یا در پیری یا بسبب ضعف و سقطه که موجب تهتک عصبه مفرشه میشود علاج پذیرد و اگر از غلبه صفرا بود چنانکه در حمامات
معالجه شود علاج آن هر دو شراب بنفشه یا بنفشه مزاج تلخین جلاب سازند یا عناب و اجاص بگیرند و هر دم بنجوش و دم غدا آمیزند یا آب
خورند و اگر تب باشد جوارش اسهال طبیعت کنند بمطبوخ خواکه با مطبوخ هلیله یا نیلوفر و روغن گل در گوش چکانند با آب انار یا
پوست انار و هر دو بجوشانند و اگر بسبب بلغم باشد علامات ان ثقل سر و بلاوت حواس و کثرت خواب بود علاج آن هر دو شبره علامات آن
و تنقیه بحب ابهل و کلکبین تناول کنند و غذا تخود با شیر و سکنه انخوه و بعد از نضج تنقیه بحب لایارده و توقا نمایند و روغن بنفشه و روغن بابونه و آب ترب
و سیخ مهک و کلکبین تناول کنند و غذا تخود با شیر و سکنه انخوه و بعد از نضج تنقیه بحب لایارده و توقا نمایند و روغن بنفشه و روغن بابونه و آب ترب
و در گوش چکانند یا زهر گلنگ و آب مز بنجوش و تخم الخلفل یا انجر و خردل بکوبند و فتیله سازند و در گوش نهند اگر بسبب بیست و باغ باشد
علامات آن یا یک شدن رویه و بی شعور عین باشد این نوع بعد از سه ماه جوع یا بنظر حاد شود علاج آن بحب ماغ بابونه و روغن بنفشه و شیر
و تناول اغذیه مرطبه مثل مخ ماش و گلدو و گوشت بره غاله و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند و اگر صمم بواسطه اجتماع و سخ مرد از انتاند علاج و انکه
برای این کار ساخته اند و بعد از ان روغن بادام شیرزنان در گوش چکانند و شاه بلوط و روغن بابونه در گوش چکانند و بعد از ان روغن بابونه در گوش
آواز گوش آهنگ یا یک صاحب و طنین کم شنیدن و بسیار نرم و غلیظ بود و در صورتی که علامات آن شنیده و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود و گاهی

استند او کنه و اگر بسبب فضلاتی بود که گوش بزند بواسطه استعمال دماغ علامت آن تقلل تمدد و دوام معین بود و علاج آن هر روز
جلابی از زرباب و بیخ بهمک با افیمون و کلفه تناول کنند و نفخه انجوذ اب با زیره و اب چینی زعفران بر گوشت و روغن بنفشه و سوسن و بیخ بری در
گوش چکانند یا اب رب و شونیز و جندبیدستر بچکانند و بالوبه و شبت و اکلیل الملک و حبس و سرو نعنا و ترب مر بجوشانند و مرهم مذکور
گوش بخار آن بدارند و اد مان حمام مفید بود و اگر از استعمال دماغ بود اول تنقیه بحب ایارج و اطریفون باید کرد و بعد از ان استعمال قطورات و بخورات
و اگر بسبب رطوبت خلو دماغ باشد علامات او انست که در گرمی زاید کردد و در سرما کم شود و علاج آن طریب دماغ با دیان حمام تناول اضمده مرطبه
مالیدن شیر زنان روغن بنفشه بر سر و اگر بسبب نزله و خیاشه اقراص میشود تقویت کنند بشراب خاص لعمیر و سیب و آب گوشت بطیب
استعمال مشروبات معتدل شابی کردوی تقل گوش زائل کند صفت آن شحم بخطمی کبوتر بوزنان نیم نیم جندبیدستر زاوند مدحرج هریک
درمی دنیم عصاره انجنتین و سطوخودوفرفیون یک دانگ کوفته بیخته بزیره کاه بشته و بیاسازند و بوقت احتیاج بمقدار نخود از روغن بادام گرم
در گوش چکانند فتح روح اذن اگر زائل نشده باشد شبانه مثانا بآب سرکه یا آب غوره و صل مرگوش چکانند با مرهم اسفیداج یا اسفیدباج
کنند و انچه فرمز نباشد قطران چکانند و خول مواهم و آب اگر چه در گوش مرده علامات آن احساس حرکت بود علاج آن آب برق نعناع
با صبر آب گرم حل کرده یا آب پودینه و کبر و انجنتین و بیخ و قنبیل و سطوخودوس در گوش چکانند تا بیرون آید بعد از ان آب بیرون یا لبالب مضمضه
و اگر آب در گوش رود علامات او انست که بعد از حمام شاکرون حادث شود و در ان نشسته باشد پس اگر تحریک سر و جستن بیرون نیاید چون شب بار زیره یا چوبی
کوزان جهیز سازند در گوش نهند آب بیرون کشد اگر آب گرم در گوش نشسته باشد روغن کل با سرکه گرم کنند و در گوش چکانند نافع باشد انفجار الاذن
اگر خون بطریق بحران از گوش روان شود همین بهتر و اگر دو یک صفت آرد و اگر بسبب انفتاح عرق بود یا از ضربه باد و آماسکه فور
و سرکه بجوشانند و در گوش چکانند یا آب لسان الحمل یا مانیا یا افاقیا یا آب انار بجوشانند یا آب کنند و سرکه و آمیخته کا فور در گوش چکانند حکه اذن
اگر گوش بخار آب استعمال روغن کل با آب سرکه بجوشانند و در گوش چکانند باب چهارم در امراض انف فصل اول در رعاف
شم ابتدا و سبب آن فضلی غلیظ بود که در بطن مقدم دماغ متکون شود علاج آن هر بامداد جلابی از زرباب و بیخ بهمک و کلفه تناول کنند و غذا
سخود آب با شیر و شکر کامه و بعد از هضم تنقیه بحب ایارج و حب فوقایا کنند و بعد از تنقیه استعمال عطوسات نمایند مثل کندش و فلفل و شونیز و شکر و اگر
سرکه بجوشانند و در شیشه کنند و بینی بران مرور آرند نافع بود و اگر شونیز سحق کنند و با سرکه بیامیزند و در بینی کشند بعد از انکه دهن بر آب گرم کرده باشند
مفید بود و اگر از زنبها و بینی حاشا شود و روغن بنفشه استعمال نمایند و شونیز کوفته با آب زنجبوش و مغز سه خشم را نافع بود فتح الانف
بسبب عفونت خلطی بود که در صفات جمع شده باشد علاج آن اولا تنقیه بدن بطبوخ فواکه و سبکجبین و حقنها کنند و فوذنج با دروج
بکوبند و بسرشند و بینی کنند و فوذنج با بول شتر نیز مفید بود و شراب بسیار استعمال کنند و معجون مصطکی و صبر و فرفیون بکوبند با سرشند
فتیله سازند و در بینی نهند فتح روح الانف اگر ریش تر بود و نصد فصال کنند و تنقیه بحب بنفشه و بطبوخ فواکه و استعمال مرهم اسفیداج کنند و اگر ناسور بود
شراب بنفشه و بنفشه مزل تناول کنند و فتیله بالبوم و روغن از یره و روغن بنفشه و موم و مغز سار کاو و لعاب بهدانه ملوث ساخته در بینی نهند و انگوشت
و شیری در منخر انداخته باز دارند و اگر قرحه کهنه بود بینی بسرکه بشویند و خربق سفید و فلفل کوبند و در بینی دمند بوا سیر الانف کرشی زائد بود
که در منخر پیدا شود و منفذ را تنگ کرداند علاج آن نصد فصال بحانب مقابل و تسهیل طبیعت کنند بطبوخ فواکه و فتیله و استعمال مرهم نحاس کنند یا بتو
از زرنیخ بسایند و بسرشند و فتیله سازند و در منخر نهند یا اجاص و مرهم نحاس کنند و فتیله بدان ملوث کنند و در منخر نهند و اگر بینها

[illegible]

زایل شود و قلع کند جفاف الف خشکی بینی که در تبها حادث شود بسبب یبسی که برسد بآلت دماغی [illegible]
خشک شود و این باشد که احیانا واقع شود و علاج آن تطلیب داخل کنند بروغن بنفشه و کدو و از بخور [illegible] احتراز نمایند [illegible] اگر
خون آمدن از بینی بسبب بحران باشد در تب ها حادث بود قطع نباید کرد مگر که از افراط آن ضعف حاصل شود [illegible]
الست که اندکی آید و تنگ بود و علاج آن شربت بنفشه و عناب تناول کنند و آب [illegible] و [illegible] آب کشنیز کنند و [illegible]
بر سر طلا سازند و کشنیز و عصاره بادروج با اندکی کافور در بینی کشند و آب برگ خرفه نیز مفید بود و فتیله [illegible] کنند [illegible]
و صمغ عربی سحق کرده بالا کشند و در بینی نهند که بار دکافور و صندل [illegible] کاه [illegible] سوخته نیز مفید [illegible]
خون باشد علامت او آنست که فتیله پر غلیظ بود و علاج آن فصد قیفال کنند و محجمه بر پشت و مراق نهند و فتیله [illegible] بسیار خوردن [illegible]
او سازند و در بینی نهند و گل سرخ و عدس و برگ مورد و صندل و گلنار و اقاقیا [illegible] [illegible] محرق [illegible]
طلا کنند و پنبه عنکبوت و [illegible] محرق با خل خر فتیله سازند و در بینی نهند [illegible] [illegible]
کنار حضض و کل [illegible] بکوبند و باب برگ خرفه بسرشند و پنبه عنکبوت [illegible] نهند و اگر از طرف [illegible]
[illegible] صندل و گلاب و آب کاسنی بر کبد طلا کنند باب بجم در امراض دهان و لب و زبان از آنجمله قلاع است و آن
[illegible] پیدا شود و منتشر گردد و اگر [illegible] بود علامت آن حرارت [illegible] بود و علاج آن فصد قیفال [illegible]
[illegible] تناول نمایند و غذا [illegible] [illegible] کنند و دهان [illegible]
[illegible] و گلاب بشویند و کشنیز و سماق و گلنار و گل سرخ و [illegible] و عدس و فوفل [illegible] بکوبند و در دهان افشانند یا گلنار و سماق و [illegible]
و نشاسته و تخم [illegible] و تخم کاهو و صندل [illegible] و فوفل [illegible] [illegible] کافور [illegible] سرکه و گلاب [illegible] کنند
و اگر قلاع از بلغم [illegible] علامت آن [illegible] [illegible] و علاج آن [illegible] [illegible] [illegible]
و صبر [illegible] و تخم [illegible] [illegible] نمایند و اگر از سودا بود علامت آن سیاه [illegible]
آن و عدم [illegible] بود و علاج آن [illegible] [illegible] بکنند و [illegible] [illegible] [illegible]
و در اسباب مرض گلنار و سماق و [illegible] و سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند [illegible] [illegible] الملک اگر [illegible]
شود و از آن [illegible] حادث شود [illegible] و سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند [illegible] و گلنار و گل [illegible]
[illegible] سحق کنند و بدان افشانند [illegible] کند [illegible] [illegible] آن بود که [illegible] تناول کنند [illegible]
و [illegible] و علاج آن آب انار [illegible] هندی [illegible] [illegible] [illegible] تناول کنند [illegible]
یا انار یا غوره خورند و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
سنبل و عود و گلنار و صندل سفید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] باشد که در دماغ و معده [illegible] باشد علامت آن [illegible] [illegible]
آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عسل و نمک و بعد از آن [illegible] [illegible]
باشد [illegible] [illegible] کنند و از اغذیه غلیظه و لبنیات اجتناب نمایند و احیانا [illegible]

۵۳

[illegible]

[illegible]

و کنند و قاقلا و قرنفل بخایند و عود و زنجبیل [illegible] که آن را بگویند و عسل [illegible] بسایند و [illegible] و اگر سبب [illegible] گوشت بن دندان باشد فصد
[illegible] یا فصد و استعمال کنند و [illegible] باید [illegible] علاج [illegible] اگر گوشت [illegible] بخایند [illegible] مطبوخ [illegible] کنند
و [illegible] و گلنار [illegible] و [illegible] کنند و اقاقیا [illegible] گلنار [illegible] و سعد و [illegible] و [illegible] عود و فلفل و [illegible]
و قرنفل [illegible] تخم [illegible] بگویند و در بن دندان [illegible] و اگر سبب [illegible] بود علاج آن کنند اکله
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون [illegible]
و [illegible] کنند [illegible] اقاقیا استعمال کنند و [illegible] علاج [illegible] علاج [illegible] بود سیلان لعاب [illegible] آب [illegible]
در خواب یا [illegible] آن اگر از حرارت و رطوبت بود علامت او آن باشد که [illegible] باشد علاج آن [illegible] سیب [illegible]
تناول کنند و [illegible] کنند و [illegible] با نمک بخورند و اگر علامات غلبه خون ظاهر بود فصد کنند و اگر سبب [illegible]
و رطوبت بود و علامات آن علامات غلبه بلغم باشد علاج آن تنقیه [illegible] کنند و اطریفل [illegible] کنند و [illegible] و تناول نمایند و [illegible]
و اغذیه که در آن رطوبت چندان نباشد [illegible] بخورند و نان [illegible] بود و از [illegible] احتراز نمایند و لعاب
که از دهن [illegible] اقاقیا [illegible] و اگر [illegible] سیلان لعاب بیشتر بود [illegible] بود علاج آن گفته شود در امراض
[illegible] لسان [illegible] زبان اگر [illegible] باشد علامات آن حرقت [illegible] لسان [illegible] بود علاج آن فصد [illegible] کنند و [illegible] طبیعت
بمطبوخ [illegible] اگر [illegible] بود [illegible] آن [illegible] شدید [illegible] بود علاج آن
[illegible] تناول کنند و [illegible] کنند [illegible] طبیعت کنند [illegible] صفت آن [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] کل [illegible]
[illegible] صفت [illegible] تخم کاسنی هر یک درم [illegible]
[illegible] و درم [illegible] و [illegible] و [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] و [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] آن [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] تناول [illegible] کنند [illegible]
[illegible] اگر [illegible] بود و علامت آن [illegible] زبان [illegible] علاج آن تنقیه [illegible] مطبوخ افتیمون کنند و
[illegible] کنند [illegible] زبان [illegible] و اگر ورم [illegible]
[illegible] آن کنند [illegible] ثقل [illegible] زبان اگر [illegible] باشد [illegible] کنند [illegible] طبیعت بمطبوخ فواکه [illegible]
[illegible] و اگر سبب [illegible] باشد [illegible] علامات او آنست که زبان [illegible] بود و [illegible] علاج آن
[illegible] باشد [illegible] اکبر و [illegible]
[illegible] زبان [illegible] بطلان [illegible] ذوق [illegible] ذوق ناقص شود یا باطل گردد و چنانچه [illegible]
[illegible] و آن [illegible] باشد [illegible] علاج آن تنقیه دماغ باشد [illegible]

۵۴

وحزدل ومویز وعاقرقرحا **فساد ذوق** دگاه باشد که حس ذوق فاسد شود وسبب آن بلغم دهان بلغمی طعامها را بی‌مزه احساس کند
این علت اگر غلبه صفرا کند باشیرین احساس کند واگر غلبه دم کند باطعم حموضت یا شور یا مرّ احساس کند واین علت اگر مادّه‌اش بلغم باشد علاج آن
ازان اغلاو وغرغره بچیزهای مناسب بود **خشکی لسان** اگر خشکی زبان بسبب حرارت ومیوست بود مهیاب بنفشه وبیدانه خالص
باب توزک وخیارو کدو خیارگنند واگر بسبب خلطی لزج باشد بسکبین لعق کنند وگاه باشد که بسبب بخار حریف زبان خشک شود
چنانکه چون بخرقه مالند ازان بوی سپند تک بچون پوست پیاز جدا کرد وبا آن بهم مالند علاج آن فصد بلیمین طبیب بطبیخ
هلیله بنفشه وعنصلیه بسر که که دران مورد وگل وگلنار جوشانیده باشند گنند **سقوق لسان علاج** ترقید زبان آنست که زبان
وکثیرا وزهن گیرند واز اغذیه لزجه مثل انچه در بریسه خورند **اورام لسان علاج** آن فصد قیفال وچهارمگ بود وتناول شراب
بنفشه وعناب وبلیمین طبیب بطبیخ خواکه یا هلیله وبابه تریک فوفل وگلنار ورق گل وجوزبوا بکوبند وبا سرکه وگلاب طلا کنند واز شراب
گوشت وشیر شتر احتناب نمایند **قروح وثبور لسان علاج** آن فصد قیفال بود وبلیمین طبیب وهم استفراغ بران نهند یا مرد انجیر
وانار وکوبند وبا موم روغن بیامیزند وبنهند **بواسیر لسان** آنست که لب بطر شود ودر میان او شقی ظاهر گردد وگاه بود که بران
بثره بهم چو توت پیدا شود **علاج** او آنست که فصد واسهال کنند وبلیمین طبیب بطبیخ افتیمون وصاد وآب محلب استعمال نمایند وانچه نمک وسیماب
زند نشنزند تا خون بیاید نمک کم زنند وبعد ازان بمحلبات یا قابضها طلا کنند **انشقاق لسان** شقف لب قبیله اطبا کلیتر او بهمانه ونبگ طلا کنند
وگهی که از خمار طاهر میشود وچون قطع میکنند در میناب میفکنند بود وروغن بنفشه وپیه بطر گرم کنند وضماد گاو وگوسفند با آن مخلوط سازند وطلا
کنند ویوست تنک که بر بینه کشیده است بران نهند **باب ششم در امراض دهان** لثه حافظ صحت انسان را لازم است که افساد طعام وشراب
معده اجتناب نماید وازکشتی وخائیدن چیزهای که دندانها را سست کند احتراز کند وبهمچنین آب سرد وازهر طعام گرم
واز چیزهای ترش واز گندنا احتراز کند وچیزهای سخت مثل بادام مجوز بدندان نشکند ودر استعمال مسواک کند وبهترین مسواک چوب ارار وچوب سنا وقتی
خواب حیا بارد وروغن گل مادرین بحسب مزاج وقوتها بمالند وگاه باشد بسهل وملک وقتها بمالند وسیر بریان کرده بدندان نهند ورم لثه
اگر بسبب مادّه باشد علامات آن حمرت ولهب ومضربان باشد **علاج** آن فصد قیفال وچهارمگ کنند وشراب بنفشه وعناب وبلیمین طبیب بطبیخ
باشتا تناول کنند وبهمچنین حجامت مشتهی یا الوگیلی خورند وبلیمین طبیب بطبیخ خواکه یا هلیله کنند وبسرکه وگلاب طلا کنند وبآب سماق مضمضه
کنند وگلنار وجوزسرخ بابا شیر ترش وبا هلیله ورق گل وطراثیث نوفل ساوکو بهند وبر لثات بریزند واگر گوشت شیری اختیار کنند واز ادویه
ورزه آلو وسیب مشتهی تناول کنند **قروح لثه** علاج آن بچون علاج قلاع باشد واگر متعفن شود فلفل بیرون ازان بریزند اگر گوشت فاسد زائل شود والّا
نیک بمالند پس کلنار وبازو وسماق وجوزسرخ وسرکه بکوبند وبدان مضمضه کنند واگر ناسور گردد ونبشود داغ کنند واگر خون از لثه آید بسیار
بران بریزند وبکبد مرغ بریان با دو درم نمک سه درم تخم گل بکوبند بران بریزند واگر گوشت لثه کم شود کندر بزاوند چوب خون سیاوشان کرسنی وهمگی
را بسرکه عسل بسرشند بران نهند **وجع اسنان** اگر از سوء مزاج گرم باشد علامات آن وجع شدید ومضربان بود ودر حالت اشیاء بارده ساکن شود علاج آن
فصد وقیفال وچهارمگ وبلیمین طبیب بطبیخ خواکه یا هلیله کنند وشراب عناب خمر شتر وبنفشه خورند وضماد بنفشه با شیر مادیان بر لثه نهند واگر گوشت
شیری اختیار کنند وسرکه کلاب وروغن بنفشه بود اندکی فوفل با سرکه وگلاب یا شیر با آب کاهو بخمیر کنند وتوتیا بگیرند وبا پنبه بر دندان نهند
واگر وجع از سوء المزاج بارد باشد علامات آن عدم مضربان بود وبجوشانده جعد علاج آن کلقند وزیره تناول کنند وضماد اسفناج با پیاز شتر

خورند و تنقیه دماغ بحب ایارج [illegible] کنند و عاقرقرحا [illegible] بدان مضمضه کنند [illegible] عاقرقرحا [illegible]

گیرند و دندان [illegible] و اگر [illegible] بر دندان [illegible] و اگر خواهند که [illegible] قلع کنند [illegible]

[illegible] عاقرقرحا [illegible] کنند و سرکه [illegible]

و بعد از آن [illegible] عاقرقرحا [illegible] منقطع شود اما باید که استعمال این [illegible] کنند که ضرر [illegible]

دیگر برسد اگر درد دندان بشرکت معده باشد علامت او آنست که بعد از غذا [illegible] و امتلاء معده [illegible] شود و علاج آن تنقیه معده [illegible] کنند [illegible]

[illegible] تناول کنند و از امتلاء معده [illegible] احتراز کنند و اگر بسبب کرم باشد که در [illegible] متولد شود [illegible] کنند [illegible]

[illegible] اگر بسبب [illegible] باشد و علاج آن [illegible] دندان باشد [illegible]

بخاییدن [illegible] و اگر بسبب [illegible] علاج آن تنقیه [illegible] باشد و بعد از آن استعمال [illegible]

سقوط و تحرک اسنان اگر بسبب [illegible] باشد علاج [illegible] و اگر بسبب رطوبت باشد [illegible] کرده باشد [illegible]

[illegible] و صندل [illegible] بن دندان [illegible]

[illegible] بدان مضمضه کنند اکال و تفتت اسنان [illegible]

[illegible] اسنان [illegible] و علاج [illegible] اول تنقیه دماغ کنند [illegible]

[illegible] علاج [illegible] روغن [illegible]

تغیر لون اسنان اگر دندان [illegible] علاج آن تنقیه کنند [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible] اسنان [illegible] علاج آن تنقیه معده کنند [illegible]

[illegible] اسنان [illegible] دندان [illegible]

[illegible] و علاج آن [illegible]

[illegible] اسنان [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] دندان [illegible] باشد [illegible]

و آن [illegible] علاج آن [illegible] کنند [illegible]

[illegible] کنند [illegible] دندان [illegible] باشد که [illegible] علامت او آنست [illegible]

گرم بوده [illegible] دندان [illegible] باشد علاج او آنست که دندان [illegible] روغن گل [illegible] و صندل و اندکی کافور [illegible]

[illegible] و امراض حلق [illegible] و آن مرضی باشد که مانع نفس [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] باشد علاج آن [illegible]

[illegible] باشد [illegible] علاج [illegible]

[illegible]

بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا عناب با [illegible] بنفشه و نیلوفر و سکنجبین [illegible] جلاب [illegible] آب نیلوفر و عناب [illegible] و غرغره

لعاب بهدانه و بارتنگ و توت و تخم کاسنی و آب کشنیز کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا بحقنه صفت آن [illegible] درم

بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم آلو کیلی و سیاه هر یک پانزده عدد سپستان [illegible] عدد عناب ده عدد تخم کاسنی [illegible] خطمی [illegible]

ورق چغندر [illegible] دسته خیارشنبر [illegible] درم [illegible] روغن [illegible] کنند و [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] با آب گرم [illegible]

و حقنه کنند و خون [illegible] در حلق چکانند و سپستان که بدان [illegible] باشند [illegible] و اگر ورم بلغمی بود علامت آن

قلت وجع [illegible] و کثرت لعاب و عدم حرارت بود و علاج آن [illegible] تناول کنند [illegible]

و آب با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بحقنها حاده کنند و غرغره با [illegible] عسل [illegible]

عسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و اگر سوداوی بود علامت آن [illegible] ورم و قلت [illegible] و کدورت لون بود و علاج آن [illegible]

و غرغره [illegible] جلاب [illegible] استعمال این حقنه [illegible] صفت آن [illegible] درم

[illegible] درم [illegible] اکلیل الملک [illegible] درم [illegible]

ده عدد [illegible] درم خیارشنبر پانزده درم [illegible] روغن [illegible] درم [illegible]

حلقوم حادث شود بسبب امتلا و غلبه خون [illegible] گوشت و شراب و شیرینی [illegible] علامت آن [illegible]

علاج آن فصد قیفال کنند و اخراج دم بحسب [illegible] اگر قوت [illegible] فصد کنند و از خوردن [illegible] تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه

که در خناق [illegible] ذکر رفت [illegible] و غرغره [illegible] و آب کشنیز [illegible] خیارشنبر [illegible] غرغره کنند و چون

انفجار ظاهر شود و غرغره [illegible] کنند و چون [illegible] شود و تلیین [illegible] فواکه [illegible] طبیعت [illegible]

ماده دم یا صفرا [illegible] شود علامت آن وجع شدید و [illegible] علاج آن فصد قیفال کنند [illegible]

بنفشه و عناب [illegible] کنند [illegible] روغن بادام [illegible]

و از گوشت و شیرینی [illegible] احتراز کنند [illegible] افتادن [illegible] بسبب [illegible] و اگر [illegible] علاج آن

[illegible] علاج آن فصد قیفال [illegible] و اسهال طبیعت کنند و غرغره بشراب توت و آب [illegible] و اگر از غلبه [illegible] بود علامت

آن کثرت [illegible] زبان باشد علاج آن تلیین طبیعت بمطبوخ [illegible] کنند و غرغره با [illegible]

[illegible] عسل [illegible] غرغره کنند [illegible] علامت آن [illegible]

کنند و [illegible] از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول کنند و غذا [illegible] و اگر بسبب [illegible]

[illegible] علامت آن خشونت [illegible] و علاج آن [illegible] بنفشه [illegible] عناب تناول کنند [illegible]

[illegible] خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر [illegible] تخم [illegible]

خیار کدو با شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا [illegible] مغز بادام و اسفاناخ و برگ چغندر خورند و اگر بسبب [illegible]

حادث شود علامت [illegible] روغن بادام [illegible]

[illegible] درم زعفران [illegible] عسل [illegible] و اگر بسبب [illegible]

[illegible]

[illegible]

آن احساس ثقل بود و عدم خشونت و الم علاج آن گلقند را زیاده تناول کنند و چیزی را زیاده [illegible] العسل [illegible]

و بدان غرغره کنند و [illegible] بخورند و اگر بسبب [illegible] باشد علامت آن خشونت و وجع [illegible] و [illegible] باشد و

اگر از غبار و دود و [illegible] شود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر [illegible] زبان [illegible] تناول کنند و غذا [illegible] گندم و ثرید و شیر بخورند

و روغن بنفشه در سینه مالند و اگر بعد از حرکت و مشی [illegible] شود [illegible] و [illegible] شراب بنفشه و [illegible] تناول کنند و غذا

نخود آب با مغز بادام [illegible] بخورند و بحمام روند و اگر بسبب [illegible] باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطمی [illegible] و بنفشه و سپستان و نبات

[illegible] سازند و غذا [illegible] با [illegible] و روغن بادام [illegible] و لعاب خطمی [illegible] و روغن بادام و موم [illegible]

سازند و در سینه [illegible] و اگر بسبب [illegible] باشد [illegible] تخم [illegible] با نبات [illegible] تناول کنند و غذا [illegible]

اسفاناخ [illegible] بخورند **نفث الدم** خونی که از دهن بیرون آید [illegible] یا از [illegible] یا از [illegible] باشد علاج

آن غرغره [illegible] بود [illegible] مثل گلنار و پوست انار [illegible] و لسان الحمل [illegible] آن بود که [illegible] و [illegible] اگر [illegible]

و ثقل [illegible] خون باشد فصد [illegible] کنند و غرغره [illegible] است که از قصبه ریه [illegible] باشد و [illegible]

[illegible] سعال شدید بود علاج آن قرص گلنار [illegible] تناول کنند و غرغره [illegible] و آنچه بسعال بیرون آید [illegible] بواسطه

انشقاق و انخراق عروق [illegible] بود علاج آن فصد [illegible] کنند و شراب [illegible] با [illegible] و خون [illegible]

بخورند و شراب [illegible] با آب لسان الحمل [illegible] و صفت آن تخم [illegible] درم گل [illegible]

[illegible] هر یک چهار درم [illegible] کاه کوهی [illegible] درم [illegible] با آب لسان الحمل [illegible]

و قرص سازند [illegible] باشد اما آنچه یعنی بیرون آید [illegible] شود و [illegible] علق و غیر آن در

حلق اگر [illegible] علامت آن نفث خون [illegible] بود علاج او آنست که اگر [illegible] ممکن باشد [illegible] بیرون آرند

[illegible] و [illegible] باشد که [illegible] بزرگ [illegible]

[illegible] مثل [illegible] کنند تا علق [illegible] اگر [illegible] در حلق [illegible] غرغره [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

[illegible] باشد که بواسطه [illegible] خونی که بعد از [illegible] حلق آید علاج آن

غرغره [illegible] پوست انار [illegible] و دم الاخوین [illegible] حلق [illegible]

[illegible] سعال [illegible] باشد [illegible] باشد که [illegible]

علاج آن شراب بنفشه و [illegible] گرم [illegible] کنند [illegible] مغز بادام اسفاناخ [illegible] و روغن بادام

اگر [illegible] درم بنفشه [illegible] درم سپستان [illegible]

تناول کنند و اگر بسبب [illegible] باشد [illegible] علاج آن [illegible]

و [illegible] مغز بادام [illegible] اگر بسبب [illegible] باشد [illegible]

نفث [illegible] علاج آن [illegible] گرم [illegible]

[illegible]

[illegible]

و بعد از آن تسهیل طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن عناب هفت عدد سپستان بیست عدد [illegible] تخم خیارین
پرسیاوشان تخم کاسنی [illegible] نیلوفر [illegible] درم خیارشنبر [illegible] ترنجبین [illegible] درم [illegible] صفت آن [illegible]
بادام تلخ [illegible] درم [illegible] درم [illegible] اسوس [illegible] درم بکوبند و بعسل [illegible] و [illegible] اگر سعال بسبب حرارت مزاج [illegible] علامت آن [illegible]
و حمرت وجه و عدم نفث بود و علاج آن لعاب بنگو و بهدانه و شیر [illegible] از نبات بیاشامند یا شیره تخم [illegible] یا شراب بنفشه و نیلوفر [illegible]
و سینه بمالند و [illegible] بهدانه و [illegible] اگر بسبب [illegible] مزاج [illegible] بود علامت آن [illegible] عطش [illegible] و سعال [illegible]
هوای گرم بود [illegible] ساکن شود و علاج آن [illegible] زوفا [illegible] عدد سپستان [illegible] پرسیاوشان [illegible] درم [illegible] تناول کنند [illegible]
[illegible] بخورند و سینه [illegible] سوسن [illegible] کنند و اگر بسبب [illegible] مزاج [illegible] بود علامت آن [illegible] و [illegible]
و حرکت و تسکین آن بعد از [illegible] علاج آن شیره تخم خیارین با نبات و ترنجبین تناول کنند یا لعاب بنگو و بهدانه با نبات [illegible]
و استعمال [illegible] بخورند و گوشت و ماهی [illegible] سفید بود [illegible] چون [illegible] کند [illegible] نفس تنگ شود و [illegible]
[illegible] باشد علامت آن [illegible] سینه و سعال و نفث بود و علاج آن هر روز [illegible] کاوزبان [illegible] پرسیاوشان [illegible]
[illegible] تناول کنند و شربت [illegible] عناب [illegible] نمایند و غذا نخود آب [illegible] بادام [illegible] بخورند [illegible] که غالب باشد [illegible]
و [illegible] که از عسل [illegible] روغن بادام [illegible] مغز بادام [illegible] فستق [illegible] بکوبند [illegible] قند [illegible]
[illegible] و اگر بسبب بخارات قلب [illegible] علامت آن خفقان و ضعف قلب [illegible] بود و علاج آن [illegible] کنند [illegible] زبان [illegible] شراب [illegible]
تناول نمایند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب کنند و اگر بسبب [illegible] باشد علامت آن [illegible] تنگی [illegible] باشد علاج آن [illegible]
[illegible] باشد شراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان [illegible] شیره [illegible] بخورند **ذات الریه** [illegible] باشد که [illegible] اگر [illegible]
آن حمی [illegible] و ضیق نفس [illegible] و حمرت [illegible] و تشنگی و خشکی زبان [illegible] بود و علاج آن [illegible] اول [illegible]
باکحل [illegible] بنفشه و عناب و سپستان و ترنجبین و نبات تناول کنند [illegible] بنفشه و نیلوفر [illegible] سپستان [illegible]
از نبات و لعاب بنگو و بهدانه و روغن بنفشه [illegible] کنند [illegible] تلیین کنند باین مطبوخ صفت آن بنفشه [illegible] تخم کاسنی [illegible] درم
[illegible] ده عدد سپستان بیست عدد [illegible] تخم خطمی تخم خیار [illegible] ترنجبین [illegible] درم خیارشنبر [illegible] اگر [illegible]
استعمال [illegible] کنند و اگر ماده [illegible] بود علامت آن حمی [illegible] و سعال [illegible] عطش بود و علاج آن [illegible]
[illegible] فصد [illegible] ذات الجنب و ذات الریه و سعال [illegible] علامت آن
[illegible] بود با آن سعال و [illegible] حمرت [illegible] نفث [illegible] فرق [illegible] آنست که [illegible]
شود [illegible] که [illegible] و چون [illegible] باشد علاج آن شراب بنفشه [illegible] ترنجبین [illegible]
و [illegible] کنند [illegible] و [illegible] بخورند و اگر از آن [illegible] باشد [illegible] آن [illegible]
و شیر [illegible] سفید بود [illegible] بخورند و گفته اند که [illegible] باید [illegible] باشد [illegible] گرم [illegible]
[illegible] کنند و بعد از آن روغن بنفشه [illegible] بمالند و در این مرض گلنگبین [illegible] اند که [illegible] تخم [illegible]
[illegible] و اگر با آن نفث [illegible] درم [illegible] گل [illegible] تخم [illegible] درم [illegible]

۵۹

[illegible]

بشیند و دو درم از آن تناول کنند و تعویض کرده این نسخه مفید بود با قلاع مغز تخم خیارین و خربزه و کدو هر یک [illegible] درم صمغ عربی کتیرا [illegible]

[illegible] مغز بادام و بهدانه هر یک [illegible] درم [illegible] و انیسون کوفته [illegible] روغن بادام [illegible] دوازده درم [illegible]

[illegible] مفید کار زبان [illegible] کتیرا صمغ عربی [illegible] گل [illegible]

مغز تخم خیارین [illegible] درم [illegible] بادام [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] اقراص سازند [illegible]

[illegible] با تخم [illegible] درم از آن تناول کنند و در این مرض [illegible]

[illegible] و اسهال [illegible] و با افراط بود و علامات مرگ [illegible]

ذات الصدر [illegible] گرم [illegible] آن [illegible] شدت عطش و قلق [illegible]

[illegible] بالا [illegible] و بر پشت و پهلو نتواند خفت ذات العرض [illegible]

[illegible] علامات آنست که مریض [illegible] نتواند خفت ذات الجنب [illegible]

[illegible] میان [illegible] و این را ذات الجنب خالص گویند و در طرف [illegible]

[illegible] ضیق النفس [illegible] تب [illegible] سرفه [illegible]

[illegible] و اعراض [illegible] حرکت نتواند کرد [illegible]

[illegible] علامت آن حمرت [illegible] حمرت [illegible] بود و اگر

[illegible] علاج [illegible] نوع [illegible] باشد از اول تا سوم [illegible] اول

[illegible] کنند [illegible] و [illegible] بنفشه و [illegible] سپستان [illegible] خورند با شراب بنفشه و نیلوفر [illegible]

[illegible] بنفشه [illegible] سپستان [illegible] خورند [illegible] کنند و بعد از [illegible]

[illegible] بنفشه نیلوفر هر یک [illegible] درم تخم خطمی تخم خبازی هر یک [illegible] درم تخم کاسنی [illegible] سپستان [illegible] عدد عناب [illegible] عدد

[illegible] درم [illegible] هر یک پانزده درم [illegible] و بهدانه و عرق گل [illegible] کنند

و در این امراض [illegible] بنفشه و نیلوفر هر یک [illegible] درم

[illegible] سپستان [illegible] پانزده درم [illegible] روغن [illegible]

[illegible] درم روغن بادام [illegible] خطمی [illegible] و بعد از تنقیه [illegible] مریض [illegible]

تخم [illegible] با مغز بادام و اسفاناخ خورند و در این [illegible]

[illegible] و علامات آن [illegible] نفث و [illegible] قلت عطش [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] سپستان [illegible] نبات [illegible] خورند و غذا [illegible]

[illegible] سپستان [illegible] کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خیارین هر یک درم [illegible] ده درم [illegible]

[illegible] پانزده درم [illegible] و عرق گل و تخم ریحان [illegible] و اگر زیاده [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] اول استعمال [illegible]

از بنفشه و بیشتان و زبخین و بنات خوزه باب نهم در امراض قلب و تدبیر سوء المزاج که عارض قلب شود اگر عارض بود علامات آن تشنگی و سرعت و عظم نبض و حمرت و خلط فاروره و حرارت سینه و لهیب و قلق و غضب و غم و کرب باشد علاج آن شراب بنفشه و فرنیسان سیب شاهی با گلاب عرق بیدمشک و ماء الجبن و شراب صندل و لعبوب خاص و زرشک نیز مفید بود و غذا از ماء الشعیر یا زرشک خشک و کشنیز خشک چهار درم کلنگ دو درم طباشیر یک درم بکوبند باده درم شراب سیب بجوزه و صندلین هر کدام دو درم بسیه بالسند و در موضع باده درم گل بنفشه بکنند و مفرح یاقوتی نامند و این مفرح نیز مفید بود و صفت آن ورق گل طباشیر گاوزبان یک یک درم کشنیز صندل هر یک دو درم تخم خیارین و کدو هفتشیر هر یک چهار درم تخم تورک نخودم تخم لوز نا سفته دوانگ کهربا و لسب هر یک نیم مثقال کوفته بیخته با شراب سیب شاهی مفرح دیگر تخم کاهو تخم خربزه تخم خیارین کاوزبان هر یک پنجدرم تخم لوز یک سدرم لوز لسد و کهربا هر یک مثقال قاقله صغار و طباشیر هر یک دو درم ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم دانگ نشک دانگ بکوبند و با شیره بنفشه بسرشند و از این یک مثقال بود و اگر سوء المزاج بارد عارض شود و علامات آن بیاض فاروره و صغر و بطوء و تفاوت نبض و ضعف نفس و قلب و اسهال و ضعف قوت و کسل و کثرت خواب و بد دلی و فزع بود و از هوای کرم و موضع کرم راحت یابند علاج آن شراب بالنگبو و کاوزبان و کلقند تناول کنند و غذا انخود و اسپانج با پنهو و کبک و دراج و علیا که دران توابل باشد خورند و زعفران و دارچینی بر سر طعام ریزند و تنقیه بدن کنند عود و دارسک حلو و معجون مفرح تناول کنند صفت آن مصطکی عود و دارچینی سنبل قرنفل نشک جوز کبابه قاقله پوست تارج هر یک یک مثقال نشک نافی گرفته بیخته بشیره بنفشه عسل شسته و اگر سوء المزاج بارس بود علامات آن نزاله و تخامت بدن و صفر و تواتر نبض بود علاج آن شراب بالنگبو و بنفشه و کاوزبان با عرق کاوزبان تناول کنند و کلقند تناول کنند و غذا انخود و اسپانج با بیک و تیهو و فنبل و زعفران خورند اگر علامات استلا باشد خیشه بجلاب پنهو و فنبل و زعفران بیزند بود و استعمال نمایند معجون نافع بود و معجون نافع مصطکی عود و دارچینی قرنفل سنبل جوز بوا کبابه قاقله پوست تارج هر یک یک مثقال نشک نافی گرفته بیخته بشیره بنفشه عسل شسته و شقاقل شراب بالیمو یا جایش بخورند خفقان حرکتی اختلاجی بود که بسبب مواد حاصل شود و آن اگر بسبب غلیظ بود علامات آن ظاهر باشد نفس بند کند یا سیاه و کشنیز و شراب سیاه لیمو حامض با عرق گل میته تناول کنند و غذا از نشک امیوا نارو استه با گوشت مرغ و بره خورند و اگر علامات غلبه صفرا بود باشد تنقیه کرده مفرحات یاقوتی تناول کنند مسهل اقاقیا و کشنیز و کلاب بیزند و میته بنفشه و عسل بود و اگر سوء المزاج حار یابس بود علامات آن تخم کاهو و خربزه تخم کدو و خربزه نشک یک یک پنجدرم تخم تورک و تخم کاهو و تخم خیارین و کشنیز خشک و بابونه و صندلین هر یک پنج درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و اعیانا شقاقل تناول کنند اگر خفقان بسبب غلبه سوداباشد علامات آن خوف و تفکر و سوداویا بود علاج آن تنقیه بدن با مطبوخ افتیمون و بعد از تنقیه دوا المسک حلو تناول کنند و معالجات سوء المزاج بارس کنند و اگر بسبب کثرت جماع و استفراغ و ترک غذا باشد غذا بیضه بالکمون تناول کنند و بعد از طعام تفاح و سفرجل استعمال نمایند و اگر بسبب ضعف قوت باشد غذا بیضه بالکمون تناول کنند و بعد از طعام تفاح و سفرجل استعمال نمایند و اگر بسبب ضعف قوت باشد غذا بیضه بالکمون تناول کنند و بعد از طعام تفاح و سفرجل استعمال نمایند

[illegible]

و سبب ضعف ... شده باشد معده را بقی پاک کنند و گوارش مصطکی و عود و مفرحات حاره تناول کنند و اگر بسبب صفرا باشد که بمعده ریزد
سبب ضعف ... علاج آن ... تخم کاهو ... نبات تناول کنند و بعد از آن تنقیه با ... کنند صفت آن ... و سنا ...
... ورق گل ... هر یک ... بکوبند و با ب انگور ... بلع کنند و ... از نبات و عرق گل گاوزبان
تشربت نمایند و اگر ... سودا ... شده باشد ... علاج آن علاوه از انگور ... و گاوزبان و نبات تناول کنند ...
نایند صفت آن ... علاج ... هر یک ... مقل ...
... بکوبند ... تناول کنند غشی حالتی باشد که مجموع حواس ... و این ...
... باشد و ... روح ... استفراغ و تحلیل روح باشد و سبب آن ... باشد که ... ارواح بود ...
از اخلاط ... و علامت ... یا بسبب استفراغ و تحلیل بسیار بود که روح نیز تابع آن شود ...
اعراض ... علامت ... اطراف ... صفرت لون بود و علاج آن ... غشی آب ...
گلاب ... و ... اطراف ... باشد ... کنند و چون افاقت شود شراب حماض لیمو و صندل ...
و اگر بسبب ... باشد ... کنند و اگر بسبب ... سموم ... بود و علاج آن کنند چنانکه گفته خواهد شد
و مقویات قلب تناول نمایند ... قلب ... باشد که ... احساس کند که دل ... و ...
... گردد و علاج آن استفراغ سودا باشد ... و بعد از آن تقویت قلب ... و مفرحات ...
و ... آن اگر ... بود و علاج آن ... و اگر ... آن باشد که ... علاج آن ...
و ... پستان بود و علاج آن ... کنند ... اگر حرارت آن عظیم بود ...
... و علاج ... اگر ... کنند ... و بعد از آن ... گردانند قلت لبن
اگر کم شدن شیر بسبب قلت ... بود ... اغذیه ... و اگر بسبب ... شیر بود ... و اگر صفرا غالب شده
باشند علامت آن ... شیر بود و اگر بلغم غالب بود علامت آن ... شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت آن
... شیر بود علاج آن ... باشد ... کثرت لبن ... شیر
... آن اگر ... بود ... کنند و ... گل ... و سرکه طلا کنند ...
امراض معده ... بود ... باشد اگر ... باشد علامت آن ...
بود و علاج آن ... معده کنند ... و آب گرم ...
کنند ... و بعد از آن ... تناول کنند ...
کنند و بعد ... تقویت معده ... کنند و این ... مفید بود و صفت آن ورق گل ...
... هر یک ... بکوبند ... تناول کنند و اگر
ماده ... بود ... علاج آن ...
... علاج آن ... کنند ... و بعد از آن ...

و پنج هیک و با لنگو ر کلفند و غذا نخود آب با شیره خشکار خورند و فلفل و دارچینی و زعفران در آن کنند و قلایا [illegible]

بود و بعد از فصد تنقیه بحب ایارج و ایارج جالینوس لوغاذیا کنند یا حقنه حاده و بعده [illegible] بالند و گوارش

کمونی و گوارش کندر و زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر از سودا بود علامت آن [illegible] و کثرت اشتها [illegible]

دهن و غلظ و سواد قاروره [illegible] علاج تنقیه بدن [illegible] افتیمون [illegible]

کنند و بعد از آنکه معده را بقی پاک کرده باشند اطریفل کوچک و [illegible] و گوارش کمونی تناول کنند اما سوء مزاج ساذج اگر حار بود

علامت آن تشنگی [illegible] معده [illegible] و فساد اغذیه لطیفه و قلت اشتها [illegible] علاج آن شراب [illegible]

و لیمو و سکنجبین [illegible] آن تناول کنند با گلاب و آب برف [illegible]

ضعف معده باشد علامت او آنست که بعد از اکل حادث شود و در خلو معده ساکن شود و علاج آن تقویت معده باشد و اگر در معده اخلاط زیاده
باشد بقی و اسهال تنقیه کنند بانچه او کند هر یک چهار درم معجون سکبینج یک درم بکوبند و با عسل سرشند و شفالی تناول کنند و حماض تر هم یک طل
بجوشانند تا به نیمه آید پس پالوده کنند و یک طل عسل سفید و نیم طل کلاب بدان ضم کرده بجوشانند تا بقوام آید پس عنبران و غالیه و ادویه حسینی و قرنفل و
مصطکی هر یک درمی انگبین دو درم عود ده درم بکوبند و بر سر ان ریزند و با هم بسرشند پس از آتش فرو گیرند و در ظرف چینی بدارند هر روز یک
مثقال تناول کنند و احیانا شربت درم شاهتره اگر درم حار بود و علامات آن تپ و التهاب معده و دهن و درم ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد علاج اولا
فصد کنند و شربت بنفشه و خیار و قرابا بکاسنی تخم کاسنی تناول کنند و اب انار ترش بخورند و میها باشد و غذا نخود و کشنیز با اسفاناخ
شورند و در تقلیل غذا کوشند و چون ابتدا نضج یابد جلابی زرد با هر یک تخم کاسنی هر یک چهار درم و بنفشه سه درم و خیارشنبر چهار درم تناول
کنند و اگر حرارت چندان نباشد و درم را زیاده بدان ضم کنند و حسو از شیره بسبوس و نشاد و غن بادام خورند و در ابتدا صندل و میها با گلاب.
و اب بسیان از زرد و باه تر یک معده طلا کنند و بعد از دو روز اروجه و خطمی و باه تر یک با گلاب و یا اب کاسنی طلا کنند و بعد از ان خطمی مع حلبه
و برگ بید با بونه و زرد و بهلیله و سعد آروجه چون درم خراج کرده و منفتح شود و علامتش شدت وجع و حمی و نشان باشد آنرا بان بر کند و مرهم سفید
تخم خطمی هر یک درمی بکوبند و با شیر بز بیامیزند با نضج باید و علامات نضج سکون تب و وجع باشد و چون متحجر شود و شراب عتاب و شراب بنفشه تناول
کنند و حریره از نشاسته و خشخاش سرخ و غن بادام و قند سازند و علامات القاب قی و احتلاف ده و خون باشد و چون ده کم شود و شربتی از بنفشه با تخم شاهتره
بیاشامند و اگر حرارت سخت نباشد ماء العسل بس باشد تا معده را زده پاک کند و چون پاک شده باشد کشنیز و کشنا و ورق گل هر یک دو درم
گل ارمنی و کهربا و نون سیاوشان هر یک سه درم بکوبند و با هم چندان شکر بیامیزند و استعمال از ان بخورند تا جراحت مندمل شود و اگر درم بارد
باشد با یدهنی بود و علامات آن انتفاخ معده و سفیدی زبان و کثرت لعاب و تهوع و قی و درم خوب باشد علاج ان با الاصول تناول کنند و زبان را
بشربت و بطیخ سفید بود و با جلاب انبوست بخ کاسنی و بیخ را زیانه بیخ هر یک یک درم تخم کاسنی ده درم بیاشامند و غذا نخود و اسپیرج
خشکنانج و فلفل و زنجبیل و کرفس و غن بید انجیر بسیر غذا کردن و بر معده مالیدن مفید بود و معده را بوی خوش و سنبل و خاکشیر
با هم بسایند و بسر که بسرشند و معده را بسیر بطوفند و درم سنبل و قرنفل و مصطکی و استیخودس هر یک سه درم بکوبند و با روغن بنفشه با بین و روغن بان نماد
کنند و بر معده مالند اگر زیاده سود دارد و درم صعتر با روغن کاد و بر دیه بخشند بعد از علاج آن جلابی از تخم زیانه بیخ هر یک دو درم
و انگبین تناول کنند و غذا نخود و آش اسپیرج خشکناج و روغن بید انجیر خورند و معده را بحلبه و بزرگ و خطمی و بابونه و مصطکی هر یک دو درم و سنبل و معده را خوش
هر یک دو درم و روغن بابونه پاره کرده درم انضمام سازند و بهلیله و استیخودس سفید و مصطکی سه درم و سنبل سه درم هر یک چهار درم و حلبه بزرگ پنج درم
نعنع ان هر یک دو درم بکوبند و با هم و روغن بنفشه یا بخر ا بسته با بیزند و با لاصول تناول کنند و صعتر ان پوست بیخ کرا
پوست بیخ زیانه هر یک دو درم مسنون بسایند هر یک سه درم و سنبل هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد مویز طائفی
پانزده درم و سپستان پانزده عدد با نطرا بسیجوشانند تا نطل بماند پس بسایند و مثقال از ان با سه درم مغز خیارشنبر بکشال و روغن بید انجیر تناول کنند
و تلیین طبیعت باید و غذا نخود و اسپیرج خشکناج کنند قرا قرحا و افیون با سه جزو دوست و شعیر و نشاسته تناول کنند اشیاء قابضه نباشد و کاهو و کدو بسیار
خورده باشند که اندام مجاری بغلیان هر بادی و خلطی زیاده نیفتد در زیاده افیون تناول کنند و غذا نخود و اسپیرج و آب بادرنبویه و اسپیرج خورند و
اطعمه غلیظه نباشد و غذا اندک خورند و چون کاهو و کدو بکار نیاید هر روز یک خیار شنبر و یک سپستان و یک زیانه هر یک سه درم فرو نرند و

[illegible]

در تخمیل و کرد با هر یک ... مردم ... صعتر و نانخواه و مصطکی ... گویند و باد و مثل آن ... باید ... تناول کنند و کوارش ... [illegible]

... و فلافلی ... و اگر ... بطبیعت ... و جسب ... بریان ... [illegible]

... سبب ... [illegible] ... شود و چون ... [illegible]

... [illegible] ... شود ... [illegible]

هم از ... باشد ... علاج آن ... معده ... [illegible]

اشتهای طعام ... [illegible] ... معده ... [illegible]

و ... معده و کثرت سیلان لعاب ... طبیعت بود و علاج آن ... [illegible]

... [illegible]

تناول کنند ... مصطکی ... [illegible] ... معده ... [illegible]

بود و علاج آن ... [illegible]

آن ... [illegible] ... علاج ... تناول ... [illegible]

... [illegible]

گرم ... [illegible] ... علاج ... [illegible]

... [illegible] ... علاج آن ... معده ... [illegible]

... [illegible]

باشد ... معده ... [illegible]

باشد ... [illegible]

باشد و ... [illegible] ... علاج آن ... [illegible]

و ... تناول کنند ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... علاج آن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... علاج آن ... [illegible]

... [illegible]

آن ... [illegible]

و اگر ... [illegible] ... علاج آن ... [illegible]

و ... [illegible] ... تناول کنند ... [illegible]

۶۵

[illegible]

حموضات مناسب باشد و اگر بسبب اجتماع خلط [illegible] در معده باشد علامت آن باشد که آب خوردن اثر نکند و اگر قی کنند و بخورند زایل

گردد علاج آن آب گرم و سکنجبین مکرر قی کنند و شراب غوره و مانند آن تناول کنند مقدار [illegible] ریباج خورند و اگر بعد از شرب مسهل تشنگی غالب شود

بواسطهٔ استفراغ بسیار از افراط اکل شراب غوره خورند و آش غوره تناول نمایند و بجام صندل و [illegible] بر روغن بنفشه کنند و اگر بعد

از شرب خمر [illegible] واقع شود آب یخ و برف خورند و حموضات باره مفید بود و اگر از حد بگذرد یک رطل آب خیار کدو با نیم رطل شیر [illegible] باشد

سوء الهضم و تخمه سوء الهضم آن باشد که طعام نیک هضم نشود و علامت آن [illegible] جشاء دراز و حرقت معده و غثیان بود و ضعف هضم

آن باشد که در معده بماند تا هضم شود و با این ثقل و تمدد بود و بعد از زمانی جشاء که آید بوی طعام احساس کند و تخمه آن بود که معده در غذا قطعاً

تصرف نکند و هضم نگردد و سبب این مجموع یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسد که در وی جمع شود **علاج** آن تقویت و تنقیه معده باشد

چنانکه گفته شد و اگر بسبب تناول اطعمه کثیره یا اطعمه ردیه باشد تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده بقویات که سابقاً مذکور

شد و در روز گرسنگی صبر باید کرد و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال با آب نیم گرم حل کرده بخورند و روغن مصطکی و ناردین

بر معده بمالند و اگر تابستان بود در آب سرد نشستن مفید بود و **تخمه** علامات آن باشد که طعام در معده بماند و هضم نشود و فاسد گردد

و آنچه لطیف و رقیق باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب باشد باسهال **علاج** او آنست که طبیعت را با آب گرم و روغن کنجد

مدد کنند تا زود و تر پاک شود و چون معده پاک شود و [illegible] از اسهال باز ایستد [illegible] ضعف بود شراب انار [illegible] بالنعناع یا شراب انار

و [illegible] با نیم رطل شیر بخورند یا سفوف انار دانه [illegible] مثقال یا قرص طباشیر [illegible] مثقال [illegible] ده مثقال یا پوست پسته [illegible] مثقال بکوبند و با شراب سیب [illegible] مثقال

بخورند و صندل و کافور و اقاقیا و گل ارمنی و آب مورد بر معده طلا کنند و در مواضع سرد خواب کنند و [illegible] کرده باشند

و بر غذا صبر کنند تا اشتها صادق باشد و سماق و کباب خورند و اگر [illegible] بود در آب سرد نشینند **قی و تهوع و غثیان**

[illegible] باشد که از معده جدا شود برای دفع چیزی که در وی باشد و تهوع حرکتی باشد الی آنکه چیزی دفع شود و غثیان [illegible] باشد و دفع حرکت

و اسباب هر یک مختلف است چنانکه اگر خلط در جوف معده باشد قی حادث شود و اگر در اجزای معده باشد تهوع و اگر [illegible] باشد غثیان

واقع شود پس اگر خلطی که در معده ریخته است یا در اجرام معده است صفرا بود علامت آن تلخی دهان و التهاب و تشنگی زبان و تشنگی و قی

علاج آن سکنجبین با آب نیم گرم حل کنند و بخورند و قی کنند تا معده پاک شود و بعد از آن شراب انار یا عرق نعناع یا شراب غوره یا ریباس

یا گلاب تناول کنند و غذا انار دانه و زرشک و سماق خورند و معده را [illegible] و صندل و کافور [illegible] کنند سفوف [illegible] گل طباشیر [illegible]

دو درم ریوند [illegible] پوست پسته [illegible] سماق زرشک انار دانه هر یک [illegible] درم بکوبند و سه مثقال از آن با شراب سیب [illegible] تناول

و اگر خلطی بلغمی یا سوداوی بود علامت آن قلت تشنگی [illegible] دهن [illegible] بود **علاج** آن [illegible] کنند با آب ترب و عسل [illegible]

تخم شبت تخم ترب و عسل [illegible] کنند تا معده پاک شود و بعد از آن [illegible] زنجبیل پرورده یا هلیله پرورده تناول کنند و

تقویت [illegible] عود و مصطکی و [illegible] و این سفوف [illegible] مفید بود و صفت آن [illegible] و مصطکی [illegible] سنبل [illegible]

[illegible] درم عود [illegible] درم انار دانه [illegible] درم و نعناع هر یک [illegible] درم پوست ترنج [illegible] قاقله [illegible] گل [illegible] هر یک [illegible] درم بکوبند

[illegible] و چندان [illegible] تناول کنند و [illegible] سودا [illegible] نافع بود و صفت آن [illegible]

چهار درم عود و مصطکی [illegible] درم [illegible] درم بکوبند و [illegible] یک مثقال تناول کنند و اگر [illegible] غذا [illegible]

ترکیب اکل حمامت شود قی باید کرد و بعد از ان معجونات تناول کنند قی فوم سبب خفقان که یعنی سپرز آید اگر انفجار و انقطاع عرق باشد اصعد بلیون
کنند و اکل آب و سمن عرقی و بنگ و بارتنگ یک یکمثقال مجموع این کرده بکوبند با شراب سیب بسرشند و بخورند و قرص طباشیر و قرص کمون باهر یک درمی بارتنگ تناول
کنند این قرص نفیس افتد صفت آن کندر تخم خاص یک درم رب گل کنار سای صندل سفید هر یک یک درم سپستان چهل عدد بکوبند با سپستان
و با کلاب بسرشند یکمثقال از ان با شیر تخم تورک بران کرده بخورند و صندل احمر یک درم آب سرد و سرکه تضمید کنند و خفتان تنگ و
ساق و اندام را نیز بمالند و اگر قی خون بسبب بثی باشد بواسطه بود که در سینه و اقع شود و صفت ان و اسباب و علاج آن و اقسام و اکل آن سپس بر مجرا آید شود و طلا کنند و قرص کمون
یکمثقال با شیر تخم تورک بران کرده بخورند و اگر باقی و نفث خون بسان باشد بنگ و صمغ عربی هر یک دو درم بران کرده با کل رسنی خورند و ما شیرخشت عناب بخورند
و کشنیز و لوز و نشاسته و شیرخشت گاو و کوهی سرخته و شیاف نشاسته تخم تورک خون بسان بکبابه تخم خربق سپید دو درم با شیر دو درم بکوبند با اب
یا اب لسان الحمل بسرشند و یکمثقال از ان با شیر عناب بخورند از تمام و صباح و اعراض آفات احتراز کنند و اگر بسبب قرح و قروح عمده باشد علاج ان مجموع بسان ان با شیر قرص
و قرحی عمده باشد و چون چیزها که شود قرش خورند و چیز زیاده شود و علاج او آنست که از چیزها که شود و از اغذیه لزجه مثل اچه و ورزه و تخم خرفه
و این قرص نفیس بود صفت آن تخم خاص بارتنگ یک یک درم با شیر و لوز و کهر با و شیاف گاو کوهی سرخته هر یک دو درم استخوان سر یک یک درم
و با اب لسان الحمل با اب بنگ بسرشند و قرص سازند بشربتی یکمثقال باشد اگر خون بسیار و دیر بعمده بیرون آید مثل انکه از دماغ یا از شش یا از سینه باشد علاج
آن مجموع بدین علاج آن مجموع بدین کرده و اگر خون رسمعده بیند و علامات ان ناقص عرق شود و قرشی بود علاج او آنست که تخم شبت با بونه و بیدمشک
با کدم تکلیا شاهتره و مرزنجوش با اب گرم با نیخه خرد کوفته با اب بالنگو با بیخ با سفه با شاهتره با کیرن خرد کوفته با سپستان با اب گرم با شاهتره و
کنند فواق حرکتی باشد که از طبقه داخل معده برآید و شود و این شود و ضبطی حاصل نیفتد یا بعلم حرکت باشد علاج آن صفت معده و قصد او با شود آن
بود علاج او آنست که طبیخ شبت و ترب با اب ترب و عسل بسکنجبین و اب گرم یا شاهتره کند یعنی با اسهال رود شود و بعد از ان شیر و اب شاهتره و عرق گل
و بید انجاب بنگ و نانه و روغن بنفشه و بادام با شاهتره اگر فواق بسبب سدم باشد از این مشیر چیزها را احتراز شود و بعد از تخمه نیز شود و علاج آن
کلقند با مسهلون با نیز با یارزا با نخورند و قصلی بنجانند گوارش خورند و قصلی تناول کنند و اگر قی کنند که عطسه با یعنی افتد و اگر بسبب تناول طعام
بسیار بود قی کند و زیره و انیخواه و امسهلون با تخم کرفس معده هر یک سه درم کوفته با قند بخورند و در این نوع حرکات بدن مثل ساعت تعالی
مثل غضب و خجالت سفید بود و بر گرسنگی و تشنگی صبر باید کرد و اگر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار حادث شود بواسطه چیزی که موجب تشنج معده و تشنج عرق
بنفشه و لعاب بنگ و بیدانه تناول کنند و غذا شیره جو و با کدو و روغن خورند و موم بر روغن از اب کدو و لب بسان افزوده و قلمی کبیر او موم صفا
و روغن بنفشه بسازند و بر معده بمالند و این بهترین انواع فواق بود چنانکه گفته آید با فواق مالیخولیا فواق دردم کند بنفشه بود
و این بسبب بزرگ دردم بود که مزاحم قعر معده شود یا بواسطه ستاره کجر میان کبد و معده باشد علاج آن علاج دردم گرم باشد تفصیل
و اطلاق آنها اگر بسبب سوء المزاج معده باشد علامات آن و علاج ان گفته شد و اگر بسبب طبقه مراری یا ایم بود که در معده جمع شده باشد علامات آن قی
معده و مرارت با ملوحت دهن و تشنگی بود علاج آن قی باشد و بعد از آن تقویت معده کند بسکنجبین تنها و بسرپرده و شراب سیب و علامات مثل کبد
و سپرز عفیف بود و اگر بسبب طبقه یعنی لزج باشد علامات آن قلت تشنگی و میل نباشد اعاده و حریفه بود علاج آن تقیه معده بعی کنند و کلقند
با مسهلون جوارش عود بخورند و انیخواه و فوذنج و زیانه هر یک سه درم کوفته با قند بخورند و با همین ان قند با بونه و بید و بنه هر یک یک درم بخشانند و
کنند فواق حرکتی باشد که از طبقه داخل معده برآید و شود و این شود و ضبطی حاصل نیفتد یا بعلم حرکت باشد علاج آن صفت معده و قصد او با شود آن
بود علاج او آنست که طبیخ شبت و ترب با اب ترب و عسل بسکنجبین و اب گرم یا شاهتره کند یعنی با اسهال رود شود و بعد از ان شیر و اب شاهتره و عرق گل
و بید انجاب بنگ و نانه و روغن بنفشه و بادام با شاهتره اگر فواق بسبب سدم باشد از این مشیر چیزها را احتراز شود و بعد از تخمه نیز شود و علاج آن
کلقند با مسهلون با نیز با یارزا با نخورند و قصلی بنجانند گوارش خورند و قصلی تناول کنند و اگر قی کنند که عطسه با یعنی افتد و اگر بسبب تناول طعام
بسیار بود قی کند و زیره و انیخواه و امسهلون با تخم کرفس معده هر یک سه درم کوفته با قند بخورند و در این نوع حرکات بدن مثل ساعت تعالی
مثل غضب و خجالت سفید بود و بر گرسنگی و تشنگی صبر باید کرد و اگر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار حادث شود بواسطه چیزی که موجب تشنج معده و تشنج عرق
بنفشه و لعاب بنگ و بیدانه تناول کنند و غذا شیره جو و با کدو و روغن خورند و موم بر روغن از اب کدو و لب بسان افزوده و قلمی کبیر او موم صفا
و روغن بنفشه بسازند و بر معده بمالند و این بهترین انواع فواق بود چنانکه گفته آید با فواق مالیخولیا فواق دردم کند بنفشه بود
و این بسبب بزرگ دردم بود که مزاحم قعر معده شود یا بواسطه ستاره کجر میان کبد و معده باشد علاج آن علاج دردم گرم باشد تفصیل
و اطلاق آنها اگر بسبب سوء المزاج معده باشد علامات آن و علاج ان گفته شد و اگر بسبب طبقه مراری یا ایم بود که در معده جمع شده باشد علامات آن قی
معده و مرارت با ملوحت دهن و تشنگی بود علاج آن قی باشد و بعد از آن تقویت معده کند بسکنجبین تنها و بسرپرده و شراب سیب و علامات مثل کبد
و سپرز عفیف بود و اگر بسبب طبقه یعنی لزج باشد علامات آن قلت تشنگی و میل نباشد اعاده و حریفه بود علاج آن تقیه معده بعی کنند و کلقند
با مسهلون جوارش عود بخورند و انیخواه و فوذنج و زیانه هر یک سه درم کوفته با قند بخورند و با همین ان قند با بونه و بید و بنه هر یک یک درم بخشانند و
کنند فواق حرکتی باشد که از طبقه داخل معده برآید و شود و این شود و ضبطی حاصل نیفتد یا بعلم حرکت باشد علاج آن صفت معده و قصد او با شود آن
بود علاج او آنست که طبیخ شبت و ترب با اب ترب و عسل بسکنجبین و اب گرم یا شاهتره کند یعنی با اسهال رود شود و بعد از ان شیر و اب شاهتره و عرق گل
و بید انجاب بنگ و نانه و روغن بنفشه و بادام با شاهتره اگر فواق بسبب سدم باشد از این مشیر چیزها را احتراز شود و بعد از تخمه نیز شود و علاج آن
کلقند با مسهلون با نیز با یارزا با نخورند و قصلی بنجانند گوارش خورند و قصلی تناول کنند و اگر قی کنند که عطسه با یعنی افتد و اگر بسبب تناول طعام

بعده بریزد و که بحسب اشتها باشد و علامت او آنست که اشتها نباشد لیکن چون بوی طعام بشنوند مضطرب شود و چون چیزی ترش و حامض بخورند تا هم اشتها پیدا شود و علاج

آن تنقیه [illegible] بود و سکنجبین [illegible] زیرباج [illegible] و اگر بسبب [illegible] باشد و علامت او آنست که احساس [illegible]

[illegible] کنند و ادرار [illegible] غثیان [illegible] علاج آن گلقند [illegible] تناول کنند یا [illegible] از زیره [illegible] گلقند

بخورند و بعد از تنقیه [illegible] و تقویت معده کنند باب یازدهم در امراض که بسبب سوء المزاج که عارض

گردد شود و اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و احساس طبیعت و سرعت نبض و حرارت [illegible] قارورة [illegible] بود

شاید که آن [illegible] صفرا [illegible] باشد علاج آن [illegible] کاسنی [illegible] اجاص [illegible] ترنجبین با سکنجبین و آب کاسنی با شیره تخم خیارین

نبات تناول کنند [illegible] غذا [illegible] انار [illegible] آب کاسنی و صندل [illegible] بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت

[illegible] طبیخ فواکه [illegible] مثقال با سکنجبین [illegible] مثقال و آب کاسنی بیست مثقال تناول کنند و اگر [illegible]

این طبیخ [illegible] صفت آن [illegible] بنفشه [illegible] گل [illegible] هر یک [illegible] درم ترنجبین بیست درم [illegible] هر یک [illegible] درم کافور

[illegible] بکوبند و با آب [illegible] کاسنی [illegible] طلا کنند [illegible] مثقال [illegible]

بخورند و غذا [illegible] و اگر سوء المزاج بارد عارض گردد علامت آن [illegible]

قلت عطش [illegible] علاج آن [illegible] تناول کنند

و غذا نخود آب [illegible] صفت آن [illegible] سنبل [illegible] بادام [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] ۶۸

صفت آن [illegible] کاسنی و تخم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

هر یک [illegible] درم [illegible] رطل آب [illegible] بجوشانند [illegible] بقوام آرند و بیست درم [illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible] صفت آن [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] سنبل [illegible] هر یک [illegible] درم بکوبند [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] بجوشانند [illegible] کنند [illegible]

[illegible] طلا کنند و اگر [illegible] تخم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] و اگر سوء المزاج [illegible] و علامت آن [illegible]

[illegible] و علاج آن [illegible] تخم کرفس [illegible] تناول کنند و غذا نخود

[illegible] گرم [illegible] تخم کرفس هر یک [illegible] درم

[illegible] و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن [illegible] قلت [illegible] و خشکی

[illegible] علاج آن شیره تخم [illegible] تناول کنند و غذا [illegible] گوشت [illegible]

[illegible] درم [illegible] آب کاسنی و آب [illegible]

[illegible] کنند [illegible] المزاج [illegible] علامت آن [illegible] باشد [illegible] عارض شود و علامت آن [illegible]

قلت اشتها [illegible] اسهال [illegible] اصلاح [illegible] و اگر [illegible] بود و علامت

او است که بول اندک اندک آید [illegible] بود علاج آن [illegible] از تخم کاسنی [illegible] یک درم [illegible]

ده مثقال تناول کنند یا تخم کاسنی و کرفس [illegible] و پوست بیخ کاسنی و رازیانه و نبات [illegible] [illegible]

خورند و از اغذیه غلیظه و اطعمه [illegible] احتراز کنند و اگر [illegible] باشد علامت آن [illegible] علاج آن [illegible]

تخم رازیانه و کاسنی و نبات تناول کنند و غذا [illegible] طبیعت کنند [illegible] صفت آن [illegible] تخم کاسنی [illegible]

ده مثقال شکر سرخ [illegible] مثقال [illegible] جمله [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] صفت آن تخم کرفس رازیانه [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] زعفران [illegible] درم [illegible]

تناول کنند اورام [illegible] باشد [illegible] علامت [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible]

علاج [illegible] تخم کاسنی [illegible] یک درم [illegible]

[illegible] صفت آن [illegible] تخم کاسنی [illegible]

[illegible] درم [illegible]

[illegible] صفت آن تخم کاسنی [illegible] مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] تخم کاسنی [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] رازیانه [illegible]

[illegible] صفت آن [illegible] درم [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] تخم کاسنی [illegible]

[illegible]

[illegible] تخم کاسنی [illegible] درم [illegible] مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و علیه [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible]

۶۹

علاج آن پیش از انعقاد منضجات تقلیل کنند و شیر بیارند که در مرور تشنگی تناول کنند و چون متغیر شود اگر تب باشد علاجی از برای تب و اگر نباشد
را زیانه و امینسون و نبات تناول کنند و اگر تب باشد شیره سه تخم خیارین و عناب و خشخاش منیلوفر تناول کنند و نقیع کنند علاج او
آنست که ثقل نباشد و چون معده بود و تب حرارت بود علاج آن بنجمین برزه و ماء الاصول مع نبات حاره تناول کنند و مسخنات تقلیل نمایند
سعده که بسبب اخلاط بارد و غلظ حادث شود علاج آن تقلیل کند بنوعی که چون وقت باشد و علاج واجب گردد بول اندک و غلیظ
بود و اگر در مقعر کبد بود برازرط باشد علاج او که در مقعر بود و معالجات استعمال کنند مثل شراب دینار و ریوند و بنجمین و کاسنی با آب
گیزه و با بنجمین خورند و تناول کنند علاج آنچه در مجوف کبد باشد تناول ما الاصول با بنجمین بخورند بول سوداوی خارش و تشنگی باشد سبزه کرفس
و آب کاسنی با بنجمین خورند و قرص مشک سیر مفید بود و غذا از مشک زیباج انار و سماق خورند **سوء القنیه و استسقا** سوء القنیه از
ضعف کبد و فساد مزاج آن حادث شود و علاج آن آنچه اطراف او بیاض زند بود علاج او آنست که تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظه احتراز
نمایند و مشک و نخود آب بادام چینی و زیباج خورند و تقویت کبد کنند چنانچه در سوء المزاج گفته شد و اهمال در معالجه نماید که این
مقدمه استسقاء شود **استسقاء** استسقاء سه نوع است یکی زقی و دیگری لحمی و سیم طبلی اما زقی آنست که جمیع اعضا برآمده شود و سبب آن ضعف جگر و برودت مزاج آن بود
و این بیشتر بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر یا کثرت حیض یا سبب آب بود و عقب یا دست یا در حمام یا در فراش گرم یا سبب ضعف طحال
بود که جذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج او سرد گردد بسبب ضعف معده یا سبب ضعف طعام تمام نتواند کرد و کیلوس خام کبد و دل گیرد
از هیچ آن بهتر شود و اعضا آزاد کند و چون خام باشد چرب بدن نشود و موجب ابتر ض گردد و علاج آن یا بیض یا صفرت بود و اورام غلاظ
و بیاض وقت قارورہ بود و چون انگشت بر اعضا نهند فرو رود و دیر بیرون آید علاج آن هر روز علاجی از تخم کاسنی و زیانه هر
دو درم پنج کاسنی و پنج زیانه هر یک سه درم بساده و درم تناول کنند غذا زیباج با کبک نر بود و کبوتر بچه خشک خورند و اندک زیره و اندک
و تخم کرفس و سنبل و سلیخه هر یک را زیانه پنج کرفس را یکوبند دو درم از آن با بنجمین بخورند و روز دوم معده بکوبند و نرگس طلا کنند
و اگر طبیعت مجتمع باشد بعون خدای تعالی بر وجه ایمن و مطمئن کنند و اگر این علت از ضعف و برودت معده باشد قی کنند و گلگین و انیسون بخورند و بجلجل
مطمئن کنند و بعون الله تعالی کم کم تناول کنند اما استسقاء زقی آنست که مابین صفاق و مشیمه ما یعشا و قرحه باشد و این نوع بدترین استسقاها بود
علاج آن ثقل و بزرگ شدن شکم و صلابت پوست آن باشد و شکم مانند خیکی پر آب بود چون دست بر آن زنند باز پهلو به پهلو گردانند از آن آواز آب شنوند
علاج آن هر روز علاجی از تخم کاسنی و زیانه و تخم کاسنی و کلنگبین تناول کنند و اگر مزاج باشد آب کاسنی با شکنجبین بخورند
خورند و مطبوخ هلیله با آب شاهتره و هلیله کوفته باید کرد و با این جمله صفت آن انیسون و خلاف و انیسون مصطکی و سعتر بیابانی
کلنگبین مقل بسیان هر یکی دو درم کوبند با آب زیانه بسرشند و بسایند و مدوشقال تناول کنند و بر روی آن دوغ سرد و نمک نرم
سه درم تخم کرفس هفت درم یک بیخ شاهتره درم ارمجوز سه گرمین کاسنی هر یک شصت مثقال بسایند و با آب زیانه و با آب کاسنی بسرشند و شکم
طلا کنند و بعضی شکم را شق میکنند و از اینجا نگویند لیکن عظیم اخطر باشد اما استسقاء طبلی آنست که ریاح غلیظ در میان صفاق و شیمه او
واقع شود و سبب آن حرارت باشد که از برودت و رطوبت معده بود زیرا که چون معده از هضم تمام عاجز شود کیلوس خام بجگر رود و جگر

[illegible]

[illegible] علاج [illegible] آن [illegible]

ومثال آن **باب دوازدهم در امراض طحال** سوء المزاج که طحال را عارض شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی [illegible]

و حدت [illegible] طحال باشد و صفرت لون [illegible] آن حمرت [illegible] و سواد [illegible] و اختلاف نبض و سوء خلق **علاج** آن فصد باسلیق کنند

[illegible] سکنجبین [illegible] **صفت** آن [illegible]

[illegible]

علاج آن [illegible] **صفت** آن [illegible]

[illegible] **صفت** آن [illegible] کاسنی [illegible]

[illegible] **علاج** آن [illegible]

[illegible] **علاج** آن [illegible] **ورم طحال** [illegible]

اگر ورم طحال [illegible] **علاج** آن [illegible]

[illegible] **علاج** آن [illegible]

[illegible] **علاج** آن [illegible] **صفت** آن [illegible] کاسنی [illegible]

بالنگو و گاوزبان هریک سه درم انجیر بست عدد [illegible] طلائی پانزده درم شاهتره [illegible] شیرخشت سکنجبین هریک ده درم [illegible]

قرص [illegible] سکنجبین [illegible] تناول کنند و اگر ورم سودا بود علامت آن نحافت و [illegible] طحال [illegible]

وسواس [illegible] علاج آن فصد باسلیق [illegible] کنند [illegible] افتیمون یا مطبوخ آن کنند

و غذا [illegible] فروج کنند و بعد از [illegible] سکنجبین [illegible] قرص [illegible] صفت آن [illegible]

[illegible] هریک [illegible] درم [illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible] طحال [illegible] باشد [illegible]

و اگر ورم طحال [illegible] شود [illegible]

طحال [illegible] طحال [illegible] آن [illegible]

[illegible] باشد که [illegible] علاج [illegible] سکنجبین [illegible] تناول کنند [illegible]

کنند [illegible] طحال [illegible] **طحال** [illegible] آن بسبب فضلات [illegible] باشد [illegible] علامت آن [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] تناول کنند [illegible] سکنجبین [illegible]

[illegible] سکنجبین [illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible] باشد [illegible] طحال [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علاج

آن [illegible] افتیمون [illegible] سکنجبین [illegible] تناول کنند [illegible] طحال [illegible]

[illegible] در امراض امعاء و از آن جمله [illegible] است آن امراض است که [illegible]

[illegible] و فرق [illegible] کنند که [illegible]

[illegible] علامات آن [illegible]

از بالنگو [illegible] افتیمون [illegible] سکنجبین تناول کنند [illegible] صفت آن [illegible]

هریک [illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible] درم [illegible] هریک [illegible]

[illegible] درم [illegible] باشد علامات آن [illegible]

[illegible] تناول [illegible] علاج آن [illegible] افتیمون [illegible] سکنجبین تناول کنند [illegible]

[illegible] افتیمون [illegible] هریک [illegible] درم [illegible] کنند [illegible]

[illegible] استعمال کنند خطمی [illegible] هریک [illegible] درم تخم خطمی [illegible] سازند یا [illegible]
خطمی هریک سه درم [illegible] شیاف سازند یا این حقنه استعمال کنند صفت آن سنا مکی هفت درم انجیر [illegible]
ده عدد سپستان بیست عدد [illegible] بابونه و شبت و اکلیل الملک بنفشه خطمی [illegible] یک هفت درم بجوشانند
و صاف کنند [illegible] روغن [illegible] هریک [illegible] درم [illegible] هریک [illegible] درم برسر آن کرده استعمال کنند و روغن [illegible]
[illegible] هریک [illegible] درم و تخم [illegible] هریک [illegible] درم [illegible] آب بجوشانند تا به نیمه آید [illegible] روغن [illegible] کنند
[illegible] روغن [illegible] اگر قولنج بسبب [illegible] باشد [illegible] در موضع امعا واقع شود و علامت آن تب و وجع [illegible]
[illegible] و این قولنج [illegible] حادث شود و علاج آن [illegible] کنند [illegible] هریک تخم کاسنی و ترنجبین تناول کنند [illegible]
بنفشه و ترنجبین [illegible] کنند صفت آن سنا [illegible] درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد [illegible]
خطمی [illegible] هریک یک درم [illegible] شیرخشت و ترنجبین هریک پانزده درم این حقنه استعمال کنند صفت آن سنا هفت درم بنفشه
[illegible] هریک سه درم [illegible] خطمی [illegible] ورق سداب و ورق [illegible] هریک [illegible] شیرخشت [illegible] ترنجبین
هریک [illegible] مثقال روغن بنفشه [illegible] اگر [illegible] باشد این حقنه [illegible] باشد صفت آن عناب ده عدد سپستان
بیست عدد خطمی [illegible] درم بجوشانند و صاف کنند [illegible] شیره [illegible] هریک پانزده درم روغن بنفشه [illegible]
[illegible] استعمال کنند اگر قولنج بسبب [illegible] امعا [illegible] آن [illegible] حادث شود و علامت او آنست که قولنج [illegible]
بالا [illegible] حادث شود علاج او آنست که پای [illegible] امعا [illegible]
[illegible] هریک بنفشه [illegible] غذا [illegible] آب [illegible] روغن [illegible] باشد و اگر [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] بیرون آید و اگر قولنج بسبب احتباس ثفل [illegible] آن باشد علامت آن [illegible] تناول [illegible]
علاج آن [illegible] شراب بنفشه و ترنجبین [illegible] مثقال تناول کنند و غذا [illegible] خورند [illegible] بنفشه چهار درم سپستان
بیست عدد [illegible] هریک ده درم و ترنجبین پانزده درم [illegible] سازند و اگر بسبب حرارت امعا باشد علامت آن [illegible]
[illegible] بود و علاج آن [illegible] هریک تخم کاسنی و ترنجبین [illegible] نبات تناول کنند [illegible]
[illegible] کنند صفت آن بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خیارین بابونه و اکلیل الملک [illegible] سیاوشان هریک
هفت درم [illegible] ده عدد سپستان بیست عدد بجوشانند و صاف کنند [illegible] روغن بنفشه و شیرخشت و ترنجبین هریک [illegible] درم
با آن [illegible] استعمال کنند و غذا [illegible] خورند [illegible] روغن بنفشه [illegible] نوعی از قولنج
[illegible] است که ثفل در امعا [illegible] بیرون آید [illegible] علاج او [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
و این حقنه استعمال کنند صفت آن بابونه شبت تخم کرفس [illegible] هریک ده درم انجیر ده عدد [illegible] هریک [illegible] درم روغن
[illegible] انجیر [illegible] درم [illegible] هریک پانزده درم [illegible] اگر [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] بابونه و شبت و اکلیل الملک [illegible] انجیر و

... و باید ترکیب بجوشانند و دوران ... [illegible] ... ترتیب کنند و بکار دارند ...

بود که امعا را ... شود و ... اگر سبب ... باشد علاج آن ... [illegible] ... حاصل شود علاج آن

... از اسپغول ... ترکیب و گلقند تناول کنند ... گوارش کمون بخورند و اگر ... اسهال باشد علاج آن

کرده شود و اگر طبیعت محتبس باشد ... [illegible] ... بکوبند

... تناول کنند ... [illegible] ... و علاج آن ...

... و علاج آن ... [illegible] ...

... تناول کنند اگر ... باشد علاج آن ... [illegible] ... علاج

آن ... طبیعت کنند ... [illegible] ... ترکیب ...

... [illegible] ... و اگر سبب ... باشد ...

... و علاج آن ... [illegible] ... علاج آن ... طبیعت باشد ...

... [illegible] ... زعفران ... کنند ... جوارش کنند ... تناول کنند

و غذا نخود آب ... [illegible] ... آب سرد ... خورند ... در امعا ... باشد که

در امعا ... [illegible] ... و این کرم اگر ... در امعا ...

... و علاج آن ... [illegible] ... علاج آن

چهار روز ... [illegible] ... تناول کنند و غذا نخود آب ... [illegible] ...

... [illegible] ... باشند و از آن ...

... [illegible] ... مثقال با آب گرم بخورند ... [illegible] ...

... [illegible] ... نخورند ... احتراز کنند و اگر ... باشد ... گویند

و او در امعا ... [illegible] ... و علاج آن ... [illegible] ... علاج آن

... [illegible] ... یک مثقال ... [illegible] ...

و از ... و اغذیه ... [illegible] ... علامت آن ...

علاج آن ... [illegible] ...

... [illegible] ... کنند ... [illegible] ... آن ...

... [illegible] ... سازند ...

الاطفال ... [illegible] ... مثقال ... [illegible] ...

تا آن ... [illegible] ... باشد که ... [illegible] ...

آن ... [illegible] ... علاج آن ... [illegible] ... تناول کنند ... مثقال ...

باب چهارم در انواع اسهال

اگر اسهال بسبب

و مرق تمر هندی و ... سفید تناول کنند که مثل سیب ... باید ... بعض از مشروبات مسهله خورند لوق اسهال
... باشد و سبب آن ... باشد ... علامات آن ثقل ... کنند ... و علامات آن خروج ... و صفرت لون ...
علاج آن تناول ... [illegible] ... مفید بود و این ... نافع افتد صفت
سنبل ... [illegible] ... بریان کرده ... تخم خاص خرنوب ... طباشیر ...
گلنار ... بکوبند ... تناول کنند و اگر ... باشد که ... و چون غذا ... دفع کنند
علامات آن است که ... علاج آن قرص طباشیر ... قرص گلنار ...
با تخم ... بریان کرده بگلاب ... غذا ...
بریان کرده ... خورند و طباشیر ... تخم خاص ... قرص ...
تناول کنند باب یازدهم در امراض کلیه و مثانه ... کلیه ... علامات آن ... گرده ... شهوت ...
... علاج آن آب ... قرص طباشیر ... تناول کنند و غذا ...
... شراب خشخاش ... لعوق کنند و صندل ... تخم خاص ...
... تخم کاهو تخم خرفه ... بکوبند ... قرص ... آب ... خورند ...
... صندل ... اگر سوء المزاج ... علاج آن ... علاج
آن ... تناول کنند و غذا ... آب ... خورند و روغن ... ۷۸.
... کلیه ... اگر ورم کرده ... زیاده ...
... علاج آن ... کلیه ... علاج آن فصد باسلیق کنند ... تخم ...
... تناول کنند و غذا ... شیر خشخاش ... کلیه ... صندل ... کاسنی ...
... با آب کاسنی ... بنفشه ... کنند ... علاج آن ...
... تخم ... بنفشه ... بکوبند ... گرم ...
... ساکن ... و ثقل ... با این ... کنند و چون ...
... شیره ... شراب خشخاش ... بنفشه ... تخم ... خشخاش
... تناول کنند و اگر ورم ... زیاده ...
... علامات آن ثقل ... فرق ... کنند ... مفید ...
... علاج آن ... تخم کاسنی ... تناول کنند و غذا ... بادام ... بعد از ...
... صفت آن ... تخم ... بنفشه ... نیلوفر ...
... [illegible] ...
... تخم کاسنی ... بنفشه ... شیر ... بعد از آن ...

بشست و با لوبه هر یکی پاره دیم بر سر کند و علیحده هر یک پاره دیم تخم خطمی را جدا جدا بهر یک پاره دیم کوبیده با آب پاشیده بسایند و خمیر سازند و مقل را آگرم
حل کنند و با نعنع ساق گاو و پیه لطیف بمالند. **وجع کلیه** اگر دیم با سوداوی المزاج بود و علامتش کمتر شده و اگر از خلط بلغمی بود و علامتش کمتر شود
و اگر از ریح بود علامات آن جمع و متمدد بود و با آن تقل و ثقلان و حصاة نباشد و در حالش غلیان و حدت ساکن شود. **علاج** آن بر راستا شغل میسون تخم خاه
در زیره نادل کنند و روغن بنفشه و روغن بنفشه در سوپ کلیه بمالند **هزال کلیه** گاه باشد که کلیه لاغر شود و پیه او کم گردد بسبب آنکه جای ساختن
بسیار علاج آن بسیار است بسبب کثرت بول و در ریشت و تخمها بدان قلت شهوت باه. **علاج** آن خذیه سمنه مثل هر لیه و کله باشد و هر روز در سطلی
شیر میش یا میش ده مثقال تخم نخود بسیار آنش نرم نپزند تا غلیظ شود و بخورند و پیه مرغ و لبط و ماهی کپور و مغز بادام و شحم خنذف و مخ ساق
با شکر شادل کنند و مجون لبوب بخورند و حقنها بسمنه استعمال کنند و مغز بادام و شحم خنذف و شحم ساق و مخ ساق و مخ ساق و مخ ساق
هر یک سه درم زنجبیل و ادرخل فلفل از هر یک دو درم کوبند و با فانید لبسر سازند هر روز دو مثقال تناول کنند. **ضعف کلیه** بسبب قروح
هزال بود بسبب اتساع مجاری و تخلخل گوشت و اوساط کثرت جماع بسیار استعمال بارد رطب و یابسه زیادتی کند. **علاج** آن
تناول مسهلات و شیر میش و شکر و اشنان و مویز با پیه گرده و نیز مفید بود و غذا کبیل و بشیرین مناسب باشد و مجونها و حقنها با
مقوی باشد مفید بود حقنه خصیه میش فربه و پاره دنبه و مکین کنند و مکین بخورند و تخم شاهدانه و بلیون از هر یک چهار درم با آب و یک
کنند و در تنور نهند تا مهرا شود و بعد از ان بسایند و از ان با آب لبست مثقال و از روغن چوزه مثقال و از شیر گاو سی مثقال با هم
بیامیزند و شب با نگاه که بعد از آن برازکرده باشد با آب چغندر و خطمی و اندک بورق حقنه کنند تا امعا پاک شود و بعد از ان ماهی شور
کنند و بران بخسپند سه شب پیاپی این حقنه کنند که مفید بود. **اورام مثانه** اگر دموی و صفراوی بود بر علاج آن شدت ورم و حرقت مثانه
و تب محرقه و تشنگی غالب باشد و لسان و انتفاخ زیاد بود و باشد که بالان احتباس بول و بزرگ باشد. **علاج** آن شدید باسهیل کنند و
و خلط از نفخه و تخم کاهی و عناب و شکر و سخم بنفشه تناول کنند و غذا کشکاب با نیره خشخاش و شیر اسب بنفشه خورند و بنفشه و خیار شنبر و تخم خطمی و تخم
منحاش بجوشانند و بران بنشینند و بر عانه میزنند و تقل آن برانجا نهند و صندل و رواه تریک و بنفشه و کاکنج با بسنان افزوده
مناوه کنند و اگر سبب بول باشد شیره سه تخم سه درم باده درم بنفشه یا شامند با سه تخم و تخم کدو و بنفشه هر یک چهار درم تخم خربزه تخم خطمی
و خیار شنبر و پرسیاوشان هر یک دو درم بکوبند و چهار درم از ان با شیر اسب بنفشه و تخم خاش تناول کنند و روغن خیار شنبر یا کنجد شیر
شیرین کنند و مضاد سازند و چون دو درم انجیر یابند و نضج شود شراب بنفشه یا الما بنگو بخورند و مغز بادام و بنفشه
خطمی و خیار شنبر و پرسیاوشان و اکلیل الملک و حلبه بزرگ و تخم شنبلیه بجوشانند و بران بنشینند. **وجع مثانه** بسبب قروح
یا حصاة بود و آن گفته شود و یا بسبب سوء مزاج گرم که اورا عارض شود و علامت آن وجع و بسبب
موضع مثانه و تشنگی بود. **علاج** آن شیره تخم خربزه تخم خربزه با آب خیار شنبر و یا نبات تناول کنند و روغن
بنفشه بران مالند و در اسهیل چکانند و اگر سوء مزاج بارد بود و علامتش آنست که بعد از تناول اطعمه اشربه باردة
و با ملاقات سرما حادث شود. **علاج** آن جلاب از امیسون و نانخواه و مخ پنبه نبات تناول کنند و مجونات
با شیره خشکاینه و زیره و فلفل و دارچینی خورند و بر روغن کنش و روغن بنفشه تخم خربزه و تخم خطمی را طبیل کنند و اگر وجع بسبب
بود و علامت آن وجع و تمدد بود و با آن ثقل نباشد. **علاج** آن بالاصول با روغن بید انجیر تناول کنند و مثانه را بدان

[illegible] ۸۱

... قروح کلیه و مثانه سبب آن تفرق اتصال ... اخلاط اکال ... علامت آن ...
... بول باشد ... و فرق میان قرحه کلیه و قرحه مثانه ... کلیه ... البول ...
... مثانه ... البول ... مثانه ... علاج آن ... مثقال ... مثقال ...
... تناول کنند و غذا ... و مغز بادام ... تناول کنند ...
... هر یک ... درم ... درم ... درم ...
... هر یک ... درم ... مثقال ... مثقال ... تخم خیار ...
... تناول کنند ... مثانه ... حب ...
... جماع احتراز کنند حرقت کلیه و مثانه علامت آن حرقت بول ... کلیه یا مثانه ... علاج آن ...
... شراب بنفشه ... تناول کنند ... بنفشه ... درم ... و غذا ... و مغز بادام
... کلیه ... طبیعت ... مثانه ...
... حرقت مثانه اگر سبب ... لاذع یا قروح بود ... اگر سبب ... بول بود علامت آن ...
... علاج آن شراب بنفشه ... تخم ... تناول کنند و غذا ...
... بادام ... تخم ... تخم خطمی ... هر یک چهار درم و مغز بادام ...
... درم ... تناول کنند ... روغن بنفشه ...
... حصات و رمل که در کلیه و مثانه تولد کند ... حرارت ... کنند ... اگر ...
... بسیار بود ... حصاة ... تولد کند ... حصاة ... مثانه ... حصاة ...
... کلیه و مثانه ... آن باشد علامت آن ثقل ... بول ... خروج ... سوزش بول ...
... علاج آن ... تخم ... تناول کنند ...
... تخم ... درم ... تخم ... درم ...
... معتدل ... کردن ... بود ...
... صفت آن ... هر یک ... تخم خطمی ...
... هر یک ... تخم ... هر یک چهار درم ... عدد ... عدد ...
... هر یک ... درم ... روغن ... روغن ...
... اکلیل الملک ... بسیار ... خطمی ... باشد ...
... استعمال کنند ادویه ... تخم ... درم ... درم ...
... صفت آن ... تخم ...
... درم ... تناول کنند ...

٨٠

[illegible]

کیفقال با شیره سه تخم تناول کنند و موضع را به روغن بابونه و خشک و روغن عقرب بمالند و صفت روغن عقرب [illegible] گرفته

در آبه [illegible] و صبح و [illegible] سلیخه هر یک یک درم [illegible] کنند و با روغن [illegible] کرده [illegible] در آفتاب نهند [illegible]

بجوشانند پس [illegible] کنند و ده عدد عقرب زنده بگیرند و در آن اندازند و [illegible] نگاه دارند [illegible] کنند [illegible] اگر [illegible]

باشد و [illegible] تخم کرفس و انیسون را به آب [illegible] گذرد [illegible] تناول کنند و [illegible] سیاه هر یک [illegible] درم

سنبل سلیخه [illegible] اسارون [illegible] و مر [illegible] جند بیدستر [illegible] هر یک دو درم [illegible] بعسل [illegible] سرشند و

یک درم تناول کنند [illegible] عقرب [illegible] و حجاج [illegible] [illegible] و [illegible] اگر [illegible]

که آن [illegible] آن [illegible] که [illegible] و چون [illegible] آن [illegible] و

ابو الوصل ابو الفضل [illegible] بزرگ [illegible] و [illegible] اگر [illegible] بیمار [illegible]

[illegible] و [illegible] اول خون [illegible] که [illegible] و [illegible] آن [illegible] آفتاب [illegible]

شود و آن را [illegible] آن [illegible] آب [illegible] اگر [illegible] بود و [illegible]

[illegible] و [illegible] و صم [illegible] اگر [illegible]

شود و علاج آن [illegible] و علاج آن [illegible] تناول [illegible]

کرده [illegible] سفید [illegible] و [illegible] شانه [illegible] و [illegible]

81 [illegible] نافع بود احتباس عسر البول اگر سبب [illegible] علاج آن گفته شد و اگر سبب [illegible] باشد [illegible]

بول [illegible] علاج آن تقدیم [illegible] و ثقل موضع بود و ابول [illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] انیسون و تخم [illegible] تخم کرفس [illegible] تناول کنند [illegible] انیسون [illegible]

[illegible] تناول کنند [illegible] روغن بابونه [illegible] عسر البول [illegible]

بول [illegible] علامت آن [illegible] بول [illegible] علاج آن [illegible] روغن [illegible]

[illegible] و [illegible] روغن [illegible] و اگر سبب

احتقان بول [illegible] تخم خربزه و شیرین تخم خیار [illegible] فستق [illegible] تناول کنند [illegible] تخم [illegible]

[illegible] سلس البول آن [illegible] علاج آن [illegible]

تناول کنند و اغذیه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بکوبند [illegible] از آن [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

بکوبند و بعسل [illegible] سرشند و [illegible] تناول کنند اگر [illegible] سفید باشد [illegible] آب [illegible] بول [illegible]

کنند [illegible] و هر یک [illegible] درم [illegible] بکوبند و بعسل [illegible] سرشند و [illegible] تناول کنند [illegible] اگر [illegible]

[illegible] و [illegible] اگر [illegible] آب [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] بکوبند و بعسل [illegible] سرشند [illegible] از آن تناول کنند و اگر [illegible] بکوبند و بعسل [illegible]

احیانا خورند سفید بود و یا دیابیطس باعث بی‌تابی و دولاب باشند و انچنان باشد که دوا ماتشنه بود و چون آب بیاشامند
باندک زمانی بی تاخیری دفع شود و سبب آن ضعف کلیه و اتساع مجاری آن بود یا حرارت قوی باشد و جذب رطوبات از کبد کنند
و چون ضعیف شود و قوت امساک و حمل البول نبود و لا یزال جذب کنند و دفع کنند و چون این مرض مزمن شود و کلیه ضعیف
گردد و بدق انجامد علامت آن تشنگی و عدم شبع و بول رقیق سفید دایم بی حرقت بود و علاج آن قرص طباشیر و قرص کافور
با شربت سیب و به و زرشک و ریباس تناول کنند و غذا از زرشک غوره و انار و روانه خورند و صندل و گلاب و آب کاسنی
طلا کنند و سه بیضه در سرکه یکشبانه روز خیسانیده بخورند نافع بود و گاه باشد که دیابیطس بسبب برودت کلیه حادث شود و علامات آن
عدم علامات حرارت بود و ناتشنگی باشد علاج آن ... باشد یعنی ... و تناول ... و ... جاوه
... بود کرم تقطیر البول ... باشد میان ... سال و سبب آن اگر اختلاط بول باشد ... جاوه
علامت آن صفرت بول و حرقت آن و علامت غلبه مراره بود علاج آن شیره تخم خیارین با شیره تخم ... تناول کنند
... و ... درم روغن بادام ... یا ... و عرق ... باشامند و غذا ... بادام ... و با فروج خورند و تخم
... تخم ... درم و مغز بادام ... درم ... الوکه ... درم ... سه درم ... با شیره تخم ... آب
... تناول کنند و اگر این مرض بسبب ... باشد علامت او آنست که بول اندک اندک آید و او را حرقت و وجع نباشد علاج
آن ... کنند و غذا نخود آب با شیره ... خورند و با نخود و ... کنند و ... ارشاد و ... کنند ... تخم
ده درم ... درم ... با عسل ... و مثقال بخورند. بول الدم اگر بسبب انفتاح عرق بود اندک اندک اید و اگر بسبب
انشقاق عرق بود ... خون ... تازه بود و بسبب ... باشد ... علاج آن
... کنند و قرص کهربا و گل ارمنی ... عربی هر یک یک مثقال با شراب سیب تناول کنند ... و تخم ...
هر یک ... بریان کرده ... بادام ... کنند ... و غذا ... بادام بریان کرده با فروج خورند و از تناول اطعمه
حریفه و ... و ... اجتناب نمایند و از جماع و حرکات عنیفه ... احتراز کنند ... صمغ عربی و ... تخم ...
هر یک ... درم ... گاو ... سوخته ... درم ... با آب سماق ... و قرص ... تناول کنند با گلنار و ...
و گل ... هر یک ... درم و کهربا ... درم ... تخم ... و تخم ... هر یک ... درم ... با لسان الحمل تناول کنند و اگر بسبب
عرق باشد ... شدید بود و بول اندک اندک اید و ... باشد علاج آن ... قرحه کلیه و مثانه بود ... و ... تخم ...
... اگر ... باشد ... علامت آن ... حمرت لون و التهاب و تشنگی و صفرت قاروره باشد علاج آن
... کنند ... عناب ... عدد ... و ترنجبین ... درم تناول کنند و غذا ... با ... بادام خورند
و ... با ... شیره ... کاسنی و ... درم ... و گلاب ... کنند و بران ... و تلیین طبیعت
... کنند ... و ترنجبین ... مثقال و چون مرض ... بود ... اکلیل الملک ... تخم ...
... تخم ... اگر ... بود و علامت آن ... قاروره و ... لون ... و علاج آن ...
... تناول کنند و تلیین طبیعت کنند ... که ... باشد ... کنند ... و تخم ...

[illegible]

دیگر تخم خرفه [illegible] و ترب با [illegible] عسل و [illegible] زردآلو با اقلاو [illegible] کنند و روغن بید با جلاب [illegible] و اکلیل الملک [illegible] با اقلاو روغن [illegible]
سازند و اگر ورم سوداوی باشد علامت آن صلابت و کبودی ورم [illegible] باشد [illegible] ورم و وجع [illegible] علاج آن [illegible] بالنگو [illegible]
و بیخ [illegible] کلفس تناول کنند و [illegible] طبیخ افتیمون [illegible] کنند و بخور [illegible] و اکلیل الملک [illegible] بکوبند و [illegible]
سازند و [illegible] روغن [illegible] گاو و روغن [illegible] باشد [illegible] شود و [illegible]
ورم [illegible] شود [illegible] علاج آن [illegible] کرده [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] باشد [illegible] قضیب علاج آن [illegible] علاج ورم [illegible] باشد [illegible]
و کلنار و ورق گل [illegible] پوست انار و [illegible] سازند و [illegible] ورم [illegible] و اکلیل الملک [illegible]
خصیه و قضیب [illegible] باشد [illegible] و کلنار [illegible]
کنند [illegible] استعمال کنند اگر [illegible]
[illegible] خصیه و قضیب [illegible] باشد [illegible] علاج آن
[illegible] طلا کنند [illegible] و گلاب [illegible] طلا کنند و اگر [illegible] شود [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible] اسهال [illegible] کنند [illegible] مجری قضیب اگر بسبب [illegible] باشد [illegible] آن [illegible]
آن حرقت و [illegible] بول [illegible] علاج آن [illegible] کنند [illegible] خورند [illegible]
[illegible] و اگر بسبب [illegible] باشد [illegible] علامت آن [illegible] بول باشد [illegible] بول [illegible]
آید علاج آن تناول [illegible] باشد [illegible] قضیب [illegible] علاج آن [illegible] تناول [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] و [illegible] گاو [illegible]
سازند و [illegible] نقصان باه اگر بسبب [illegible] باشد علاج آن [illegible] تناول کنند [illegible]
خورند و [illegible] کنند و روغن [illegible] و اگر بسبب [illegible] استفراغ [illegible]
[illegible] و [illegible] گوشت [illegible] تناول کنند و اگر
بسبب [illegible] باشد علامت آن [illegible] علاج آن [illegible] تناول کنند [illegible]
[illegible] تناول کنند و [illegible] معتدل [illegible]
[illegible] باشد [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] تناول کنند و [illegible] خورند [illegible]
[illegible] با اقلاو [illegible] تخم [illegible]
تناول کنند و اگر بسبب [illegible] باشد علامت آن [illegible] باشد [illegible] علاج آن [illegible] شراب [illegible]
و شقاقل [illegible] تناول کنند و غذا [illegible] زعفران [illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible]

تخم جرجیر و شلغم و تودری سرخ و سفید هر یک پنج درم فلفل سه درم شقاقل چهار درم مغز گنجشک دو درم بکوبند و بعسل سرشته دو درم
تا دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات تناسل باشد علامت آن سرعت انزال و غلظ منی بود علاج آن شیره تخم [illegible] و [illegible]
شراب لیمو و صندل تناول کنند و دوغ گاو و شیر تازه سفید بود و غذا از زرشک و لیمو و انار دانه و غوره خورند و اگر بسبب برودت آلات
باشد علامت آن قلت منی و بیاض و غلظ [illegible] باشد علاج آن [illegible] تخم [illegible] و تخم شلغم هر یک درمی و زنجبیل ده درم تناول کنند غذا
[illegible] بخورند و فلفل و دارفلفل و زنجبیل هر یک درم [illegible] تخم پیاز و لبلاب هر یک چهار درم نخود سفید ده درم [illegible]
بکوبند و بعسل سرشته [illegible] بخورند [illegible] فلفل و تخم شلغم هر یک ده درم بکوبند و بعسل سرشته دو مثقال تناول کنند و اگر [illegible]
بسبب [illegible] باشد [illegible] تناول کنند و اغذیه مثل شیر و شکر و زرده تخم مرغ [illegible] تازه و قلیه با جوز [illegible]
[illegible] روغن [illegible] بمالند و [illegible] هر یک [illegible] مشک [illegible] مغز [illegible] بکوبند و دو درم [illegible] مثقال بخورند
و با روغن بادام [illegible] درم [illegible] تا [illegible] و در قطن خاصه [illegible] بمالند [illegible]
و اگر [illegible] ضعیف بود این [illegible] استعمال کنند صفت آن [illegible] تخم شلغم [illegible] درم نخود [illegible] هر یک [illegible]
درم [illegible] جرجیر هر یک [illegible] تخم پیاز و لبلاب [illegible] ده درم [illegible] بکوبند و روغن جوز [illegible]
هر یک درم [illegible] کنند [illegible] و اگر از ضعف باه بسبب ضعف قلب بود علامت آن خفقان [illegible] قلت حرارت بدن بود علاج
آن تقویت قلب باشد بشراب حماض و لیمو و صندل و [illegible] گلاب و عرق گاوزبان و مفرحات معتدله و اگر بسبب ضعف معده باشد باید
تقویت آن کنند چنانچه گفته شد و اگر بسبب قلت لحم باشد علامت آن سلامت اعضا و کثرت منی و قلت لحم بود و علاج آن
تناول ادویه و اغذیه مثل نخود و شلغم و [illegible] پیاز و انگور و انجیر و جرجیر و پسته بود و گوشت بره و مرغ [illegible] و کبوتر و اگر
بسبب [illegible] مزاج بود علامت آن نحافت بدن و صفرت لون و قلت منی و ابطاء انزال باشد علاج آن [illegible]
شیر [illegible] درم [illegible] شکر [illegible] غذا گوشت بره [illegible] با کدو و اسفاناخ خورند و روغن بنفشه و کدو [illegible] بمالند
و این [illegible] درم [illegible] نیم درم [illegible] بکوبند و [illegible] کنند و روغن [illegible] بمالند
هر یک [illegible] درم [illegible] سرعت انزال اگر بسبب قوت ماسکه باشد بواسطه برودت و رطوبت علامت آن کثرت [illegible]
منی بود [illegible] علاج آن شراب [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب با گوشت کبک و کبوتر و گنجشک خورند
[illegible] تناول کنند و روغن [illegible] بمالند و [illegible] اگر
بسبب حرارت باشد علامت آن [illegible] منی [illegible] باشد علاج آن شیره تخم [illegible] و سکنجبین و شراب حماض و صندل [illegible]
[illegible] تناول کنند و از ادویه حاره احتراز کنند [illegible] کثرت منی و احتلام [illegible] و اگر بسبب [illegible]
آن بود علامت آن [illegible] بسیار بود [illegible] ضعف علاج آن [illegible] کنند و تقلیل اغذیه که مولد منی باشد و شراب غوره
زرشک [illegible] تناول کنند و غذا عدس با سرکه خورند و آب کاهو و کشنیز [illegible] روغن بنفشه و کدو [illegible]
[illegible] بمالند و اگر بسبب ضعف [illegible] باشد علامت آن [illegible] مزاج [illegible] بود علاج آن شراب [illegible] مثقال با [illegible] گل ارمنی [illegible]
[illegible] درم تناول کنند و غذا غوره [illegible] سماق و زرشک خورند و گل ارمنی و اقاقیا [illegible] و با گلاب بر قطن طلا کنند

و سبب آن بود ... تناول کنند و تخم کاهو و سیاه‌دانه و تخم کشوث هر یک سه درم کتیرا و ورق گل سرخ و شاهدانه و افیون هر یک دو
بکوبند و سه درم از آن با آب سرد تناول کنند کثرت شهوت از افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت مجامعت و قلت ضعف از آن اسباب
کثرت منی و امتلاء بدن باشد و این معنی از آنجاست که اکثر مردم را که این معنی باشد اگر خواهند که از آن تقلیل کنند اولا فصد باید کرد و
روز شیره تخم خیار و تخم کدو با کشنیز سبز و آب غوره تناول کنند و فقاع [illegible] و آب غوره نیز مفید بود و غذا سکباج و لیمو و عدس خورند و کاهو و تخم
خیار را است و [illegible] مفید بود و قطعه سرب بر موضع کلیتین بخاصیت نافع باشد و کافور و گلاب و صندل بر کلیه طلا کنند
و تخم تره و تخم کاهو و شاهدانه و کشنیز و تخم سداب بکوبند و با آب سداب بسرشند و قرص سازند و سه درم از آن با آب ریحان [illegible]
از این نوع تناول کنند و گاه باشد که بواسطه شیره که در اوعیه و مجاری منی حادث شود یا حکه که بسبب آن [illegible] و حاده در آن شود و [illegible]
پدید آید علامت او آنست که هر چند جماع کنند شهوت زیاده شود و بعد از جماع الم احساس کنند علاج آن شراب عناب و نیلوفر تناول
کنند و غذا اسفاناخ و شیره مغز بادام خورند یا غوره و تلیین طبع بسبب مطبوخ هلیله یا نقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین کنند و اگر بسبب کثرت نفخ
باشد علامت آن شدت نفخ بود و تقدم تناول نفخات بود و علاج آن تناول ادویه باشد که کاسر ریح است مثل سداب و [illegible]
و انیسون و غذا زیرباج خورند و از بقول و فواکه احتراز نمایند و عقد لطیف آن باشد که در حالت جماع غایط کنند و آن بسبب ضعف اعضا
و تحلیل روح بود و بیشتر کسانی را حادث شود که شهوت غالب و میل جماع دارند و لذت مفرط از آن یابند علاج او آنست که پیش از جماع خود را خلا
کنند تا غایط نکنند و بجماع مشغول نشوند و کندر و گل سرخ و اقاقیا و رامک و سماق هر یک دو درم صندل سفید دو درم [illegible] هر یک سه درم
٨۵ بکوبند با آب [illegible] بسرشند و قرص سازند و یک مثقال از آن با شراب [illegible] تناول کنند و کندر و رامک و اقاقیا و گل سرخ بکوبند با آب
مورد بسرشند شیاف سازند و بکار برند فیق عبارت از آن باشد که بواسطه انتقاص [illegible] غشیان یا استرخا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و کندر و جوز سرو و ورق گل و اقاقیا و گلنار و [illegible]
[illegible] و پوست انار و ورق گل [illegible] بکوبند و [illegible]
[illegible] تناول کنند و غذا قلیا [illegible]
[illegible]
[illegible] آنست که [illegible]
[illegible]
و [illegible] و جوز سرو و مازو و پوست انار [illegible] و گلنار [illegible]
[illegible]
[illegible] تناول کنند [illegible]
[illegible] و انیسون [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible]

بود چندان [illegible] بیاشامند و ماء الشعیر تناول کنند و اگر بسبب ریح باشد علامت آن قراقر بود و چون دست بر آن نهند دور و باز گردد

علاج آن پرهیز نمودن از [illegible] و تخم کرفس و رازیانه و انیسون و کلنگبین تناول کنند و گوشت کبک و تیهو و کبوتر [illegible] بخورند

کمونی [illegible] تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود و صفت آن تخم سداب گندنا [illegible] و رازیانه و انیسون از هر یک سه درم [illegible]

چهار درم تخم [illegible] دو درم [illegible] از آن تناول کنند و تخم سداب بود و زوفا و مرزنجوش و برنجاسف و شیح [illegible]

روغن [illegible] و ماء [illegible] بابونه و [illegible] و از اشیاء نفاخ احتراز کنند و موضع را ببندند و اگر باد غلیظ [illegible]

و [illegible] غلیظ گردد [illegible] گویند علاج آن همچون علاج رحم صلب باشد **باب** سقط **ورم** [illegible] و رادع [illegible]

سبب [illegible] یا احتباس حیض یا انفاس [illegible] ولادت یا کثرت مجامعت حاصل شود و علامت آن [illegible] و ضربان و تشنگی و [illegible]

[illegible] زبان و اختلاط عقل [illegible] وجع [illegible] و سرعت و تواتر نبض و عسر بول و احتباس آن بود و **علاج** آن فصد باسلیق کنند و

شراب بنفشه و [illegible] تناول کنند و غذا ماء الشعیر [illegible] بخورند و [illegible] باروجه [illegible]

و عدس [illegible] و بنفشه [illegible] در رحم [illegible] آب [illegible] طلا کنند و رحم را اگر ممکن باشد [illegible]

[illegible] بابونه و [illegible] و اکلیل الملک [illegible] نشینند و [illegible]

آماده [illegible] و [illegible] وجع [illegible] و دلیل آن باشد که ماده جمع میشود و آنگاه استعمال منضجات باید کرد و چون [illegible]

شود [illegible] تخم [illegible] تناول کنند و رحم را [illegible] حقنه کنند و اگر ورم صلب [illegible] باشد علامتش ثقل

و [illegible] بود و **علاج** آن پرهیز [illegible] ریاحین و [illegible] تناول کنند و بعد [illegible]

[illegible] و [illegible] روغن [illegible] و [illegible] و ساق [illegible] روغن [illegible]

[illegible] و [illegible] رحم [illegible] سرطان [illegible] اکثر [illegible]

شود [illegible] علاج آن مشکل بود [illegible]

[illegible] بابونه و اکلیل الملک [illegible] و [illegible] بنفشه [illegible]

[illegible] بنفشه و تخم کرنب از هر یک [illegible] درم بابونه و اکلیل الملک [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] روغن

[illegible] بر موضع نهند [illegible] کنند [illegible] صفت آن [illegible] از هر یک [illegible] درم تخم [illegible]

[illegible] از هر یک [illegible] عناب [illegible] سپستان [illegible] انجیر [illegible] خیارشنبر [illegible]

[illegible] درم و اگر [illegible] انجیر از هر یک [illegible] سپستان [illegible] خیارشنبر [illegible] روغن بادام [illegible]

[illegible] **قروح رحم** علامت آن وجع شدید و ضربان و خروج ریم بود و باشد که با آن تب و تشنگی [illegible]

علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا [illegible] با مغز بادام و اسفاناخ خورند و [illegible]

[illegible] ورق گل [illegible] استعمال کنند و اگر آنچه از رحم بیرون آید سیاه و منتن بود [illegible] تخم کاسنی

و [illegible] تناول کنند و غذا [illegible] خورند [illegible] روغن سوسن [illegible]

[illegible] رحم را از آن حقنه کنند و با [illegible] استعمال کنند و اگر آنچه

بیرون آید سفیدی اینها بود و شراب بنفشه و ترنجبین تناول کنند و روغن گل سرخ و بنفشه هر یک ... درم بجوشانند و مقدار ... مرهم

اسفیداج ... ران حل کرده رحم را حقنه کنند و اگر احتیاج به استفراغ شود ... با آنکه آب بود و شراب سیب با ... تناول کنند ...

با انار و امرود خورند و آرد برنج و عدس پوست باز کرده و گلنار ... بهم بسایند و با روغن گل استعمال کنند

و اگر ... رحم بشابانند ... شراب بنفشه و شراب خشخاش بشیرهٔ تخم ... تناول کنند و اگر ... سفوف انار ... با شراب سیب تناول

کنند و اگر وجع رحم ... باشد ... تا کاسنی بسایند و با روغن گل ... استعمال کنند و یا افیون و زعفران ... شیر زنان

بکار دارند. **شقاق رحم** بسبب یبوست مفرط باشد که در حالت ولادت حادث شود و یا بسبب شدت وجع طلق باشد علامت او ... کرده

حالت مجامعت ... شود. **علاج** آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و ... شیره مغز بادام ...

و مغز ساق گاو هر یک ... مرهم و روغن بنفشه ... موم ... مرهم سازند و استعمال کنند ...

سوسن ... [illegible] ... شود ... [illegible] ... اکلیل الملک ... [illegible]

آن تنقیه بدن باشد از سودا و تدهین به روغن نرگس و سوسن ... و اقلیمیا فضه و روغن ... موم مرهم

سازند و استعمال کنند و اگر ... رحم ... [illegible] ... مجامعت کنند ...

زیاده شود ... [illegible] ... و موجب این حالت شود. **علاج** آن ... [illegible]

با نبات تناول کنند و غذا ... [illegible] ...

تخم ... [illegible] ... تناول کنند ...

... [illegible] ... **علاج** آن ...

و وجع ... **علاج** آن ... تخم کرفس و رازیانه و انیسون ... تناول کنند ... [illegible]

... [illegible] ... روغن ...

... [illegible] ... اکلیل الملک ... [illegible]

... اگر بسبب ورم رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت دم باشد علامت آن نحافت بدن ...

و ... بسیار ... **علاج** آن تقویت قلب و معده کنند ... و اغذیه ...

... و اگر بسبب غلظ دم باشد ... [illegible] ... علامت آن ...

... **علاج** آن ... تخم کرفس و رازیانه و انیسون ... تناول کنند ...

هر یک ... درم ... تخم کرفس ... و رازیانه و اکلیل الملک ... [illegible]

... [illegible] ...

شود ... [illegible] ...

... [illegible] ... تخم کرفس و رازیانه و انیسون ...

... [illegible] ... روغن ... [illegible]

و ادویه را بدان بیامیزند و بصوف پاره بردارند و اگر احتباس طمث بواسطه فرط برد و گرمی بود که مجاری آن تنگ گرداند و فصد صافن کنند
و استعمال ابزن و سکنجبین بسکباج تناول کنند و نخود با عاقرقرحا و سیاه دانه مخلوط با دارشیشعان و نفل الطبیب کنند و در مجمره آتش نهند و دود
زیر گیرند یا مشک الملح و جاوشیر و مقل و شونیز و نخود سیاه بخور کنند. کثرت طمث اگر بسبب کثرت دم و امتلاء عروق بود و علامت
آن سرخی و امتلاء بدن باشد و او کثرت سیلان طمث ضعف و خفقان و صفرت لون حادث شود و تدبیر او آنست که فصد کنند الا و که ضعیف
ضعف باشد علاج آن فصد باسلیق کنند یا حجامت زیر پستان نهند و هر بامداد دو مثقال قرص کهربا و دو مثقال گل ارمنی باید که
رب به تناول کنند یا صمغ عربی با زنگ و تخم شاهسفرم هر یک یک مثقال و گل ارمنی هر یک نیم مثقال بروغن گل حب کنند و فرزجه
و غذا اسفاناخ یا انار پر آب خورند و اقاقیا و کندر و دم الاخوین گلنار و مازو و رامک کاغذ سوخته به تساوی بکوبند و با آب بسرشته پاره
پاره بردارند و اگر بسبب رقت خون بود علامت آن تشنگی و صفرت لون و ضیق النفس و سرعت نبض آن باشد علاج آن کهربا مثقال
صمغ عربی و دو مثقال گل ارمنی با شراب سیب تناول کنند یا قرص کهربا و رب به با گل ارمنی و صمغ عربی هر یک نیم مثقال با شیره تخم خرفه بریان کرده
تناول کنند و اگر بسبب انفتاح و انشقاق عروق باشد علامت او آن باشد که خون بسیار آید و با آن اندک دردی بود علاج آن بزر
گلنار و گل ارمنی و صمغ عربی بریان کرده با رب به تناول کنند و کندر و بسد مرجان هر یک درمی و خون سیاوشان و گل ارمنی بکوبند و با
مورد بسرشته پاره بردارند یا مازو و شب یمانی و کهربا و پوست بیضه و کاغذ سوخته و شادنج و اکسیر و سوخته با کهربا و اقاقیا و حب الآس
و گل ارمنی بسایند و با آب لسان الحمل بسرشته بردارند و اگر بسبب غلبه بلغم بود که قوت ماسکه را ضعیف کند علامت آن کثرت بزاق و
قلت عطش و بیاض لون و کسل و ترهل بدن بود علاج آن حب الآس و نیم کوفته با انگور و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا ۸۸
نخود آب کباب و زیره و دارچینی خورند و تنقیه با ایارج و ایارج جالینوس کنند یا با حب شبیار و با انگور و رازیانه هر یک
یک درم و نشکر ده درم بکوبند و چهار مثقال معجون تمر هندی و شیر برنج ایشان آرد کنند و بعد از تنقیه حب الآس و کندر و سعد استعمال
کنند و سعد و گلنار و کندر هر یک درم و طین مختوم و زیره کرمانی هر یک نیم درم بکوبند و با آب سماق بسرشته و بردارند و اگر بسبب
غلبه سودا بود که بواسطه آن افواه عروق گشاده گردد علامت آن نحافت بدن و خشکی دهن و زبان و غلظت و سواد دم بود
علاج آن شراب انگور و شراب گاوزبان با بهٔ گرم بیاشامند یا حب الآس با انگور و نیم درم نبات و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا
نخود آب با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه استعمال حب الآس کنند
سیلان رطوبات از رحم این علت اکثر بواسطه ضعف قوت هاضمه رحم بود و علامت آن تغیر لون و ضعف باشد اگر
رطوبت عفونت آید علاج آن شراب اسطوخودوس و نیمه و سکنجبین تناول کنند و قلاقلی با ایارج گرد آمیزند و خورند و معجون مفرح خوردنی
گرم تناول کنند و اگر بسبب صفرا باشد که در رحم منصب شود استدلال بر آن آنست که بوی آن بد بود و از آن با رنج
ناخوش شود و مالیدن گرد و گرم و غالب صفرا بود اگر گرم باشد [illegible] آن فرط سوزش و حرارت و تشنگی و غلظ قارور باشد علاج
آن فصد صافن یا باسلیق کنند و شربت ریباس تناول کنند و تخم خرفه و کاسنی و مازو سوخته بکوبند و با آب مورد آمیخته بردارند
اگر سودا غالب بود علامت آن صفرت لون و سوء مزاج بود و تشنگی بوده باشد که با آن رنج نیز بود علاج آن آب انار
با شکر و سکنجبین خورند و مطبوخ هلیله و افتیمون کنند و بعد از آن حب الآس استعمال کنند و اگر سودا غالب بود علامت آن

علامت سودا و رطوبت باشد علاج آن علامات از انگور و زبان گاو و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیر خشکار خورند
زیره لطیف افتیمون معجون نجاح کنند و بعد از آن تنقیه صمغ عربی چهار درم بریان کرده [illegible] بخورند و غذا اسفاناخ [illegible]
خورند و چون [illegible] شیاف [illegible] مستعمل [illegible] و شب [illegible] تخم ترک و گل ارمنی [illegible] بخورند و سه درم [illegible]
با نبات [illegible] تناول کنند و تنقیه کنند [illegible] پوست انار [illegible] گویند و [illegible] بنشیند و بر بطن [illegible] عاقرقرحا
و عسل [illegible] که آبستن نشود. اگر سبب [illegible] باشد که [illegible] رحم باشد [illegible] منی در رحم داخل نشود
[illegible] گردد و آن از استعداد قبول [illegible] باشد علامت آن [illegible] عدم [illegible] رحم [illegible] بود [illegible]
و [illegible] باشد علاج آن [illegible] انگور تناول کنند و غذا نخود آب و شیر خشکار [illegible] و بعد از تنقیه
[illegible] کنند و بعد از تنقیه تریاق [illegible] تریاق فاروق [illegible] گرم تناول کنند [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] و روغن [illegible] و قسط [illegible] بر بطن [illegible] بمالند [illegible] فرزجه کنند [illegible]
[illegible] سماق [illegible] گویند و [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] گویند و با عسل [illegible] اگر [illegible] سبب [illegible]
باشد که منی را [illegible] اندر رحم را خشک گرداند علامت آن نحافت بدن [illegible] لون [illegible] بود [illegible] علاج
آن شیره تخم [illegible] با ترنجبین یا نبات تناول کنند و غذا نخود آب [illegible] با گوشت مرغ [illegible]
[illegible] حل کنند و [illegible] و اگر سبب [illegible] باشد علامت آن [illegible] بدن [illegible] بود علاج آن [illegible]
و عرق گل و بید [illegible] تناول کنند و غذا [illegible] گوشت مرغ [illegible] تازه [illegible] معتدل [illegible]
[illegible] کنند و اگر سبب [illegible] باشد که موجب [illegible] باشد علامت آن سیلان [illegible] رحم بود علاج آن [illegible]
[illegible] تناول کنند و غذا نخود آب خورند و تنقیه بدن کنند [illegible] و اسهال [illegible] بعد از تنقیه [illegible]
[illegible] رحم [illegible] حقنه کنند [illegible] زعفران [illegible]
و [illegible] و بول [illegible] سفید بود و چون مجامعت کنند باید که [illegible] باشد تا منی در رحم قرار گیرد و چون [illegible]
شوند زن را [illegible] مجامعت کنند تا آبستن شود [illegible]
آنست که [illegible] آن [illegible] علامت [illegible] آنست که بعد از جماع منی بیرون [illegible]
[illegible]
[illegible] فاسده [illegible] اگر خواهند [illegible]
[illegible] آبستن [illegible] اگر [illegible]
آبستن [illegible] آبستن باشد [illegible]
پستان [illegible] بزرگ شود [illegible] اسقاط [illegible] آبستن شود [illegible]
بود [illegible] اسقاط [illegible] باشد [illegible]

۸۹

رطوبت بود از رحم و تهیج احتقان و کثرت غذا است علاج آن شراب انگور ناب الاصول و شراب انار و ریباس تناول کنند و قلیا

[illegible] ترنج و قرص عنبر با آب سیب خورند و بعضی عادت کنند و اگر حاجت باشد بحبها و ایارج تنقیه کنند و دوا المسک [illegible]

و زرنباد و درونج از هر یک دو درم و لؤلؤ و کهربا و عود و [illegible] از هر یک سه درم [illegible] سنبل از هر یک نیم درم بکوبند و بعسل بسرشند و مقداری از آن

تناول کنند و جند بید ستر [illegible] و تخم کرفس و رازیانه و انیسون [illegible] خولنجان از هر یک دو درم بکوبند و مثقالی از آن بخورند و رحم را

[illegible] و روغن [illegible] کنند و اگر اسقاط بسبب ریح غلیظ بود در رحم علامت آن انتفاخ عانه و زیادت و قراقر و نفخ معده

[illegible] علاج آن [illegible] از رازیانه و انیسون و تخم کرفس و کنگبین تناول کنند یا با الاصول [illegible]

[illegible] خورند و زرنباد و درونج و [illegible] و جند بید ستر [illegible] از هر یک [illegible] زنجبیل دو درم [illegible] بکوبند و

بعسل [illegible] تناول کنند و روغن [illegible] عانه [illegible] خیری [illegible] چرب کنند و [illegible] خورند و اگر اسقاط

[illegible] علاج آن تناول اغذیه [illegible] روغن گاو و [illegible]

[illegible] بنفشه و بادام کنند و بعد از اغذیه [illegible] مفید بود و اگر سبب احتباس طمث بود زیرا که آن [illegible] و چون [illegible] شود

[illegible] شود و علاج آن استعمال [illegible] باشد و اگر سبب [illegible] بود و صغر رحم و ضیق مسلک [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] کنند [illegible] بنفشه [illegible] و مغز ساق گاو

چرب کنند [illegible] و [illegible] تمام و [illegible] بجوشانند و در آن نشینند و جند بید ستر

[illegible] و چون [illegible] آید [illegible] در دهن نگیرند تا [illegible] و سم اسب [illegible]

کنند و اگر [illegible] کنند مفید بود و اگر سبب [illegible] باشد رحم و ناف و تهیگاه و پشت را بروغن بنفشه و [illegible] و مغز

مغز ساق گاو چرب کنند و اگر بسبب هوا [illegible] بود که موجب [illegible] گردد و بحمام گرم بروند و در آب [illegible]

و اگر بسبب حرارت هوا بود [illegible] روغن بنفشه [illegible] شکم و پشت را [illegible] و آب انار [illegible] باشامند و اگر [illegible]

[illegible] گویند اگر چهار مثقال [illegible] بکوبند و بیاشامند مفید بود [illegible]

[illegible] و چنین [illegible] اگر [illegible] شکم [illegible] حامله گردد [illegible] چنین [illegible] که حرکت او

[illegible] و اطراف [illegible] علاج او [illegible] از [illegible] و شان [illegible] یک درم

[illegible] ده مثقال تناول کنند [illegible] و جند بید ستر [illegible] گوشت [illegible] از آن

[illegible] باشامند [illegible] گفته شد [illegible] در دهن نگیرند و [illegible] بکوبند [illegible]

استعمال کنند [illegible] درم [illegible] بکوبند [illegible] عانه [illegible]

[illegible] و [illegible] از آن [illegible] و اگر [illegible]

باید که [illegible] باره باره گردانند [illegible] احتباس نفاس اگر خون نفاس [illegible] تخم کرفس و رازیانه و [illegible]

[illegible] و نبات تناول کنند و استعمال [illegible] چنانچه در احتباس طمث ذکر رفت [illegible] و [illegible] از

احتباس طمث حادث شود و علامت [illegible] و تغیر لون [illegible] و احتباس طمث و [illegible]

۹۰

حرکت خاصه که دست بر دهند یعنی آنکه کز بسبب نصاب باد و یا بلغم غلیظ یا دیگر مواد فرق میان آن و حمل آن کند که بیشتر
از وقت حرکت چنین حرکت محسوس شود و تکلم سخت باشد و بران سود نهم و قرار او بود و بر پشت خوابیدن نتواند و فرق از
کند که در سوء خلق و خیبت نفس باشد و علامات هشتگانه مناسب باشد علاج آن هر روز جلاب از رازیانه و تخم کاسنی و تخم کشوث و انیسون و گلقند
تناول کند و معجون گرم و تریاق را رجه باداالاصول مداومت نماید و معجون تخم کرفس و دارچینی زیره و سرکه خیسانیده و دارچینی نخواه
بجلیل و انیسون هر یک چهار درم بکوبند و با مثل ان قند بیامیزند و دو درم با سه درم تناول کند و غذا از بیاج و نخود آب تواند خورد
اختناق رحم علتی بود شبیه بصرع و غشی و مبدا ان از رحم باشد بسبب انکه مشی در او عیه خویش مجتمع شود و نگذارد
رو به مسجل گردد و از ان بخارات متصاعد شود و بقلب و دماغ رسد موجب صرع و غشی شود و بر این علت بدو رنوت آشکار
و اکثر زمان حادث شود و بسبب احتباس طمث و لقن آن حادث شود و علامات ان صعوبت بودن و اختلاط عقل و سهل و خفقان و ضعف
سائقین و صغر و تفاوت نبض باشد و علیله احساس بخاری کند که از عانه بر تفع شود و غشی حادث گردد و فرق میان ان و صرع
انست که چون افاقت شود از حالتیکه بدو واقع شود و همه را خبر دهد و عقل کلی ساقط نشده باشد و نسیان بر ذهن او نشود
بخلاف صرع علاج ان در وقت حدوث دلک قدمین و بستن بیاتین و کرفس بخورین و کلاب بر روی او فرو چکند و صحیح در گوش او کنند چون
افاقت شود بیاز طلیه از دو دارند و چیزهائی مثل لفظ و کندش و قنه و جندبیدستر و سیر و پیاز بیامیزند و عبهر و مشک و نمن
یاسمین بیامیزند و فرج را بدان بیالایند و هر روز جلاب از بالنگو و رازیانه و بنج مهک کنند تناول کنند و غذا نخود آب تواند خورد
بلعبیت را بسنا و شکر نرم دارند و چون نضج ظاهر شود او را بارد فتیرا و تر بدو صبر سقوطری هر یک یک درم حب البلسان و غالیقون و انیسون هر یک
تخم خلاف و غل و سعد هر یک از کی کوفته و بیخته تا بدو برازیانه بسرشند و حب سازند و فرو برند و بیاره ها و جبه ها تقیه نامه کنند و بعد از
تنقیه شربت و ایلون و مادرالاصول و شراب انیسون تناول کنند و از بقول نواکه و اطعمه بارده احتراز کنند و بوره و نرم کنند بعسل انجبه
بصوف بردارند و با بوره و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و بر بجاشت و جسک و شیم و ورق الغار بجوشانند و دران نشینند و ان را غرغره
نرگس نام دهین کنند و اگر کسب عیدم مجامعت باشد مجامعت باید کرد و اگر بسبب احتباس طمث باشد فصد باسلیق یا میان کنند
و در راه را حبس نمایند و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک سه درم و تخم خلاف و نرگس هر یک دو درم بکوبند و بیامیزند و غرغره با بوره و شبت
هر یک چهار درم بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند و اگر علیله بکر باشد بغیر از تزریق حقنه و دیگر تکنند باب هزو هم در امراض مقعد و اسیر
زیادتی بود که در افواه عروق معده جاری شود و آن سه صنف است یا شبیه بقول بود از اقوتی گویند یا شبیه بگور سرخ از صفرا
گویند یا مانند قوت سیاه بود از اقوتی گویند مجموع آن یا داخل شرح بود یا خارج شرح و از ان خون روان باشد و شاید که از
خون روان نباشد علاج مجموع مقدمه سهلین کنند و ضماد باشد و اگر خون از بواسیر زیاده نخاست مثل نخور مریم و زهره گاو و آب
پیاز و قنه و مقل و سوغن استه زده آلوده شفا لو استعمال کنند تا خون بنشیند و چون ساکن شود و سهلین طبیعت بلیغ لیله کنند و اگر سهلان دهم نیز
باشد از احسن نباید کرد و مکرر و تنکیه صنف آرد و اگر صنف آرد و تس کهربا و رب سیب شامل کنند و غذا اسفاق یا انار دانه با مزه و کک خورند
دلسبد و کهربا و صندل سوخته و کل ارمنی هر یک دو درم با لیله سیاه و لیله هر یک پنج درم بهم کنند سه درم بکوبند و دو درم عقل با سکنند نا نشسته
حل کنند و او و بیدان بسرشند و حب سازند و سه درم از ان بخورند احتیاط کنند رعایت کنند رعایت بوط لیله سیاه لیله هر یک پنج درم انیسون دو درم

بکوبند و بعسل عجن نمایند و بر آن برف سرد حل کنند و او و سه بار نیشتن و دم از آن تناول کنند و اطریفل صغیر و عسل مفید بود و اگر
نبات باشد اکلیل الملک بنفشه و خطمی و شادنج و تخم شبت بکوبند و روغن گل سرشته بر موضع نهند یا ورق کرنب بجوشانند و بعدها
شود یا روغن گل و سفیده تخم مرغ و قیروطی و افیون هم بمالند یا چون مرهم شود و استعمال کنند و اگر خواهند که خشک شود پوست انار
جفت بلوط و خوب سرکه کنند که تا مجموع یک شبانه روز باشد و انگور بجوشانند و در آن بمالند و بر موضع نهند و عسل کنند و اطریفل
بیخ کرنب گنند و اگر بود برف سرد و سماق بادنجان و تخم خطمی و پوست انار و مازو و عسل ساییده و کنند به مروه گردد و بهترین علاج آن
انگشت را قطع کنند اما اگر ورم حادث شود بعد از [illegible] منقطع شود و بعد از آن پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو و نوشادر
و روغن بنفشه و کتیرا و خطمی کوفته با هم بهم آمیخته مرهم سازند و استعمال کنند اوام مقعد اگر ورم حار غیر بواسیر بود اخراج شود علاج
آن بهتر مرهم موضع ورم شدید بود علاج آن فصد باسلیق کنند و عناب و جامه و نبات جلاب سازند و غذا اسفناج و ماش خورند
و روغن بنفشه و خطمی و خیار و شنبلیله و ماء الشعیر کنند و ضماد کنند عصاره روغن گل بنفشه بالینه و استعمال کنند یا سفیده تخم مرغ
و روغن گل مصطکی و افیون با هم بیامیزند و بر موضع نهند یا اسفیداج مجمره کنند و قیروطی با مرهم اقلیمیا قضبی و موم بمالند و روغن گل و موم
مرهم سازند و استعمال کنند اگر ورم بود مرهم اقلیمیا نهند تا نضج دهد و دفع جیشه باشد که در اکثر اوقات مستقیم باشد و از آن صدید
آید و اگر غیر ناقصا باشد بجوشانند تا ناکجا باشد باید مرهم الاخرس سر شب بمالند و گلنار و مرهم گلنار صبح کنند زراوند و غیره
ثم مرهم سازند و بعد از آن روغن بنفشه مرهم سازند و اگر با قند بود قطع باید کرد با آهن و دار و ها تیز و بعد از آن استعمال
کنند شقاق مقعد سبب آن غلط باشد و نشتن یا یبس باشد و علاج آن شراب بنفشه و ترنجبین یا گرم با شاهتره و غذا
[illegible] و اسفاناخ خورند و طبیعت را نرم دارند و مرهم شار نه و مرهم عسل استعمال کنند یا پیه مرغ و بط و پیه و مغز ساق گاو و روغن
بنفشه با هم بیامیزند یا زرده تخم مرغ و عسل و روغن گل و پسته زرد و اقاقیا و کدوی شیرین و شمع با هم مرهم سازند و از
ترشی و شور احتراز کنند و اگر با شقاق جوش البتا باشد و اسفیداج رصاص یا مرهم کافوری با سفیده تخم مرغ بزنند و طلا کنند یا آرد باقلا
و کاسنی و تورک و خطمی و خیار و گیرند و با موم و کتیرا و روغن بنفشه مرهم سازند و نهند و اگر از آن خون بسیار آید با البتا و مرهم گلنار
انتفاخ و خارش آن گاه که بسبب غلط رطوبت بیرون آید و حدث آن اگر بسبب قطع یا خشک یا بواسیر بود علاج آن نیز
و اگر بسبب خار [illegible] دیوار بود علاج آن [illegible] از انگور و انار و نبات تناول کنند و غذا نخود آب [illegible]
و اسفاناخ خورند و روغن بنفشه و روغن بالند و تا [illegible] و ورق غار و تخم ترب یا سنبل و قسط و تخم سرو و پوست انار و خطمی
مدافعه بجوشانند و در آن نشینند و معاجین فالج استعمال نمایند و ضعف مقعد اگر بسبب خار مقعد بیرون آید علاج آن است
که چون دست جدا از آن نهند باز گردد علاج او آن است که جوز سرو و اقاقیا و جفت بلوط و مازو بجوشانند و در آن نشینند و مقعد با آب
سرد و آب سماق عمل کنند و روغن قسط در آن بمالند و اسفیداج و عسل و مرد و زیره و اطریفل کنند و کوفته بر آن بپاشند
و جوز سرو و اقاقیا و مازو و دنتورک و کندر بسوزند و بکوبند و بر آن بپاشند و یا روغن گل بر آن بمالند و اسفیداج و گلنار
مازو و شب بیر و بلوط و موم کوفته بر آن بپاشند و غذا سماق خورند و از البتا و حمام احتراز نمایند و اگر بسبب ورم باشد
علاج آن گفته شد یا سبل و ثم [illegible] از آنجا جدا به اگر فقره از فقرات ابشت از موضع خویش بیرون آید

اگر بخارج مائل شود آنرا مدبه کویند و اگر بداخل آنرا مقصع و اگر بجانبی مائل شود التوا گویند و سبب آن اگر ورمی باشد
که در عضلات مقعرات حادث شود بواسطه ضغط فقره را از موضع خود زائل کند علامات آن تب و اهم و وجع شدید
و ثقل پشت و تشنگی و فاروره مائی زیاد عظیم بود علاج آن فصد باسلیق کنند و حقنهای از عناب و زبا و تریاک و بنفشه تناول کنند
و غذا کشکاب خورند و ملین طبیعت کنند بایارج مطبوخ حب سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و بنیم هیک یک درم رباه یک
پنجدرم تربد چرب اسپند یکدانگ بنفشه یکدرم خیارشنبر و تخمین یک پاره درم چون وجع ساکن شود و ورم زائل گردد مقشر لبات درم
ورق مرزنجوش پنجدرم بکوبند و بر موضع نهند یا مقل و درم یا کرم حل کنند و بپیه بط و مرغ و مغز ساق گاو و هریک یکدرم بگدازند
و با هم بیامیزند و استعمال کنند و فقرات بر وعن ضماد و نارجین بمالند ریاح افوسیه همین علت باشد که بسبب یخ غلیظ حادث
شود و علامت او نیست که با او تب و تشنگی نباشد و بعد از ان وجع شدید پدید شود علاج آن هر روز علاجی از معجون
را زیانه پنج هیک و گلبنفشه تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و زیره و رازیانه و دارچینی خورند و ملین طبیعت بلطوخ سنوکی
و این حب کنند صبر سنجان تربد هریک پنجدرم صبر سقوطری درمی حب الیل غاریقون افتیمون هریک پنجدرم مقل مصطکی هریک
دانگی بکوبند و آب کرفس بسرشند و حب سازند و این یک شربت باشد صفت ماء الاصول پنج درم رازیانه پنج هیک یک دسته
پنج کبر پنج کرفس پنج غافث هریک پنج درم تخم کرفس و رازیانه بشبت افسنتین هریک پنجدرم در چهار رطل آب بجوشانند تا بنیم آید پس
صافی کنند و با عسل لقوام آرند و پنج درم ازان مداومت نمایند و شبت و مرزنجوش و نهام و بابونه و اکلیل الملک و خبث و بنوشه
و ورد و حمام بریشت می بندند و وعن جنوع بریشت و فقرات می مالند و ماء الاصول چهار درم خشکدانه ده درم بجوشانند و وعن شیرازی
ریزند چنانچه آب بر دو وعن بماند ان وعن را بریشت بمالند و انیرین بسبب خبره و سقطه باشد فقره را برفق بازموضع
ریزند و سقطه و گبر و سنبل و مرکنب و سلیخه مساوی بکوبند و با حل خمر طلا کنند و وجع مطلق در پشت اگر از کثرت جماع و ریاضت باشد و علامات
آن بیاض لون قاروره و بطوء انهضم و علامات عامه ملازم بود و بعد از خواب و استلاء و اختناق مواکه و بقول باره استدا و کند و در نشستن
و یا صعت ساکن شود علاج آن هر روز علاجی از افتیمون پنج هیک و گلبنفشه تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و بعد
از نضج بلطوخ سورنجان محبان حب صبر تنقیه کنند و بقی عادت کنند و از تناول مواکه و استلاء شب و جماع احتراز نمایند
و وعن وسط و خیری و بابونه در پشت بمالند و احیانا پنجه خوش تناول کنند و اگر وجع بسبب تعب و کثرت مجامعت بود دهنم
بسبب کنند و استعمال مرقه و حمام معتدل مفید بود و مدهن بر وعن بنفشه و نرکس فرمایند و اگر بسبب امراض کلیه بود علامات آن
آن گفته شد و گاه باشد که در پشت بسبب استلاء عروق بود و علامات آن حمرت لون و اشتداد حرارت و اثقل آن وجع و تشنگی بود
علاج آن فصد باسلیق باشد و تناول حلاب از عناب و زبا و تریاک و نبات یا آب انار ترش یا از نبات و غذا خوبان با شیره
بادام و اسفاناخ خورند و در موضع باره ساکن شوند با بسیم و در امراض اوجاع نقرس و مفاصل و دوالی و دوالی اصل و دوالی
علتی ست که عروق ساق و قدمین فراخ شود و بیشتر بکان و حالان و پای ایستادگان را حادث شود و علامات آن بیرون آمدن عروق سه گانه مطرد باشد
که گرد ساق و قدم برآید علاج آن فصد باسلیق کنند و حقنهای از زبا و تریاک و نبات و عناب و پنج هیک و نبات خورند و غذا نخود آب
و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بلطوخ افتیمون محبان کنند و بعد از تنقیه این عروق را فصد کنند و برفق بمالند تا بریشت و

دارا ری بیدان بپیچند و محکم ببندند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و پای را زیاده نفرمایند و داء الفیل آن باشد که ساق و قدم بزرگ
شود و رنگ او متغیر گردد و شبیه بپای فیل باشد و سبب آن ماده سودا بود و گاه بلغم که بساق و قدم میریزد و علامت آن کمودت لون ساق و حرارت
آن بود و علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد تنقیه و نوبتی کنند بطبیخ افتیمون و حب ... آن کنند یا با این حب صفت آن
... با یک ... حنظل ... سنا مکی ... مقل ... ازرقی هر یک ... بکوبند و با آب ... سرشته حب سازند و بعد از تنقیه
... کنند ... و ... و ... که ... بر ساق طلا کنند و ساق را از ... محکم ببندند و از اغذیه غلیظه و کثرت ...
و از ... اجتناب نمایند و اگر سبب ماده بلغمی غلیظ باشد علامت آن غلظ ساق باشد بی حرارت و کمودت علاج آن ...
... از زیانه و ... تناول کنند و غذا نخود آب ... بخورند و بعد از نضج ... سورنجان کنند و ...
... نمایند و بعد از آن اطریفل صغیر تناول کنند و فلفل و زنجبیل ... هر یک ... قرنفل ... هر یک چهار درم بکوبند
... آن ... یا ... دو مثقال تا سه مثقال بخورند و ... کنند و ... اقاقیا و ... بکوبند و ... سرشته بر ساق
طلا کنند و از اطعمه غلیظه ... اجتناب نمایند عرق النسا ... ماده ... کنند و از ... و ...
نزول کند ... سبب ... و علاج آن ... از افسنتین ... تخم کرفس ... انیسون
... و ... تناول کنند و غذا نخود ... بخورند و بعد از آن ... سورنجان حب ... آن ...
... بیخ ... و ... ورق ... اکلیل الملک هر یک ... درم ... سپندان ... بکوبند و بقل ... درم ...
... آب ... طلا کنند اکلیل الملک بابونه ... ... کرفس ... و ...
و این ... در حمام ... هر یک ... درم ... هر یک ... درم
... هر یک ... بکوبند و ... درم ... طلا کنند و ...
... نمایند و اگر ... اوجاع ... و ... آن ... بابونه
... هر یک ... درم ... هر یک ... درم ... هر یک چهار درم ... درم ...
... درم ... و ... هر یک ... درم و از ... طول ... و ... حل ...
کنند و ... کنند و سورنجان ... درم ... درم زعفران ... درم
سنا مکی ... درم ... بکوبند ... درم از آن تناول کنند ... آب ... نشینند و ...
... بر آن ... و ... تناول کنند و اگر ... شود ... کنند وجع مفاصل و نقرس الم
الی باشد که در مفاصل ... حادث شود و نقرس مخصوص ... پای ... و سبب این درد ... ضعف
مفاصل بود و ... بسبب این ماده ... زیرا که ... و ماده غلیظ بود و ...
وجع مفاصل ... آنست که ... تنگ است ... سبب ... حادث شود و ... مفاصل
... بسبب ... اگر ماده ... و ... ضعف و صلابت ... مجاورت رباطات و ...
... آنست که ... ماده و ... و اکثر آن باشد که ماده مرکب باشد

[illegible]

از صفرا و [illegible] دیگر بواسطه آنکه صفرا اخلاط را رقیق کند و سودا التهاب گرداند و علامت ماده دموی [illegible]
و حرارت لمس و انتفاخ عضو بود و علاج آن فصد کنند از جانب مخالف و جلابی از عناب و ریباس و ترکیب تخم کاسنی و نبات
تناول کنند و غذا نخود آب با شیره مغز بادام خورند و اگر تب باشد جو آب با عناب خورند و موضع وجع را [illegible]
و [illegible] با سرکه و آب کشنیز و آب کاسنی و آب بستان افروز و برگ و پوست خشخاش با طلب با سرکه طلا کنند و تلیین کنند باین مطبوخ
حب سنا هفت درم ورق گل سه درم و باد ترنک بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی خطمی هر یک درمی سورنجان دو درم [illegible]
و سپستان هفت درم مغز خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم اگر وجع بغایت بود مخدرات مثل بیخ لفاح و خشخاش سیاه و افیون
و زعفران و ورق کاهو طلا کنند و آب برف بران ریزند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حرارت لمس و صفرت لون و شدت وجع
و تشنگی و التهاب و سرعت نبض و صفرت قاروره بود و علاج آن سکنجبین و آب گرم با تخم شبت و آب ترب قی کنند و جلابی از
تخم کاسنی و بنفشه و عناب و ریباس ترکیب نبات تناول کنند و آب انار و ماء الشعیر و اجاص و ترنجبین تلیین طبیعت بمطبوخ کنند
و اگر [illegible] بنفشه با این مطبوخ کنند حب سنا هفت درم بنفشه شاهتره تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان [illegible] هر یک
[illegible] سکنجبین هر یک ده درم خیارشنبر پانزده درم و استعمال ضمادات بارده کنند مثل آرد جو و سفیده تخم مرغ و روغن گل و خطمی
و عدس و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و اگر با وجع شدت کنند [illegible] با سرکه و آب کدو و خیار و بستان افروز طلا کنند و استخوان [illegible]
سوخته با سورنجان و عدس و تخم خشخاش و ورق خشخاش و تخم [illegible] ضماد کنند و باید که تا وجع شدت [illegible] استفراغ [illegible]
[illegible] استعمال نکنند و در ان مبالغه ننمایند و چون وجع ساکن شود و حرارت لمس باقی باشد آرد جو با [illegible] و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک
و صندل ضماد سازند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض لون و غلظ و بیاض قاروره و قلت وجع بود و [illegible] سکنجبین [illegible]
علاج آن [illegible] ازاره وجع [illegible] سکنجبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره [illegible] و فلفل و زنجبیل و زعفران
خورند و بعد از [illegible] مسهل طبیعت [illegible] سورنجان [illegible] با این [illegible] سورنجان [illegible] روغن بادام [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم تخم حنظل [illegible] افتیمون [illegible] هر یک [illegible] بکوبند و [illegible] حب سازند
صفت حب [illegible] سورنجان زرد هر یک درمی [illegible] فیقرا [illegible] تخم حنظل [illegible] افتیمون [illegible] تخم
کرفس و سکبینج و مقل هر یک دانگی [illegible] زنجبیل [illegible] هر یک [illegible] مقل را در آب گرم حل کنند
و ادویه بکوبند و بدان [illegible] حب سازند و این دو شربت [illegible] و باید که در ابتدا [illegible] قوی
ندهند که ماده رقیق دفع شود و غلیظ باقی ماند بلکه بتدریج تنقیه کنند و از فواکه و آب سرد
و جماع و امتلاء [illegible] احتراز کنند و [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
هر یک [illegible] درم بکوبند و ضماد سازند [illegible] تخم [illegible]
هر یک درمی زنجبیل زعفران هر یک [illegible] درم [illegible] روغن [illegible] [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] تناول کنند
[illegible] اگر ماده سوداوی بود علامت آن [illegible] و قلت [illegible]

٩٥

[illegible]

باب اول در تعریف بعضی از ادویه مفرده

مقاله اول در ادویه حاره

فصل اول در ادویه حاره یابسه

فصل دوم در ادویه حاره رطبه

مقاله دوم در ادویه باردهٔ یابسه

فصل اول در ادویه باردهٔ یابسه

فصل دوم در ادویه باردهٔ رطبه

مقاله سوم در ادویه معتدله

فصل اول در ادویه معتدله یابسه

فصل دوم در ادویه معتدله رطبه

مقاله چهارم در ادویه مرکبه

فصل اول در ادویه مرکبه یابسه

فصل دوم در ادویه مرکبه رطبه

باب دوم در ادویه حیوانیه

مقاله اول در ادویه حیوانیه یابسه

مقاله دوم در ادویه حیوانیه رطبه

باب سوم در ادویه معدنیه

مقاله اول در ادویه معدنیه یابسه

مقاله دوم در ادویه معدنیه رطبه

باب چهارم در ادویه مرکبه

مقاله اول در ادویه مرکبه یابسه

مقاله دوم در ادویه مرکبه رطبه

و آب سرد بیاشامند و غذا کشکاب با اسفاناخ خورند و تنقل بکاهو و خیار و کدو و اجاص و انار مز کنند و چون تب زایل شود

بحمام معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و بسیار بنشینند و اگر بواسطه تناول ادویه حاره باشد یا شرب

شراب صرف بود علامات آن خشکی دهن و زبان و تشنگی و حرارت مضطرب گیرد و سرخی روی و چشم و سرعت نبض و حمرت قاروره بود

علاج آن جلاب تخم کاسنی و عناب و اجاص و نبات بیاشامند یا آب انار مزین نبات با شیره تخم کدو کرک و سکنجبین و تلیین طبیعت

بنقوع فواکه کنند و شراب غوره و ریباس تناول کنند و اگر بسبب تخمه مفرط بود علامات آن جشاء و مارت بول و غلبه و سستی

نبض و زردی روی و غم چشم بود علاج آن ازاله تخمه کنند بهر حیله که باشد و شربتی از شراب صندل و حماض با عرق گل

و بید شرب کنند و استعمال مشمومات بارده نمایند و اگر بسبب غضب بود علامات آن برآمدن رگهای روی و سرخی چشم و عظم نبض بود

باشد که با آن رعشه نیز باشد علاج آن شراب زرشک و شراب صندل و لیمو و آب انار با نبات هر کدام که خواهند تناول

کنند و غذا انار دانه با غوره خورند و از جماع احتراز نمایند و اگر بسبب تخمه باشد علامات آن ثقل و خفقان و تکدر بول و صغر

نبض و صفرت وجه بود علاج آن شربتی از شراب بنفشه و خشخاش با عرق گل و بید بیاشامند و غذا جو با کدو و اسفاناخ خورند

با شیره مغز بادام و روغن بنفشه و کدو و در سر مالند و بنفشه و نرگس و شاهسفرم ببویند و اگر بسبب تعب باشد علامات آن تقدم سبب

و سستی جلد و احساس خشکی و صغر و ضعف نبض و بول رقیق و رمالی بود علاج آن تناول مرطبات و استعمال تدهین و حمام بود

و اگر بسبب اسهال مفرط بود چون طبیعت که نا استفراغ آمد از بیم رسید چنانچه گفته شده است و اگر بعد از غشی باشد علاج

غشی کنند و تقویت بشراب صندل و حماض و سیب با عرق گل و بید و گاوزبان و یک مثقال مفرح یاقوتی بخورند و اگر بسبب

انسداد مسام بود که بواسطه قلت استحمام و یا قلت عرق یا اغتسال بآب سرد پیدا شود و موجب حقن حرارت در آن گردد

علامات آن سرعت و اختلاف نبض و حمرت قاروره و تشنگی و اضطراب بود علاج آن جلاب از تخم کاسنی و نیلوفر و تخم خیار

بیاشامند و بعد از تقویت حمام و تعریق بیماری بود و اگر طبیعت محتبس باشد بنقوع فواکه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند و اگر

علامت غلبه خون باشد فصد کنند و اگر تب از تخمه حادث شود قی کنند و طبیعت بمطبوخ یا حقنه نرم براند و بعد از تنقیه

استحمام کنند و معده را بروغن مصطکی و روغن به بمالند و اگر بسبب سده مفرط بود که موجب عدم تحلیل شود علامات آن امتلا بود

و امتلا و اختلاف نبض و غلظت قاروره بود علاج آن جلاب از تخم کاسنی و تخم خیار با نبات تناول کنند و غذا شوربا با

مغز بادام خورند و استحمام و تقلیل ماکول و مشروب کنند و اگر بسبب کثرت استحمام یا حمام گرم بود شیره تخم کدو با خیار

و کدو با سکنجبین ساده یا لیموناد با نبات خورند و غذا کشکاب با ماش و اگر بسبب کاهو زرد باشد شراب عناب و بنفشه و نیلوفر

بسازند و اگر علامات غلبه خون باشد فصد کنند و اگر طبیعت محتبس بود بنقوع فواکه تلیین کنند یا بسکنجبین مربی بنفشه یا

و دوم حمی دق و آن تبی باشد که حرارت با اعضای اصلیه حرارت غریبه گردد و موجب فنای رطوبت شود و مراتب آن سه است

زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق برطوبت شود که در عروق صغار موجود است آن را مرتبه اول گویند و اگر این مقدار زایل کند

و تشبث برطوبت شود که در اعضا بمنزله طل است آن را مرتبه ثانی گویند و اگر این ثانیه را فنای کند و لاحق برطوبت شود که

الیام اعضا دادن باشد آن را مرتبه ثالثه گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی یوم و حمی عفن و حمی ورم و اسهال و علامات طبیعت

۹۷

مریض حادث شود و در ابتدا کمتر واقع شود و علامت او آنست که نبض ضعیف و باریک و سلب و متواتر شود و حرارت
قوی و اضطراب و کرب نباشد و چون غذا تناول کنند حرارت بشتداد نماید و نبض قوی شود و چون از ابتدا آنجا
که تحلل و نهوکت بدن مکشف جلد و جفاف پوست شکم و گردن ظاهر شود و لطافت روی و اعضا زائل گردد و سرینی
سست و گردن باریک شود و گوش کوچک گردد و در بول و هیئتی باشد امید بر نتوان داشت اما در ابتدا علاج
پذیر باشد علاج او آنست که در مساکن بارده و مهب شمال و کنار آبها مسکن سازند و بر بورق بمیدوکرد و منفشه بنشینند
و چنین کنند و کلاب و کافور پیش خود نهند و در تبرید و ترطیب کوشند و هر روز شربتی از شراب خشخاش
و صندل با شیره تخم تورک و کدو با نبات خورند و غذا جو آب و اسفاناخ و کدو و فروج کوچک و ماهیان خرد
خورند و سرمان و برغاله لبنات مفید بود و قدهین بر وغن بنفشه و کدو کنند و از بقول کاسنی و کاهو و تورک و خیار
و از فواکه انار غب و شفتالو و سیب امرود و احاص و زردالو و خربزه و انگور خورند و سینه و جگر بصندل و کلاب
و آب بادیان فرو زند تا علاج کنند جوع و عوارض گشنگی و تشنگی را و حافظات احتراز نمایند و سعی کنند که هر چه که باشد بخواب
رود و بحمام معتدل رود فتح باب بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کدو و برگ شستن مفید بود و احیانا منفح بار تناول کنند
و اگر این مت بواسطه بهر مفرط حادث شده باشد شراب خشخاش و بنفشه با لبنا بگلو و بهدانه و عرق گل و بید خورند و استحمام
تهین کرده و اگر بسبب سهال حادث شود حبس طبیعت بقرص طباشیر و سپرز بها کنند و این قرص نیز مفید بود و صفت
آن گل ارمنی شاه بلوط هر یک چهار درم ورق گل تخم خاص طباشیر هر یک سه درم کهربا دانه صندل و هر یک درم مغز
تخم کدو و خیار و تخم تورک بریان کرده هر یک پنج درم کافور یک درم مغز دو اب کوشته بره و برغاله و علاوه شکر و شیر و قند و اسقاطوس
تمام معتدل و معقنها مسقنه تر مشتهیات معتدله مثل عنبر و لادن و یاسمن و نرگس و سوسن و قدهین بر وغن بنفشه تا دوام
پیدا کند باب سوم در حمیات عفنیه و آن عبارت از آنست که حرارت اول لاحق اخلاط شود و از اگر گرم گردد

سخونت بقلب و روح رسانیده شود و بس لیبار اعضا رسد و این حرارتی که لاحق خلط میشود خالی نیست که از تعفن میگرداند یا اگر می گرداند از اسوه خون گویند و آن از غلیان و سخونت خون حارث میشود و اگر متعفن میگرداند بدینسان که تعفن او در خارج عروق

است یا داخل عروق اگر داخل عروق است ازان حمیات لازمه تولد کنند و اقسام آن چهار است اگر خون متعفن شود مطبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود لثقه و اگر سودا بود ربع لازمه و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل معده و کبد و طحال و مراره

ازان حمیات دائره متولد گردد زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت تپ تحلیل یابد و تپ زائل شود تا آنگاه

که آن ماده باز جمع شود و آن ماده اگر صفرا بود غب خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمی نائبه و اگر سودا بود ربع و تعفن و هم در خارج

عروق و داخل آن هم بود و آن تپ ... باشد و این نوع حمیات مفرده باشد اما حمیات مرکبه ترکیب آن یا از اجناس متباعده بود

همچو ترکیب حمی دق و حمی خلطی یا از اجناس متقاربه همچو ترکیب صفراوی و بلغمی یا ترکیب آن از انواع جنسی واحد بود همچو ترکیب

غب لازمه با غب دائره یا ترکیب ان از اصناف نوعی واحد بود همچو ترکیب دو غب و دو ربع و بیان هر یک گفته شود ان شاء الله تعالی

... که عفونت بسبب غذا ... باشد مثل ... یا غذا که ... شود مثل ... و خیار ... که ... از ...

... عفونت بود مثل غذا که ... بسبب کثرت ... خلط حادث شد. حمی مطبقه تپی باشد که از تعفن خون در عروق حادث شود و ان ... است اول ... یعنی هر روز که باشد زیاد شود بسبب آنکه مقدار ... و بسیار

عفونت زیاده از تحلیل باشد و این صنف بدترین اصناف او بود و دوم ... آنست که هر روز که آید نقصان پذیرد و بسبب آنکه

تحلیل از تعفن زیاده بود و سوم ... او هر یک حال بود نه زاید شود نه کم بسبب تساوی تعفن و تحلیل و باشد که این تپ ... شود و سرسام

منتقل شود و اگر درین تپ بثرات سیاه و سبز بر بدن ظاهر گردد دلیل ... بود و علامت حمی مطبقه حمرت وجه و چشم و امتلاء

عروق و ضیق نفس و حمرت و غلظ قاروره و عظم و سرعت و امتلاء نبض بود و با این تپ قشعریره نباشد و ... کسب

کنند علاج آن از روز اول تا ... فصد ... کنند و اخراج دم بحسب قوت و احتیاج اگر چه ... بود ... سالمه

و ترطیب نیز شاید و هر روز ... از عناب و نیلوفر و تخم کاسنی و نبات با ترنجبین و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا ...

و عناب ... بخورند و ... از نبات و عرق بید و گل ... تشریب کنند و اگر ... باشد ... در ...

مفید بود و ... نگذارند ... که ترنجبین ... کنند و هر روز ... و زبان ... سرکه ... کشیده ...

... زبان ... و ... هم ... کنند ... آن ... نیلوفر تخم کاسنی و ...

گل هر یک ... عناب ... سپستان ... سیاه ... ترنجبین ...

و اگر علیل ضعیف باشد ... سیاه ... هر یک ... عناب ... تخم کاسنی ... نیلوفر ... هر یک ...

هر یک ... و ... شیر خشت ... و اگر احتیاج ... این ... کنند ... نیلوفر ... هر یک ...

... بگیرد ... و ... هر یک ... آنکه ... و اگر ...

باشد ... نیلوفر و عناب و سپستان ... نبات تناول کنند ... ترنجبین ... عناب ...

کنند حمی ... اگر از کثرت و غلیان خون ... شود علامت ... باشد ...

۹۹

علاج آن فصد و تبرید فقط نبود و اقتصار بر فرزات حاصله و اگر احتیاج بتلیین باشد بتقوع فواکه و تخمین کنند **حمی محرقه**
بلغمی صفراوی بود که ماده آن بر عروق متفض شده باشد و این سبب لازم باشد و بطریق عکس نیز شود و کند علامات آن
تشنگی و اضطراب و بیخوابی و خشونت و صفرت زبان و صداع و هذیان و فرو رفتن چشم و نبض سریع متواتر و قاروره نار بود و علاج
آن هر روز حلاب از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و آلوسیاه و تخمین نبات تناول کنند و غذا جو با شیره خشخاش خورند و اگر سبز قبض
مسهل باشد بتخمین شراب حامض و لیمو تناول کنند و اگر سرفه باشد شراب خشخاش و بنفشه و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و تقوع
آن کنند و اگر از مطبوخ قشری باشد شراب زرشک و دم با تخمین بماند وه و دم تناول کنند و آب برف و اگر سرفه نباشد سنا
پنجدرم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خیار هر یک بیست عدد شیرخشت و در تخمین هر یک پانزده و دم تناول
کنند و مشمومات بارده استعمال نمایند و اگر بیخوابی باشد وقت خواب شراب خشخاش لعق کنند و در تبرید و تلیین کوشند و بعد از تنقیه
شیره تخم تورک با شیره تخم کاسنی با سکنجبین تناول کنند و تقوع زیرا که نیز مناسب بود و چون تب تقاضا کند تقویه و تبرید بشراب حامض
و لیمو و صندل کنند و مفروره از تمر هندی و آلو کیلی و انار دانه و ترنج با فرفخ خورند **غب** خالص صفراوی بود که ماده آن در
خارج عروق متفض شده باشد و این سبب روز آید و روز نماند و از چهار ساعت تا دوازده باشد و با این سبب قشعریره
و انفض نباشد و زبان سرخ و اندک بود و باشد که مرکب از دو غب باشد و هر دو در آید علامات آن تشنگی نافراط و غشیان و اضطراب
و قی صفراوی و نبض سریع و قاروره نارنجی بود علاج آن هر روز حلاب از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات تناول کنند با آب خیارین
یا تخمین و نبات غذا جو با لبر هندی یا الوچه خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ و هشتم بادام هم سنا کی و ورق گل هر یک پنجدرم بنفشه
نیلوفر و تخم کاسنی هر یک بیست درم آلوسیاه و کیلی هر یک بیست عدد و غاسه ده عدد پسته ان بیست عدد و تخمین و شیرخشت هر یک
ده مثقال با این جمله استعمال کنند صفت آن سنا کی نیم درم ورق گل پنجدرم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک پنج درم عناب
ده عدد پسته ان با جاس هر یک بیست عدد بسفرجل مخلص چوبیخوفته هر یکی کفی لبلاب با ورق چغندر و بسنه خیار شنبر سکنجبین سرخ هر یک
ده درم روغن بنفشه ده درم شراب ورد با سکنجبین و شراب دینار با شراب بنفشه سفید بود و بعد از استعمال بستقراغ صفرا اشربه
سرده مثل آب خیارکده و شیره تخم تورک و تخم کاسنی با شراب حامض و لیمو و صندل و سکنجبین تناول کنند و اگر در طبیعت حرارتی باشد
تقوع فواکه و در تخمین با قرص طبا شیر هر دم و سکنجبین تلیین کنند صفت قرص طبا شیر طبا شیر ده درم تخمین بودرم و تخم کدو مقشر و دو درم تخم
خشخاش هر یک پنج درم بکوبند و بلعاب بنگو بسرشند و قرص سازند و مقدار نخود بخورند و بعد از مقدار نیم شراب غوره و لیمو و سرکه انگبین
و امثال آن با آب سرد و عرق گل و بید تناول کنند و مفروره از تمر هندی با فرفخ خورند **حمی ملغمی** زمانیه آن از مواد ملغمی
غیر گویند و ماده آن ملغمی بود که در خارج عروق متفض شود و این سبب هر روز آید و عسر البرء باشد خصوص که در خریف و شتا حادث
شود و اهل زمان از رشت عنصر بود و اکثر آن بجهت عنصر علامات آن نافض و شدت سرما و کثرت رعاف و غشیان و ضعف و اضطراب
لون و هیچ رطوبتی با شد زرد و گرم نشود و تشنگی و التهاب نباشد علاج آن هر روز حلاب از تخم کاسنی و تخم خربق سفید زرنیخ
تناول کنند با سکنجبین و کلیه غذا نخود و جو با آبدیزرنیخ خورند و بمیانه روز شوربای از نبات و عرق گل و کاوزبان و تخم شاهسفرم
با شامند و سکنجبین ساده و هر دو روز شراب کاوزبان و بالنگو و نیلوفر نیز شاید و وقت نوبت بالطبع شربت و تربد

بیخ مهک آنکه ابدبسل و بنکسوف کنند و چون ماده نضج یابد باین مطبوخ تلیین کنند صفت آن سنا سه درم بیخ مهک بادیان
هر یک چهار درم را از بایه [illegible] تخم کاسنی پوست بیخ کبر هر یک درم ترنجبین شسته دو درم بادرنجبویه و سنبل هر یک سه درم
مویز طائفی پانزده درم گلقند ده درم خیارشنبر پانزده درم سپستان ده درم اگر مزاج گرم باشد یک مثقال اره [illegible] بر این مطبوخ
کنند و بعد از دو روز پایه و تحریک کنند باین حب صفت آن تربد تخم کرفس انیسون هر یک سه درم نمک هندی دو دانگ
غاریقون سه درم بکوبند و بآب از بایه بسرشند و حب ساخته بلع کنند و بگیرند تقویت معده گلقند و از بایه کنند و اگر مبتلا شود
بیک باره و قرص و قرص غافث و امثال آن تلیین کنند صفت قرص غافث عصاره غافث زرشک هر یک سه درم
طباشیر ورق گل سنبل هر یک دو درم بکوبند و با سیب را از بایه قرص سازند و یک مثقال با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند و اگر
از سده [illegible] باشد قرص [illegible] با سکنجبین بزوری تناول کنند صفت سکنجبین بزوری تخم کاسنی و کشوث و را از بایه هر یک درم
عصاره غافث دو درم پوست بیخ کبر و را از بایه و کرفس هر یک [illegible] درم انیسون یک درم مجموع بکوبند کنند و یکشبانه روز در ده رطل آب تا به ربع
رطل بسر که بجوشانند بعد چو شاندن تا بر طلی آید و با سه رطل عسل یا قند بقوام آرند حمی لثقیة حمی لازم بود که ماده آن در عروق متعفن
شده باشد علامات آن همچون علامات دائره باشد اما آن سرما و نافض نباشد و در شبانروزی شش ساعت تا زگرده و باز شدت آ
کند و تشنگی باشد و نبض سریع بود و حاره غلیظ و کدر علاج آن هر روز جلاب از تخم کاسنی و تخم کاسنی بیخ مهک از بایه گلقند
تناول کنند و غذا جو با نخود خورند و بعد از نضج تا هم تلیین باین مطبوخ کنند صفت آن سنا سه درم تخم کاسنی و را از بایه بیخ مهک
و ورد گل [illegible] و نیلوفر هر یک درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد اجاص بیست عدد ترنجبین خیارشنبر هر یک پانزده درم و بعد از دو روز
بقرص بنفشه [illegible] و [illegible] تحریک کنند یا بجوشانده خیارشنبر در آب گرم حل کنند و بیاشامند و باقی علاج آن همچون علاج
نائبه باشد اما قرص غافث درین قسم نشاید انفع است حمی ربع و آن حمی سوداوی بود که ماده آن خارج عروق متعفن شود
و این بروزی آید و دو روز نه و نوبت او بیست و چهار ساعت باشد و باشد که دو روز آید و یک روز نه آنرا ربع معکوس گویند
و تپ ربع از سودای طبیعی یا اخلاط سوخته حادث شود و این قسم بعد از حمیات عفنه باشد و باشد که ربع بعد از اورام الطحال حادث
شود و این بدترین ربع بود و علامات ربع آنست که ابتدا نافض کند و کوفتگی اعضا و سرما و چون گرم کند گرما [illegible] آن با فراط اشتداد
و آنچه از احتراق خون حادث شود علامات آن حمرت و غلظ بول و تشنگی با فراط و سرما اندک و عرق بسیار بود و بعد از حمیات
مطبقه و حمیات [illegible] حادث شود و آنچه از احتراق صفرا بود علامات آن لهیب و اضطراب و تلخی دهن و تشنگی [illegible]
و تواتر نبض بود و بعد از حمیات صفراوی حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد علامات آن لین نبض و غلظ بول و دوراه در ازمنه
باشد و لهیب و اضطراب کمتر و بعد از حمیات بلغمی حادث شود و آنچه از احتراق سودای طبیعی بود علامات آن سوء خلق و [illegible]
کدورت قاروره بود و آنرا علاج این باشد که اصلا تا [illegible] به شیء مشغول نی شوند و غذا زیرباج و زیتبا نخود آب
با کباب تیهو خورند و از اشربه سکنجبین بزوری و سافج و گلقند اکتفا نمایند و از اغذیه غلیظه سوداوی مثل قدید و بادنجان و امثال آن
پرهیز احتیاط نمایند و اگر در ابتدا امتلا غالب بود باشد فصد اکحل باسلیق مفید افتد و اگر خون غلیظ و سیاه باشد بسیار بیرون
کنند و الا دو سه روز بعد و بعد از چهل روز بنضج ماده مشغول شوند و هر روز جلاب از بیخ مهک و تخم کاسنی و گاوزبان و گلقند و را از بایه

و سکنجبین تناول کنند و غذا انخود و نخود آب باشیره خشکار و فروج فربه خورند و بعد از نضج ملینی طبیعت کنند با این مطبوخ حل سنا

هفت درم هلیله سیاه پنج درم بنفشه چهار درم بالنگو کاوزبان تخم کاسنی سه از آن یکوفته اسطوخودوس بسفایج شاه هلیله زرد آمله

یک سیر درم مویز منقی پانزده درم ورق گل چهار درم هلیله زرد و کابلی افتیمون هر یک سه درم شاهتره ده درم اگر تباید درم

تخم آن نه درم عناب ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین مغز خیار شنبر هر یک پانزده درم بعد از روسته در مطبوخ افتیمون

احسن آن ما نجاح با شاهتره و بالنگو و سنا تناول کنند زیرا که این ماده یکی از اهل آن نشود اما اگر از احتراق صفرا

بود و علامت آن نبض ... و کاوزبان و تخم کاسنی را جامس ... ترنجبین و نبات تناول کنند و بعد از نضج تلیین کنند باین مطبوخ صفت

سنا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک چهار درم پوست هلیله زرد پنج درم مویز منقی پانزده درم ترنجبین شیر خشت ... ده درم

[illegible] درم بالنگو و کاوزبان هر یک چهار درم ... تناول کنند و تجربه ... حل کنند و با شاه ... این

بیخ کنند صفت آن پوست هلیله کابلی بسفایج اسطوخودوس افتیمون ورق گل سرخ هر یک ... کشمش ... هر یک

... درم کتیرا را با آب حل کنند و باقی ادویه بکوبند و بدان ... حب سازند علاج آن اگر از احتراق بلغم باشد

... تخم کاسنی کلقند تناول کنند و غذا انخود آب باشیره خشکار ... طبیعت با این مطبوخ کنند

صفت آن سنا مکی هلیله کابلی سیاه افتیمون هر یک هفت درم ترید ده درم ... تخم کاسنی تخم کشوث ... اسطوخودوس

... هر یک سه درم بالنگو کاوزبان ... هر یک چهار درم مویز منقی ده درم خیار شنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم ...

... است که در روز نوبت امساک کنند ... سازند که وقت نوبت معده خالی باشد و اسهال ...

کنند طبیعت ... و اگر ... سنا ... ترنجبین ... بنفشه ... کنند ...

... تریاق کبیر ...

... صفت آن ... درم ... ترید ... هر یک ... درم ...

تناول کنند ... باید دانست که این تب ...

اگر چه دراز کشیده اما این تب از ... وجع ... فالج اما این تب دراز کشیده تا

دوازده سال نیز باشد حمی ربع لازمه ... سوداوی که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و با آن ... و قشعریره

... باشد ... علاج آن همچون علاج ربع باشد ...

... حمی خمس و سدس و سبع حمی خمس آن باشد که یک روز ... و سه روز

و سدس آن است که یک روز آید و چهار روز نه و سبع آن است که یک روز آید و پنج روز نه و این تب ...

علاج آن ... اخلاط و اسهال سودا ... در ربع گفته شد ... هر یک ده درم ... دو درم

... بیاشامند ... علاج آن همچون علاج ربع

باشد حمی ... باشد که ... عظیم کند ...

این تب ... علاج آن ... کلقند تناول کنند و غذا انخود آب باشیره ... خورند

از نضج تنقیه کنند باین حب صفت آن صبر سقوطری ده درم [illegible] هر یک [illegible] غاریقون سه درم مقل [illegible] بکوبند و با آب [illegible]
حب سازند و بعد از دو روز قرص [illegible] مثقالی با سکنجبین [illegible] ده مثقال تناول کنند و تب [illegible] علاج آن همچون علاج حمی بلغمی [illegible]
می باشد که در باطن [illegible] حرارت شدید محسوس شود و در ظاهر حرارتی نباشد بلکه برودت [illegible] باشد و با آن تشنگی و [illegible] اضطراب عظیم بود [illegible]
تب بلغمی لنج باشد علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و بیدمشک [illegible] از رازیانه و تخم [illegible] گلقند تناول کنند و بعد از نضج تنقیه [illegible]
۱۰۳ کنند یا باین مطبوخ صفت آن سنا [illegible] ده درم بنفشه چهار درم ورق گل پنج درم تخم کاسنی سه درم ترید یک درم [illegible] ده درم عناب [illegible]
و آلو سیاه و کبیلی هر یک ده دانه رازیانه بالنگو گاوزبان هر یک [illegible] درم مغز خیارشنبر [illegible] سکنجبین [illegible] درم [illegible] شکر سرخ [illegible] درم
و بعد از تنقیه گلقند و افتیمون تناول کنند یا رازیانه و تخم کرفس و افتیمون هر یک دو درم بجوشانند [illegible] ده درم گلقند بیاشامند حمیات
مرکبه [illegible] آنکه حمیات مرکبه [illegible] فنون ترکیب آن بسیار است چنانچه ترکیب [illegible] با لازمه و دائره با دائره و لازمه با لازمه و [illegible]
مداخله بود چنانچه تبی باشد و تبی دیگر [illegible] آید [illegible] باشد چنانچه [illegible] در عقب [illegible] بیاید و یا مشارک باشد چنانچه دو تب [illegible]
آیند و باهم زایل شوند و بیشتر ترکیب در حمیات صفراوی و بلغمی بود و بسیار باشد که از قانون [illegible] نباشد و اما آنچه نامی نهاده اند
و قانون معین دارد شطر الغب و غب غیر خالص [illegible] ترکیبات [illegible] چهار گونه است زیرا که یا مرکب از غب دائره و بلغمی لازمه باشد یا
دائره و بلغمی [illegible] یا از محرقه و بلغمی دائره یا محرقه و بلغمی لازمه و علامات آن [illegible] باشد از علامات صفراوی و بلغمی و در این حمیات اعتماد [illegible]
تب نباید کرد بلکه [illegible] با عراض و علامات کنند و فرق میان شطر الغب و غب غیر خالص آنست که در شطر الغب صفراوی و بلغمی [illegible]
[illegible] باشد و نوبت آن متفرق بود چنانچه فرق و تمیز میان نوبت هر یک توان کرد و روز نوبت صفراوی [illegible] باشد و قلق
و اضطراب و تشنگی سخت باشد و با نفض و سرما اندک بود و زمان تب درازتر بود و روز نوبت بلغمی [illegible] با نفض [illegible] باشد و حرارت
و تشنگی کمتر بود و در غب غیر خالص صفراوی و بلغمی ممتزج باشد [illegible] و فرق میان نوبت هر یک نتوان کرد و هر روز تب [illegible]
[illegible] دوازده ساعت زاید بود و این تب [illegible] باشد و از معالجه آن ملول نباید شد و مسهلات قوی نباید داد زیرا که صفرا [illegible]
مستفرغ شود و بلغم [illegible] باقی ماند [illegible] اگر علامات صفرا غالب باشد هر روز جلابی از تخم کاسنی و [illegible] بیدمشک [illegible]
• [illegible] اجاص ده عدد نبات ده درم تناول کنند و غذا [illegible] نخود خورند و بعد از نضج تنقیه باین مطبوخ کنند صفت
آن سنا مکی [illegible] هر یک [illegible] درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی رازیانه [illegible] هر یک سه درم [illegible]
چهار درم [illegible] اجاص و آلو کبیلی و عناب هر یک ده عدد مغز خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم [illegible]
ترکیب باین قرص کنند صفت آن بنفشه ده درم ترید [illegible] یک درم [illegible] سقمونیا [illegible]
• جمع کوفته با آب [illegible] و با جلاب از نبات تناول کنند و اگر علامات بلغم غالب بود هر روز جلابی از بیخ [illegible] رازیانه و گلقند تناول
کنند و غذا نخود [illegible] خورند پس اگر اخلاط [illegible] علامات آن ثقل [illegible] بود مدرات مثل افتیمون و تخم کرفس [illegible]
[illegible] با جلاب [illegible] کنند و اگر [illegible] علامات آن ثقل [illegible] بود [illegible] علامات [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] با گلقند تناول کنند [illegible] ورق گل ده درم [illegible] هر یک [illegible] تخم خیارزه [illegible]
هر یک چهار درم [illegible] بکوبند و [illegible] مثقال با سکنجبین تناول کنند [illegible]

حمی مختلطه چنان باشد که از دو تب یا زیادت مرکب باشد و نوبتها معین نباشد علامات آن مختلط باشد و در این تبها طریقه آنست که تخمین [illegible]
ترکیب خلط و غلبه یکی بر دیگری بکنند آن [illegible] عروق و داخل آن مایل کنند علاج آن چنان کنند که گاه استفراغ ماده کنند
به مسهلات لینه خفیفه و گاهی به تسکین و تقویت مشغول شوند و ماده که خطر آن بیشتر باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در تبی
که از صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند و اگر مساوی
باشد معالجه مرکب کنند و بر تقویت طبیعت کوشند حمی غشیه تبی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث شود و این بیشتر از
ماده بلغم متولد گردد و حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون بقلب رسد بواسطه شدت حس آن مجاورت
قلب موجب غشی گردد و علامت او آن باشد که بیشتر ادوار [illegible] آید و تهیج وجه و علامت بلغم ظاهر بود علاج آن در وقت غشی گلاب
و آب سرد بر روی زنند و اطراف ببندند و شکم برفق بمالند و سکنجبین با آب گرم بدهند تا بدان قی کنند و بعد از [illegible] از تخم کاسنی و رازیانه
و گاوزبان و گلقند تناول کنند با تخم کرفس سه درم [illegible] سکنجبین ساده بیاشامند و غذا جو آب با قند خورند و تلیین طبیعت
باین حقنه [illegible] صفت آن سنا [illegible] قنطوریون [illegible] بنفشه [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] بسپستان [illegible]
پانزده درم ترنجبین شکر سرخ هر یک [illegible] روغن [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] و اگر این تبها [illegible]
[illegible] حادث شود علامت آن عطش و کرب و اضطراب بود [illegible] علاج آن [illegible] آب انار [illegible]
[illegible] کنند و صندل و گلاب و کافور و عرق بید و اما قیاس [illegible]
[illegible] بتدریج دفع کنند تا بسبب غشی زیادت نشود حمی لیلیه نهاریه حمی لیلیه آن باشد که ابتدا
در روز [illegible] کند و نهاریه آنکه [illegible] آید و [illegible] کند و این [illegible] باشد و غالب آن کرد [illegible] علاج آن سکنجبین ساده
[illegible] تناول کنند یا [illegible] از تخم کاسنی و [illegible] و غذا جو [illegible] خورند و تلیین طبیعت [illegible]
کنند و در نهاریه غذا [illegible] خورند اما باید که [illegible] مناسب بود و در لیلیه غذا [illegible] چنان کنند که وقت
نوبت معده خالی باشد حمی وبائیه تبی باشد که در وبا حادث شود و سبب آن باشد که هوا متعفن شود و هوا و فراخ روح گردد
[illegible] و از آن حمی تولد کند علامت وبا آنست که هوا [illegible] شود و باران کم آید و حیوانات [illegible] مثل [illegible]
[illegible] و حشرات زیر زمین مثل عقرب و موش و مار [illegible] آیند و علامات این تبها کرب و تواتر نفس [illegible]
[illegible] و غثیان و وجع معده و عظم طحال و غشی و عرق و برافشتن بود علاج آن فصد کنند و [illegible]
[illegible] با سکنجبین با گلاب و آب سرد [illegible] کنند و شراب غوره و زرشک و ریباس و صندل و [illegible]
بود و غذا [illegible] زرشک و انار با [illegible] خورند و [illegible] ضمادات و محللات کنند و اگر رطوبات بدن بسیار بود [illegible]
[illegible] طبیعت کنند [illegible] استفراغ اخلاط که در بدن بود اما تسکین به هر حال بهتر از تحریک بود و مشمومات [illegible] و آب
استعمال کنند چنانچه در [illegible] گفته شد حمی حصبه و جدری بدانکه ماده ابله خون است و بسبب غلیان او حادث شود و [illegible]
[illegible] که [illegible] باشد [illegible] باشد و بدترین آنست که سیاه و سبز [illegible] باشد و علامت ظهور جدری [illegible]
[illegible] اعضا و حمرت [illegible] و تشنگی و [illegible] و ضیق نفس بود و ماده حصبه صفرا باشد و او کوچکتر از جدری

۱۰۴

بود و آزاد نوی نباشد و بزرگ نبود بلکه با پوست راست باشد و اسلم آنست که سرخ بود و آنچه بنفش و سبز باشد ابتر باشد
بد بود و علامت آن قریب بعلامات صدری علاج آن پیش از بیرون آمدن حصبه اولیه اگر سن مقتضی باشد فصد کنند اما
چون ابتدا در روز باشد نشاید و تحریک و تلیین طبیعت نباید کرد و هر روز شراب غاب و نیلوفر با شکر شاول کنند و اجوبه
باعدس و عناب بخورند و خود را گرم دارند و آب سرد نخورند و شکر کن در فراش بریزند تا تمام بیرون آید و بعد ازان خود را
گرم داشتن احتیاج نباشد بلکه استنشاق جهت ترویح قلب آدمی باشد و اگر دیر تر بیرون آید انجیر و مویز طائفی و عدس
بجوشانند و بیاشامند و خود را گرم دارند و بچوب انار و انجیر وزرد و دو کنند و آبله چون تمام بیرون آید گاورس در فراش بریزند
و یا کیسه بزرگ بدوزند و گاورس در آن کنند و بر روی آن خفتند و چوب کزدو و کنه یا چوب گل بجوشانند و با گلاب بیامیزند و در
ظرفی کنند و بر اعضا ریزند یا ورق گل سحق کنند بر اعضا مالند و عصاره تخم رمان و آب کشنیز تر و سماق در چشم چکانند و در
عین الهر نظر کنند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طبرشیر است با شراب صندل بخورند و اگر سرفه آید شراب خبث الحدید و منفشه بدهند و
در حصبه قطعا طبیعت را تحریک نباید کرد و غذا در این طبع شعیر با مغز بادام و جاورس بریان کرده و با خبث الحدید بریان کرده تناول کنند
و قرص کافور با شراب سیب یا شراب به استعمال کنند و اگر یبوستی طبیعت غالب شود شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم حل کرده بیاشامند
و سپستان و بنفشه در جوآب انداخته بخورند و پیش ازین تصرف نکنند و در تبرید و تلطیف دم سعی نمایند و اگر سرفه نباشد شراب زبیب و غوره
و لیمو شراب کاورزبان مفید افتد و الله اعلم تدبیر نامه چون نقاهت حالتی است میان صحت و مرض تدبیر او مشترک با
میان تدبیر اصحاء و مرضی باید که تفقد حال نامه کنند و احوال و اعراض که او را عارض شود تفحص نمایند پس اگر نبض سریع و قارره غلیظ
و صفیع باشد و صداع و ثقل سر و خبث نفس و قلت نشاط بود دلالت بران کند که بقیتی از مواد و بلیت که بحسب تدبیر و معالجات
که نامه ازان تنگ نیاید مشغول شوند بر بلغمیات غیر قویه و تقویت تلطیف کنند و قرص طباشیر نرم با شکر چنین مفید افتد و چون حمار زرد
از زوال بت بگذرد و خروج و سهد و بتدریج عاشه بدان کنند و چون دو سه روز بگذرد و مرزه که مناسب مزاج بود با کوشتهای سبک
تناول کنند و از استلاء و جوع و تناول مشتهات احتراز نمایند و چون قوت بگیرند استحمام مناسب بدو در بیرون آمدن از حمام محافظت
واجب دانند تا از هوا ضرر نرسد و در سلخ زمانی توقف نمایند تا اثر بخار حمام زایل شود و بتدریج رسانیده بمسکن روند و از عوارض
نفسانی و بدنی اجتناب نمایند و اگر هضم کما ینبغی نباشد و طبیعت نرم بود و معده ضعیف معلوم شود که غذا بسیار نخورد و هر ماهیه تقلیل
غذا کنند و تقویت معده بشکنجبین سفر جلی و غذا از سیبها یا انار دانه با سماق خورند و گوارش معطی تناول کنند تا بدین قوت تمام
حاصل شود و جماع نکنند و چون قوت گیرند و سرما کمابیش زیان ندارد و بتدریج در غذاها غلیظ تصرف کنند تا معده فاسد نشود و مقاصد

چهارم در آنچه ظاهر بدن را حاصل شود و مشتمل بر هفت باب **باب اول** در اورام و بثور و دمل غلظی و استسقا بود و که بسبب
انصباب ماده که بر اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربع باشد یا ماده بیحس آما دم که ماده او دم باشد آنرا فلغمونی گویند
و آنچه صفراوی بود حمرت و آنچه مرکب از صفرا و خون بود و جمره فلغمونی یا فلغمونی جمره گویند اگر خالص باشد مقدم دارند اما دم بعضی اگر
مخالط صفرا باشد خنز گویند و اگر متمیز بود سلعه و دم سوداوی اگر داخل عضو باشد مولم بود سرطان گویند و اگر مولم نباشد خنازیر
و اگر خارج عضو باشد اگر ظاهر بود سلعه صلاتی گویند و اگر ظاهر نباشد غدد و آنچه از بلغم باشد اگر عام باشد [illegible]

بود و قشیه بدنی و انچه از ریح بود و اگر مخالط عضو باشد لین بود و قیح گویند و اگر مجتمع و صلب بود و نفخه گویند و بیان هر یک گفته
میشود و ورم قلغموني زیاده و م حاد شود و علامات آن تمدد و ضربان و انتفاخ و تشنگی و تب بود و رنگ ورم سرخ باشد و بکودت با
علاج آن در ابتدا فصد کنند از عرقی که مناسب بود و پنجه و ورم اگر در اعالی بدن باشد قیفال را بکشایند و اگر در اسافل باشد
باسلیق و شراب بنفشه و بنفشه و فروحات بتناول کنند با اب انارین و بنات با شیره تخم تورک و بکنجبین و غذا جواب خورند مانند با
و مغرا بوام و تلیین طبیعت بمطبوخ مواکه بالفوع آن کنند و اگر ورم در مغابن بود یعنی در مغرغه اعضا رئیسه مثل پس گوش
و زیر بغل و بن ان در ابتدا بود که هنوز اده تمام نرسیده باشد استعمال سپرزات در او دعات کنند مثل صندل کلاب فوفل و
آغا قیا و گل ارمنی و اهلیلج و آب کشنیز و کاهو بستان افروز و در استعمال او دعات تیز مبالغه نمایند و بعد از سه چهار روز که مواد گرد
معلات مثل بونه و خطمی و بابونه و بزرگ جلبه و بهمن احمر و بهمن ابیض ملین طبیعت کنند بجلاب یا اره و بجون خیار شنبر و مسهلات ملین و بوره و
و نمک و زیت و سرکه بر ورم طلا کنند و کف و یا در سرکه جوشانیده و نشاسته و سازند یا انشتین و صبر با سرکه طلا کنند و سعد و زعفران و فیا و
نیز مفید باشد و اگر ورمی غلیظ بود که از اخلاط باشد و از عضو خارج بود مقدار ان از بخور دنا بلغی باشد علاج آن تنقیه
بدن باشد بجلاب یا اره و ایارج لوغاذیا و استعمال مرهم اخلیون و اگر تحلیل نرود و بشکافند و با ادویه منقرحه مثل تلدمیون و دیگر تریاک
نهند و چون خبر شود یکسه که علامت است باضاره بیرون اورند و مرهمهای مندمله بکار دارند سرطان و ورمی سوداوی مانند علامت
او انست که در ابتدا کوچک بود و هر روز که اید بزرگ تر شود و صلب باشد و اندک حرارتی و لمس آن محسوس شود و در عروق
سبز و سرخ مثل دست و پای سرطان ظاهر باشد علاج آن در ابتدا فصد اکحل یا باسلیق کنند و تنقیه بدن از سودا بمطبوخ افتیمون
و غاریقون و این حب نیز مفید بود صفت آن انتیمون یکدرم بسفیدج اسفرخود و سی هر یک دو درم و نیم هلیله سیاه و کابلی هر یک

[illegible]

[illegible]

ورمی تنگ ثقلی و اگر غاریقون ... ورم صحیح گوشت باشد کرش لیس شده ... و اول ... این ورم را ... استعمال

کنند و بعد از تنقیه محللات مثل روغن گل و ... یا ... نیل و مرهم داخلیون اگر صلب باشد ادویه ... ان ... کنند ... ان

قطع کنند و اگر ... شود ... باشد ... بطین ... و ... گل ... گل ارمنی ... بگویند و ... روغن گل ... ان نهند با سرطان نهر کوبند

و بشکافند و نهند با سرطان سوخته ... با روغن گل استعمال کنند و اگر این ورم ... را جاذب شود و در ... باشد ...

... سلع اما ... گوشت ... باشد و ... صلب تر از سلع بود ... و گردن ... شود و علاج آن

بدن بود از بلغم و سودا ... و ادویه محلله استعمال کنند مثل مرهم داخلیون ... و ... بول گوسفند

... و ... هر یک ... ضماد سازند و اگر تحلیل نرود بشکافند و بعد از آن

ادویه ملحمه بکار برند ضماد ... و ... هر یک ... ورم ... هر یک ... ورم ...

با بول ... استعمال کنند ضماد و ... ضماد سازند و ... از خنازیر ... که ... باشد ...

بدترین خنازیر بود و علاج آن قطع ... باشد اما باید که ... قطع کنند و عرق ... منقطع شود ... اگر ...

... استعمال کنند و بعد از آن ملحمه بکار برند و ورم صلب ... از ... سودا ... غلیظ ... شود و ...

ورمی حار که استعمال ... باشد علامات آن ... و عدم وجع باشد و لون آن ...

لون بدن باشد اما ... زیاده سودا ... لون ... علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و استعمال ادویه

۱۰۷ محلله مثل ... مرغ ... و ... ضماد ... تنگ ...

... ضماد ... مثل ... و ... استعمال کنند

... و ... میان ... سلع است که ... میان عضو باشد ... نباشد ... نشود و اگر

ماده دیگر ... شود ... و علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم داخلیون استعمال

کنند و بعضی ... قطع ... اگر کوچک باشد ... باشد ... قطع ...

نهند اگر ... باشد ... انگشت ... طلا کنند ... باشد که ...

... و مثل ... آن زیاده ... باشد که عضو را فاسد کند ... متغیر گردد باشد

... و علامت آن ... و غشی و خفقان بود و هر چه ... سیاه و سبز باشد قتال بود

و در این ورم فصد ... و تقویت قلب مثل شراب حماض و لیمو و صندل ... و غذا ... که خورند ...

و ... موضع ... صندل ... کنند ... ورم ...

... ماده ... و بعد از آن ... ورم ...

... انگشت ... و ... و ...

... کافور و ... کنند ... و ...

... کنند ... با ... و ... ان ... هر یک ... ورم ... آن

بجوشانند و حقنه کنند و روغن بنفشه بر سر آن کنند و می جوشانند تا روغن بماند استعمال کنند و بشیله و خراج و بیله و رمی
بزرگ بود و لون آن همچون لون بدن باشد و صلب بود و با آن جسمی نباشد و دران مواد خیشه غریبه جمع شده باشد و
خراج آنست که در وی مده جمع شده باشد از اورام و با آن حرقت و حرارت باشد علاج آن تلیین طبیعت کنند و استفراغ صفرا
که غالب باشد و منجمات بر وی نهند تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر گردانند و مواد وی بیرون کنند و بعد از آن مهمات مدمله بکار دارند
و گویند اگر نضج نکرد عسل طلا کنند یا داخلیون با بعا جزدل منفجر گردانند باب دوم در شور بشر یا نیز همچو اورام لوزتین
و بعضی بود همچو بثرها و دمل و بعضی صفراوی بود همچو غده و حمره و بعضی بلغمی و بعضی سوداوی همچو حب و نزول و دمل شره
بزرگ باشد و ماده آن دموی باشد که با آن رطوبتی فاسد مخیخه باشد و از وی رائحه متعفن و کثرت تناول گوشت و شیرینی متولد شود و
بدترین او آنست که در غور باشد علاج آن مفصد کنند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و علاج
آن همچون علاج اورام کنند شری بتوری بدن باشد که مائل بحمرت بود و حکاک و کرب باشد و معاودت شود و سبب آن
بخار باشد که از دم مرار یا بلغم بود برخیزد و اجتماع نماید و متواتر باشد سرخ تر و گرم تر باشد و در وی شدت و کند و آنچه بلغمی بود درش جاد باشد
و درش شدت و کند علاج او متوسط باشد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا مقوی یا مطبوخ هلیله و در بلغمی تلیین اکتفا کنند
و فصد نکنند و بدن را باب گرم و سرد بدن سر که و گلاب بشویند نبات الطیل بثور چند باشد که درش حاد باشد و با آن حمامی
عظیم باشد علاج آن فصد کنند و بحامهای مرند و ادام بسیار بدن تخم خربزه بشویند و اگر احتیاج باشد تلیین کنند نخاله و حاد در سیه
نخاله بثور چند صغراوی باشد و بتدریج همچو شود و بیکدیگر متصل گردد و دمل باشد بصفرت اما حاد در سیه بثور چند باشد شبیه بنگاور سیا
اصل آن سرخ در سر آن سفید و با آن حمامی و سوزشی عظیم بود علاج آن همچو و تنقیه کنند از صفرا و در و باه ترکیب و خضف و
عدس و اقاقیا و صندل و آب کاسنی با آب گوه و باه ترکیب طلا کنند و اگر متقرح گردد و دهانه شود قرص اندر و خون طلا کنند بصفت
آن مازو کنند و شب یمانی و مر هر یک سه درم نطرون پنج درم بکوبند و بسرکه بسرشند و قرص سازند و خشک کنند و بوقت
احتیاج بگلاب بسایند و طلا کنند عرق سفید مازو سبز مرد سنج زرد و چوبه گلنار رزاوند طویل قنطیل کوبند و با موم و روغن مهیا نیز
بستعمال کنند حمره بثوری چند همین باشد که بیشتر سرخ بود و با آن سوزشی و المی عظیم بود و ماده آن صفرا بود و با دردی رقیق سخیه
باشد علاج آن تنقیه بدن کنند از صفرا و محجمه بر موضع نهند باشتر غلیق تا مواد مستقرح شود و با علاج آن همچون علاج نخله تا
نارهای بثره چند باشد که حاد شود و زود و خشک ریشه گردد و با آن حکه و حرقت باشد و در اندرون آن آنچنان
بود و در اندار ظهور آن خلطها سرخ و طلاوی مانند زبانه آتش باشد علاج آن حضف و کافور با لعاب بنگ و خشاد کنند و نار
و نوفل با سرکه مفید بود و از خلاوه و گوشت احتراز کنند نفاخات الیه چند باشد و اندرون آن خون یا آب تنگ
باشد و از غلیان دم حاد شود علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن و دم را تسکین کنند بشراب عناب و نیلوفر و اندنه یا دوه نیل
عدس سرکه و انار هندی و انار خورند و اطعمه را متغیر گردانند تا آنچه در باشد بیرون آید و مرهم اسفیداج و مرهم اسفیداج و مرهم نهند و اگر خشک
شود و مرهم قاقیا استعمال کنند عرق مدنی بثره ما باشد که حاد شود و شکافته گردد و از ان همچو پس دن آید گاه باشد
با ان احساس حرکتی همچو حرکت کرم کند یعنی گویند که آن خورکی می باشد و بتدریج دراز گردد و اگر بمکند بکباد آن

بغایت بد باشد و بیشتر در ساق و ساعد پیدا شود و این مرض در مدینه و مصر و خراسان و جز آن بسیار بود و سبب آن فضلات باشد
که در عروق جمع گردد و به واسطه حرارت منعقد گردد و طبیعت آن را از این طریق دفع کند علاج آن فصد باسلیق یا صافن
کنند و تنقیه بدن به مطبوخ افتیمون و حب قوقایا کنند و بعد از تنقیه تناول اطریفل و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا صندل
و کافور و صبر طلا کنند و چون بیرون آید قطعه‌ای سرب ببندند هر چند بیرون آید بر پاره‌ای سرب بپیچند و احتیاط کنند تا قطع نشود و
در آن میان آب گرم و روغن نرگس بر آن نهند و اعضا را [illegible] طلا کنند تا آسانی بیرون آید و خاکستر [illegible] درم و [illegible] درم با موم و روغن [illegible]
و بمالند و اگر گسسته شود [illegible] و آنچه باقی باشد بیرون آید و بعد از آن مرهم [illegible] گرد [illegible] شود و
ابتدا اثرات [illegible] باشد که متقرح گردد و خشک [illegible] شود و اگر [illegible] واقع شود و آنچه از آن صدید آید آن را [illegible] گویند علاج
آن اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد قیفال و عرق باسلیق [illegible] بود و الا حجامت کنند از پس سر و تنقیه بدن به مطبوخ هلیله [illegible] و از
[illegible] احتراز نمایند و بادام [illegible] و [illegible] هر یک [illegible] درم بکوبند و [illegible] درم [illegible] سرخ [illegible] کنند و همه با هم بسایند و با [illegible]
سازند و در وقت حاجت با آب کاسنی و روغن گل بسایند و طلا کنند یا [illegible] و [illegible] و کلنار و [illegible] اقاقیا بکوبند و با خل خمر و روغن
گل طلا کنند و عروق و پوست انار و مرداسنگ و حنا [illegible] سفید بود و آنچه خشک باشد و بر آن [illegible] سفید بود و از ماده سودا باشد
[illegible] و کرم [illegible] و آن را [illegible] و اگر غلیظ و صلب شده [illegible] نزد باشد [illegible]
[illegible] و مرداسنگ با روغن گل و سرکه بسایند و طلا کنند یا فلدفیون با سرکه طلا کنند و نوعی از سعفه هست که آن را [illegible] گویند و آن
[illegible] باشد که در آن چیزی همچون شهد ظاهر شود علاج آن تنقیه بدن کنند و بر جای [illegible] عسل طلا کنند و نوع دیگر هست که از آن
[illegible] همچو [illegible] گوشت آید علاج او آنست که [illegible] بر آن نهند تا آنچه در آن باشد بیرون آید و گل ارمنی و [illegible] و مرداسنگ و روغن
گل و سرکه طلا کنند و نوع دیگر هست که در ابتدا سرخ باشد [illegible] علاج آن کاغذ سوخته و [illegible] سوخته و [illegible]
[illegible] درم [illegible] بکوبند و با خل خمر طلا کنند و [illegible] که [illegible] شود و گل ارمنی و کافور و زعفران با گلاب و خل خمر طلا کنند
ثولول بثره صغیر است که [illegible] صلب باشد و سبب حدوث آن خلطی غلیظ بود از بلغم یا سودا علاج آن تنقیه بدن کنند به مطبوخ
افتیمون یا [illegible] و [illegible] با سرکه طلا کنند و یا [illegible] با سرکه و آن را [illegible] قطع نکنند و اگر خواهند که قطع کنند
فلدفیون [illegible] بهند یا [illegible] و [illegible] و تخم حنظل [illegible] و نوشادر [illegible] آب [illegible] بسایند و با [illegible] طلا کنند
و نوعی هست که آن را [illegible] گویند و رنگ آن سرخ باشد و اکثر [illegible] ظاهر شود و آن را [illegible] آب [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] و کندش و [illegible] و بوره با سرکه طلا کنند بثره باشد که متقرح گردد و خشک [illegible] شود و از آن صدید آید علاج
آن تنقیه بدن کنند و از اکحل ارمنی و سرکه طلا کنند یا [illegible] و [illegible] و خردل [illegible] و [illegible] گویند و با عسل [illegible]
و سرکه طلا کنند [illegible] بثره خشن باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ آن سیاه باشد [illegible] بثره [illegible]
[illegible] باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظ کنند و [illegible] صمغ الو و صبر سرکه
روغن گل طلا کنند یا [illegible] و صمغ الو و کبریت با روغن زیت [illegible] مرهم سازند و بمالند [illegible]
[illegible] با سرکه طلا کنند و در ابتدا [illegible] صابون و روغن گندم مفید بود و چون مزمن شود [illegible]

۱۰۵

ده درهم ایرسا و کبریت زرد هر یک چهار درهم بخور و لیناب بزر هر یک شش درهم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از مولدات سودا و از اطعمه
غلیظه احتراز نمایند و گویند بهتر همین باشد که از اخلاط محترقه حادث شود و اگر در زرد بود علاج آن تنقیه بدن کنند و از اشیاء
حاره حریفه احتراز نمایند و هم بر بخار طلا کنند یا با مرهم شش تا از آن خون بیاید پس مرهم باشد که آن
و سوزش بود و آن از سودا و بلغم بالح و اخلاط محترقه حادث شود و بعضی خشک بود و اصناف نمایند و بعضی تر بود و از آن صدید آید
علاج آن فصد کنند و هر روز جلابی از عناب و سپستان و بنفشه و تخم کاسنی و تخم کاهو با نبات تناول کنند و غذا ماش و کدو
و شعیر با روغن بادام خورند و بعد از آن تمام مطبوخ هلیله یا سنا و بعد باشا منبد یا این مطبوخ صفت آن سنا چهار درهم پوست هلیله زرد
چهار درهم سعد ده درهم شاهتره و بسته بنفشه و نیلوفر هر یک سه درهم افتیمون الو سیاه و کیلی هر یک عدد و عناب
ده عدد و سپستان سی عدد بجوشانند و چون ثلث فرو گردد صاف شود و افتیمون کتان بسته در آن اندازند
پس صاف کنند و شربت ورد و سکنجبین کنند و یا ماء الجبن با هلیله زرد و اطریفل
مرض و شاهتره صفت آن هلیله سیاه و زرد و کابلی و تخم شاهتره صبر سقوطری
بریان کرده چهار درهم مقل بکوبند و با آب شاهتره حب سازند و بعد از تنقیه جرب را با دو طلا کنند و دوائی
کبریت هر یک چهار درهم هر یک ده درهم بکوبند و با سرکه طلا کنند نافع بود و اخضر مقتول و
کنند و با روغن گل و سرکه طلا کنند اخضر کبریت
حناء و سرکه طلا کنند و سوسن ۱۱۰
بشویند و بعد از آن صندل و گلاب بمالند و اگر جرب خشک باشد حمام کنند روغن بنفشه و کدو
کنند و بادام مرداسنگ هر یک درهم چهار درهم بکوبند و با روغن گل و خل خمر طلا کنند حکه اعضا بسبب
بخارات حاره و اخلاط حادث شود علاج آن فصد کنند و نقوع فواکه سکنجبین و نبات خورند
و روغن بنفشه و کدو بر اعضا بمالند و گلاب و خل خمر و آب و حنا بر اعضا بمالند
آب انار و نبات و سکنجبین و عرق گل و بید مشک خورند فواکه نقوع آن بود
و از ریاضت و آفتاب احتراز نمایند بجوشانند و موضع را بدان بشویند و صندل و ورق سوسن
بکوبند و بر آن بمالند یا مرداسنگ و کافور و گلاب بسایند و طلا کنند یا ورق گل و نوشادر بسایند
و بمالند چهار درهم بکوبند و با گلاب بسایند و بر آن بمالند
و اگر انگشتان سخت شود و فصد کنند و مطبوخ هلیله تنقیه نمایند و از اطعمه حریفه و شیرینی احتراز
کنند و در آب سرد نشینند و اگر وقت باشد گل ارمنی و مرداسنج و توتیا و حنا بکوبند و بر آن افشانند و اگر
الموضع متقرح شود سرکه و گلاب بشویند و زنگار بکوبند و بر آن افشانند یا با آب مورد طلا کنند یا
مرهم بمالند و اگر اسهال کنند و اگر بخارات باشد که تحت الجلد شود و علامت آن
بود و آب سفید بود و بول کند و کان مالیدن نافع بود و

وخشخاش بکوبند و با سرکه بمالند و مشائخ را بواسطه ضعف و تولد غم مالخ حادث شود علاج آن مداومت حمام و تدهین باشد

باب سوم در جراحات و قروح

جراحت تعریف الاشیاء باشد که لحم را حادث شود علاج او آنست که آزاد غبار و روغن و موی و امثال آن نگاه دارند که تا چیزی دران نفتد که مانع التحام شود و از اجنان به بندند که بیکدیگر متصل گردد و اگر متصل نشود و بساید و موضعش و اگر جراحت غائر باشد فتیله در وی مجلیه و مجففه استعمال نمایند تا نشل کند و صبر و از زرنب و مر و اذخر و مر و اسارون و توتیا و اگر درین جراحت بسیار باشد این ادویه باعسل بسرشند و استعمال کنند و مینه کهنه دران کنند تا از چرکها شود و انگاه در فروها و مرهمهای متبسه استعمال کنند مرهمی که کوشته بروباذکند از زرنب اسرب سوخته و مر و اسنگ سه درم بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم سازند فروخون سیاوشان از زرنب زعفران مشتاقی بکوبند و دران ریزند و جراحت مرکب آنست که با او کسر و رم و قطع عرق و عصب و الم و امثال آن باشد علاج آن مقدمات سابق باشد و مثل شربتی از تمرهندی یا ایارج مارین بانقوع خواکه و اگر با آن کسر استخوان باشد ضماد صبر استعمال کنند و اگر با ورم باشد حوالی آن باب کشنیز تر و رو باه تریک و سرکه طلا کنند و اگر گوشت فاسد شده باشد فلفل فنون استعمال کنند یا مرهم زنجار دران نهند جراحت عصب جراحتی که بر عصب واقع شود اگر بطول باشد اسلم بود علاج او آنست که از سواد و سرو آب سرد و خون دران نگاه دارند و آنرا بروغن زیت بمالند و به بندند تا دو سه روز نگذرد و از حدوث ورم ایمن شود و بعد ازان فرفیون و زیت و شمع مرهم سازند و به نهند و اگر متورم شده باشد قلقدیس مکدم زراج غدم تربال مس ده درم قند سه درم قشور کندر هشت درم زفت سی درم با کرطل هر که بیخته کنند و سی درم شمع بان ضم کنند و در یک شکن مرهم سازند و استعمال کنند و اگر بعد از ده بار روغن بنفشه و بیه مرغ و مغز ساق گاو بمالند و اگر بسبب جراحت عصب واقع شود و بجذبه افتاد و باغ رسد علاج او آنست که صوف را بزیت بمالایند و بران نهند و سه روز نگذارند تا از ورم ایمن شود و بعد ازان فروات استعمال کنند جراحات عروق جراحتی که بر شریان و ورید واقع شود علاجش آنست که حرقه بسرکه و کلاب بمالایند و جراحت آگنند و اطراف جراحت بمبردات موضعه طلا کنند و مازو بسوزانند و بخل نمر آتش از ما نشانند و بسایند و بر جراحت افشانند یا سنگ کم که آنرا بجنس گویند و غبار آسیا سفیده بیضه بیاشند و بشیم خرگوش بدان آلوده کنند و بران نهند و به بندند قروح بسبب جراحات و خراحات متقیحه حادث شود و چیزیکه از قرحه آید اگر تنگ بود از امساک بگویند و اگر غلیظ بود از اوسخ گویند علاج او آنست که اگر وسخ و قیح بسیار بود و تلیین طلبیت کنند بحسب غلظ و قوت و جثه از کثرت غذا و اطعمه مرطبه احتراز کنند و ادویه تحلیله مجففه مثل مر و اسنگ زر و چوب و ورق مهک پوست انار و گلنار و مرد بندر و مرهم استعمال کنند و اگر قرحه در اعضا صلب باشد و در آن صعب مرد کنند و خون سیاوشان استعمال کنند و مرهم مرد اسنج بکار دارند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدو رسانند تا صحو قرحه باشد که کهنه شود و اندمال نپذیرد و از اعضوی باشد و قعران فراخ بود و گوشت آن سفید و سخت باشد و ایمان از رطوبات زنان باشد علاج او آنست که پنبه کهنه بشراب تر کنند و بدو در اسفرجالا پیچند و دران کنند یا کلاب و خاکشیر بشویند و اگر سفید مفیته بشکافند و کوشته هاروی را جدا کنند یا هن یا دارو تا اکمال یا دواغ کنند

باب چهارم در کسر

قطع خرق مانند آن کسر تفرق اتصال بود که عظم را عارض شود و **علاج** آن اول آنست که قصد و تمیین طبیعت کنند و عظم را بحکم
بهبندند و اگر از بستن خارش پیدا شود و بکشایند و آب گرم بران ریزند و عصابه بسرکه و گلاب تر کنند و بران نهند و به بندند
و چون روز سوم روز دوم نباشد منقاشا و مرورد و کل ارمنی و اقاقیا بران طلا کنند و اضافه لزوجه مثل سریشم و بایه و تخم
مرغ خورند و اگر با کسر ریزی باشد مغذل و آب کشنیز و آب کاسنی طلا کنند و به بندند و اگر از ان خون آید کندر و مرو خون
سیاوشان کوبند و بران افشانند و اگر استخوان پاره شده از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر متصل بگوشت باشد
نیک بجای خود نهند و به بندند و معالجات جراحت بجا آرند **خلع** آنست که منفصل از جای خود بیرون آید علامت او آنست که منفصل
از جای خود بگردد و بجنبد که او را میسر بود نتواند کرد **علاج** او آنست که منفصل را بر فق باز بجای خود برند و بعد از ان تکمین و تجبیر
و از اله ورم کنند **وفق** آنست که منفصل از جای خود برود اما بیرون نیاید و میان مفاصل حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات توان
کرد و همین المیست که عارض عظم شود الی آنکه تفرق اتصال حادث شود **علاج** همه آنست که عضو را برفق بمالند و اگر از جای
سوده باشد بجای خود نهند و موضع را بمنقاشا و خصی بیچند و بمالند و تخم مرغ طلا کنند با روغن گل و مرو و سرو و بید و کل ارمنی و سماق و طین
و کل آبستن و عدس و اکسیر الملک طلا کنند و اگر ما آن میسر نباشد قصد کنند و منقاشا و گلنار و اقاقیا و فوفل با سفیدهٔ تخم مرغ
طلا کنند خشه **و سقطه** اگر با آن تفرق اتصال نباشد بابن و مرو و منقاشا و سعیر و امثال آن طلا کنند و اگر درد باشد فصد کنند و بندرم
بوسیاب گرم بخورند با روغن بابونج و لعاب مخلوم و لکسه بسر بگذارند و بخورند و اگر خرده و سقطه بسیار باشد شود و آنرا
فصد کنند و تمیین طبیعت کنند و سرکه و گلاب و روغن گل سر بمالند یا روغن و گلنار و پوست انار و سرکه و گلاب بخورند
و آب بنفشه و شکر عود طلا کنند و اگر بسینه و شکم واقع شود و ازان تخلف دم حادث شود قرص کهربا و قرص گلنار بارمنی و اقاقیا
با گلنار و کل آبستن و خون سیاوشان هر یک درمی بکوبند و مارا سبب تناول کنند و اگر بعضل واقع شود با بونه و اکلیل الملک و شب
و بطی بخورانند و آب و نفل آن استعمال کنند و اگر بعصب واقع شود در روغن بنفشه و زیت و نسرین و نارین بمالند و اگر ازان
الم و عصب حادث شود مقل و خلمی مرتک با زیت طلا کنند یا و اخلبون به نهند و اگر کسی انار یا زده باشند پوست گوسفند که
فی الحال پاره کرده باشند و هنوز گرم باشد بر موضع خرده نهند یا خرقه کتان بگلاب و آب سرد تر کنند و بران نهند و اعضا
آرام نیک دلک کنند **نشوب و نفل** اگر چنان موضعی رود از اکلبتین بیرون آرند و صبر و انزروت و کندر و مرو دران
کنند و اگر خارپا با کنبه و اعضا رود و بیرون نتوان آورد رزاوند مدحرج و اشق و کندر و بیخ فی و ملک بظم و زفت و زیخ
بفتح با شد با عسل طلا کنند **شج** جلد اگر بسبب طلاقا ستخوان چیزها برداشت و کشیدن پوست خراشیده شود و مفتد سلیخ کنند
خرقه بگلاب تر کنند و بران نهند و کل ارمنی و مرداسنگ با گلاب و روغن گل طلا کنند یا روغن گل طلا کنند و یا روغن گل بمالند
و مرو و کل سحق کنند و بران افشانند یا مرهم مرو بابونج و اسفیداج یا روغن گل و بنفشه با سفیدهٔ تخم مرغ و آبی که فورها نهند
و اگر بسبب ضربت عارض شده باشد اطلاق آنچنین شج صلاح شود روغن حناوران بمالند و اسفیداج و مرداسنگ و ورق بید
و کل و بنفشه بکوبند بران افشانند و شراب عناب و بنفشه تناول کنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند **حرق عضا**
عضو یکه بافتش بسوزد و علاجش آنست که در حال سفیده تخم مرغ بران ریزند و خرقه کتان بگلاب تر کنند و بران

اندازند و عدس بجوشانند و بسایند و بران طلا کنند یا گل ارمنی با سرکه و گلاب و با اسفیداج و مرداسنگ با سرکه بمالند و اگر
بسبب آب گرم و روغن گرم سوخته شود پیش از آنکه آبله کند [illegible] گرده خاکستر و گلاب سرد کنند و بر آن بپاشند و اگر
آبله کند مرهم اسفیداج یا بوره بمالند یا سپیده بیضه و اگر عضو [illegible] شود آب خیار [illegible]
تناول کنند و اغذیه حامضه [illegible] و اسفاناخ خورند [illegible] حجامت کنند و مرهم خل طلا کنند و اگر بسبب [illegible] آفتاب
سوخته شود مرهم خل [illegible] کافور بمالند. **شقاق اعضا و اطراف** اگر بسبب برودت سرما باشد چون [illegible] پوست سخت گردد
مسامها بسته شود و حرارت [illegible] و بخارات محتقن گرداند موجب شقاق اعضا باشد [illegible] اگر سرما برسد عضو متورم نشود اعضا را
[illegible] گرم گرداند [illegible] گرم [illegible]
[illegible] اگر عضو متورم گردد [illegible] بابونه [illegible] و اکلیل الملک [illegible]
و حلبه بجوشانند و عضو متورم را در آن نهند و اگر سیاه یا سبز شود نشتر عمیق بزنند و در آب گرم نهند تا خون از آن [illegible]
و بعد از آن گل ارمنی با سرکه و گلاب طلا کنند و بعد از [illegible] در آب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود [illegible]
انگشتهای [illegible] اطراف [illegible] روغن بجوشانند و بران نهند [illegible] تا آنچه متعفن شده باشد [illegible]
[illegible]
بزرگ شدن [illegible] انگشتان [illegible] فضلات و بخارات بود [illegible] **علاج** او آنست که [illegible]
تناول کنند [illegible] سلق بجوشانند و انگشتان [illegible] بابونه و اکلیل الملک [illegible] شراب
بجوشانند و ضماد کنند و اگر [illegible] انگشتان [illegible] نشتر زنند تا خون بیاید [illegible] بجوشانند و طلا کنند. **آکله** [illegible]
فساد که در اعضا ظاهر شود [illegible]
که رنگ عضو متغیر میشود [illegible]
[illegible] طلا کنند و فصد عروقی کنند که در مقابل آن عضو بود [illegible] و اگر [illegible]
ساکن شود [illegible]
سیاه شود [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] کنند و اگر [illegible] عضو [illegible] سالم ماند
۱۱۴ **فصل پنجم در جذام و امراض جلد** جذام علتی [illegible] صلی الله علیه و سلم فرموده [illegible]
من المجذوم کما تفر من الاسد و این مرض را داء الاسد نیز گویند و آن از غلبه کثرت خون و احتراق سودا
حادث شود و مزاج [illegible] شکل [illegible] اعضا [illegible] و باشد که [illegible]
و این علت چون مستحکم شود [illegible] این علت حرارت مفرط و سوء المزاج [illegible]
سودا [illegible] بود و علامات ابتداء جذام [illegible]
موی [illegible] **علاج** [illegible]

آن را ابتدا فصد رگ باسلیق و اکحل و رگ پس گوش بگشایند و خون بسیار بیرون کنند چنانچه بغشی انجامد و هر روز جلاب
از شیر خشت و تخم کاسنی و بالنگو هر یک یک درم تباشیر سفید هر یک یک درم تناول کنند و غذا نخود آب و ماش با شیره مغز بادام
اسفاناخ خورند و بعد از هضم تمام مطبوخ هلیله زرد و افتیمون یا مطبوخ غاریقون با ایارج و تخم حنظل ملین طبیعت کنند و بعد از تنقیه
کرات تنقیه کنند و بار دیگر بن شاه بیاشامند صفت آن هلیله سیاه و کابلی هر یک چهار درم غاریقون شش درم بسفایج
و افتیمون اسطوخودوس گاوزبان هر یک پنج درم نمک نفطی و لاجورد هر یک نیم درم بکوبند و سه درم از آن [illegible] بعد
[illegible] بکار برند با موم کنند و بالونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه بجوشانند و اندام بدان بشویند و روغن بنفشه و کدو و بادام بمالند
[illegible] و مرغ و مغز ساق گاو و شیر سفید بود و افشره هندبا و مثل گوشت بزغاله و مرغ و ماهی و شیر تازه خورند و بول
[illegible] قند و روغن بادام نیز مناسب است و تریاق فاروق و تریاق اربعه احیانا تناول کنند و گوشت افعی که در آن ا[illegible]
[illegible] مناسب باشد و [illegible]
[illegible] اما این علت [illegible] مستحکم شود علاج آن [illegible]
نوبت [illegible] این ادویه طلا کنند صفت آن کبریت [illegible] هر یک [illegible] ورق [illegible] هر یک بیست درم بکوبند
[illegible] کنند **اخرى** [illegible] سورنج هلیله سیاه [illegible] بکوبند و با سرکه طلا کنند [illegible] آن [illegible]
[illegible] **فصل** بهق سفید که در بدن پیدا شود [illegible] قوت [illegible] و غلبه بلغم و سوء المزاج بارد که آن
[illegible] آن باشد که در [illegible] بود و مو که بر آن رسته باشد گوشت آن هم سفید بود و [illegible]
[illegible] اگر [illegible] خون [illegible] سفید بیرون آید **علاج** آن هر روز جلاب از
[illegible] و بالنگو [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب با توابل خورند و بعد از هضم [illegible]
با این [illegible] صفت آن [illegible] مثقال ترنجبین [illegible] نیم [illegible] ایارج [illegible] تخم حنظل [illegible]
و [illegible] نفطی [illegible] حب النیل [illegible] بکوبند و با [illegible] و بعد از آنکه فرو برند [illegible]
[illegible] و بعد از تنقیه اطریفل [illegible] تناول کنند و [illegible]
[illegible] برکه طلا کنند [illegible] سیاه و سفید و سورنج و تخم [illegible]
و [illegible] ادویه [illegible] طلا [illegible] و تخم ترب و سیر [illegible] بکوبند و با [illegible] بر
طلا کنند و اگر [illegible] سفید [illegible] طلا کنند [illegible] و بعد از آن [illegible] انجدان [illegible]
[illegible] گوگرد [illegible] هر یک [illegible] و کبریت [illegible] هر یک [illegible]
طلا کنند **بهق** سفید [illegible] باشد [illegible] که طبیعت را دفع کند [illegible] زایل شود [illegible]
[illegible] نباشد [illegible] است [illegible] خون [illegible] سیاه [illegible]
آن [illegible] **علاج** آن هر روز [illegible] بالنگو [illegible] تناول کنند و بعد از هضم [illegible] طبیعت [illegible] غاریقون [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible] و بعد از آن تخم حنظل [illegible]

بر یک طلا کنند سفید بود و بهق اسود نشانها سیاه باشد که در بدن ظاهر شود و سبب صفرا محترقه و این مقدمه جذام باشد علامات

انست که چون آنرا بمالند چیزی مانند پوست از انجا جدا شود و رنگ آن مایل بحمرت بود علاج آن را ابتدا فصد کنند و تلیین

طبیعت بمطبوخ افتیمون موجب آن کنند و ایارج فیقرا ... کنند و پوست بیخ کبر و حب الخردل سیاه و شیطرج ... بسرکه

طلا کنند کلف نشانهای بود که بر روی افتد و مایل بسیاهی باشد از سبب او احتراق اخلاط بود علاج آن فصد باسلیق کنند و تلیین طبیعت

افتیمون و ... حب ایارج ... بعد از تنقیه تخم خربزه و ... کندش ... بکوبند و ... و بوره و فلفل ... با ... طلا کنند ...

و تخم ... کندش ... بکوبند و با سرکه یا ... و ... پوست ... بکوبند و با آب گرم طلا کنند و اگر ... شود

فلفل و ... و بوره ... با سرکه ... بکوبند با سرکه طلا کنند ... سیاه ... شوند

بشویند ... با سرکه طلا کنند جیلان آن ... جیلان ... سیاه باشند و ...

... سیاه بود که بر روی ... افتد ... سیاه ... باشد که ... شود و سبب ... محترق ...

بیرون آید ... علاج آن فصد و اسهال طبیعت بود و بعد از تنقیه ... طلا کنند و اگر ...

... زائل نشود ... تا که خون بیرون آید ... و سرکه ... طلا کنند ... باشد

... که ... ظاهر شود و سبب ... علاج آن فصد کنند و اسهال ... تلیین طبیعت بمطبوخ ...

و ... آنرا با آب گرم ... بشویند و اگر ... باشد ... طلا کنند ... با آب گرم ... بشویند و آب ... و ...

نمایند آثار قروح ... تخم ... استخوان ... و تخم خربزه ... طلا

کنند ... با سرکه ... طلا کنند ... و بعد از ... باشد ...

کنند ... با سرکه طلا کنند ... استخوان ... و ... طلا کنند و ...

خون ... و خون ... بیرون کنند ... طلا کنند ... و امثال آن ...

که زائل شود با آب گرم ... بوره ... و ملک العلم ... طلا کنند ... با آب گرم ... سرکه ... بشویند و باز ...

طلا کنند با بوره و کندش ... با سرکه طلا کنند ... خون از آن ... و ... و ملک العلم طلا

کنند ... موضع مجروح شود ... اگر پوست ... شود و ... ازان ...

پیدا شود و سبب ... آفتاب ... بسیار از دماغ یا ... باشد علاج آن ... کنند و ...

... و شیر ... بالند ... و ... طلا کنند و اگر ...

حمرت ... بود و سبب آن ... باشد علاج آن تنقیه دماغ کنند ... و امثال آن ...

کنند ... اگر پوست ... خشک شود از آن ... شود و سبب آن ... علاج آن ...

... بیخ ... تناول کنند ... و ... بادام ... اسهال ...

... آن ... و کابلی و سیاه ... هریک ...

... سیاه ... هریک ... باشد ... درم

۱۱۵

... ...

و بعد از تنقیه ترطیب بدن بکار برند و از کثرت استحمام و تدهین به روغن بنفشه و کدو و بیدمشک و سر ساق گاو کنند و از اغذیه غلیظه و مولدات سودا احتراز کنند و در بیماری [illegible] مال [illegible] به انجام رسد باب سیم در امراضی که تعلق به [illegible] از [illegible] داشته باشد که در موی [illegible] شود و بسبب بخارات که از سودا و بلغم یا سودا [illegible] شود علاج آن تنقیه بدن کنند

از اخلاط و بعد از تنقیه [illegible] سر آب چغندر سفید و برگ چقندر [illegible] و با قلا و [illegible] بشویند و [illegible] بورق [illegible] با [illegible] روغن گل [illegible] ماهی که با لسنا [illegible] گاو و طین [illegible] که طلا کنند و داء الثعلب علتی است که موی بریزد و اگر [illegible]

[illegible] سودا [illegible] و حدوث این [illegible] باشد که در [illegible] شعر استقرار یابد و غذا از [illegible] کند و این [illegible]

اگر دم محترق باشد علامت آن سرخی لون [illegible] و سرعت نبض [illegible] غلیظ [illegible] بود علاج آن فصد کنند و شراب عناب و آب [illegible]

تناول کنند و موضع را [illegible] بالند [illegible] عسل [illegible] طلا کنند و اگر از بلغم محترق بود

علامت آن [illegible] بلغم بود و علاج آن تنقیه [illegible] و [illegible] کنند و [illegible]

سکنجبین عسلی مفید بود و موضع را [illegible] و پوست فندق سوخته و پیاز [illegible] عسل و بادام تلخ و حب الغار طلا کنند و اگر از

[illegible] خوردن [illegible] موضع را [illegible] بالند [illegible] و فرفیون [illegible]

[illegible] سوخته [illegible] طلا کنند و اگر از ماده صفرا بود علامت آن صفرت موضع و [illegible]

[illegible] بود علاج آن [illegible] ساق و برگ بید و سبوس موضع را بشویند و تنقیه

[illegible] موضع [illegible] بالند [illegible] طلا

کنند [illegible] سوخته [illegible] بالند و اگر [illegible] طلا کنند [illegible]

بالند [illegible] علاج بود [illegible] روغن بنفشه [illegible] اگر [illegible] بسبب [illegible] مسام [illegible]

روغن [illegible] کنند [illegible] گاو [illegible] سوخته [illegible] سوخته بالند [illegible] سوخته [illegible] روغن [illegible] طلا

کنند انتشار شعر گاه باشد که [illegible] بسبب قلت غذا و نقصان بخارات [illegible] چنانکه در [illegible]

[illegible] امراض بود و علاج آن [illegible] اغذیه [illegible] الغذا بود و استحمام و [illegible] برگ [illegible]

[illegible] اگر بسبب ضیق مسام بود [illegible] علاج آن [illegible] کنند علاج

آن [illegible] استحمام [illegible] روغن بنفشه [illegible] کنند و بادام [illegible] سوخته [illegible] طلا کنند و اگر [illegible] مسام

[illegible] بود [illegible] انتشار بود و [illegible] کنند [illegible] شود علاج آن کثرت استحمام بود

[illegible] موضع [illegible] و بادام تلخ [illegible] و [illegible] گاو و بوره طلا کنند و از اغذیه [illegible]

احتراز کنند [illegible] اگر بسبب تحلل [illegible] مسام [illegible] زیرا که بخار [illegible] متفرق شود علاج آن

[illegible] روغن [illegible] آن باشد که مدتی [illegible] اگر آن [illegible]

بود علاج [illegible] و اگر [illegible] و علاج آن [illegible] باشد که [illegible] سفید شدن موی

ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل سال بود و اگر [illegible] سفید بود تنقیه بدن کنند [illegible]

۱۱۷

باب هفتم آنچه تعلق بزینت دارد و حفظ شعر

و هر هفته قی کنند و از اغذیه طبعی احتراز نمایند و فلایا ستربلد و گوشت بریشه و کبک و تیهو و کبوتر و کنجشک و گوشت ها شکار مفید بود و اسپانا اطریفل و هلیله مرتب تناول کنند اما چون تنقیه تمام حاصل شود و مضادات استعمال کنند چنانچه گذشت و تشحیم شعر اگر موی شکافته شود بسبب یبوست کثرت استحمام مفید بود و روغن بنفشه و کدو و لعاب بنگ و بیدانه و مرو و مشک طلا کنند و اگر افراط باشد تنقیه لازم

از سود ابیاید کرد **باب هفتم آنچه تعلق بزینت دارد و حفظ شعر** اگر خواهند که موی دراز شود و بوق نگیرد و کم نشود و در روغن مورد و روغن غار بمالند و مورد و کل سرخ و آمله بکویند و بر موی زنند و اگر موی کم باشد یا دیر برآید چسبانیدن وجنه انتخار و مغز بادام تلخ بسوزانند و در الموقع بمالند با غالیه یا پیه گرگ و خرس و شحم نیز سوخته بمالند و اگر خواهند که موی عانه و بغل برنیاید بخون سلحفات یا مغز و خایه موش چه طلا کنند یا افیون و بیخ و آب کاهو بمالند و اگر خواهند که بی استره موی بیستند ایک شبه آب نوره و زرنیخ خاکستر هر یک یک درم کل ختمی دو درم بکویند و باب گرم طلا کنند اما باید که پیش از آنکه طلا کنند بعد از آن مسح را بر روغن کل بمالند یا ایک یازده درم مرزنجوش سه درم بشیر خونیک سحق کنند و طلا کنند و بعد از آن باب با قلا بشویند و اگر خواهند که موی جهد شوند مرد اسنگ ده درم مازو آمله هر یک پنج درم و باب موی را طلا کنند یا جلبه و آمله هر یک پنجدرم بکوبند و باب موی را طلا کنند یا جلبه و ورق سرو و کل نارنج بکوبند و باب موی را بمالند و اگر خواهند که موی باریک شود باروجو و باقلا و تخم خربزه بشویند و اگر خواهند که موی سیاه شود و سمبر چهل درم و حنا پنجدرم بسایند و بروغن چرب کنند و باب گرم بسر شسته و رها کنند تا خمیر از او دور شود و بمالند و باداب آب موی بشویند اخر مثقال و کل با قلا سحق کنند و روغن بنفشه بر سر آن کنند و از آفتاب نهند و هر روز سه نوبت بسایند تا ده روز بگذرد و بعد از آن در موی بمالند و باداب آب موی بشویند اخر پنجدرم لادن در بست درم روغن موی را بمالند و شانه موی بگذارد پس مانین نرم بخوشانند و در موی بمالند اخر اهل هیار جوز و سقل هر دو بسایند و با روغن زیت در موی بمالند اخر خوبسر و در سرکه خیسانیده و دو از ده درم مازو در زیت خیسانیده و بر سر و ریش و دست پایها و اقاقیا و آمله هر یک شش درم مس سوخته پوست جوز تر هر یک ده درم بکوبند و آب بسر شسته و بمالند و اگر موی چنان باشد که دهنیت بنت آن دستار و کلاه را چرکین کند بقی عادت باید کرد و بعد از آن اطریفل تناول کنند و سر باب ورد و آب نمک و بوره بشویند یا سپوس و نوشادر و مورد و ملوط و جوز سر و در آب بجوشانند و سر بدان بشویند **حفظ البشره** اگر خواهند که روی پاک و سفید گردد و هر ماه او سنگ بیز با شراب سیب یا سرکه یا کلاب تناول کنند و گوشت بهی با سبک یا پیاز خورند و از غذیه غلیظه و حریفه احتراز نمایند و از با قلا و نخود و جو و ترمس و مغز بادام تلخ هر یک ده درم کتیرا پنجدرم بکوبند و بشیر بسر شسته و در روی بمالند یا بیخ نی و تخم خربزه و پوست عدس و اشنان و اندرون خیار کدو پرورده بکوبند و باب گوطلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی سرخ شود گوشت بره و شیر زن و بهیار و سیر و جوز و امثال آن خورند و استحمام کنند و روی را باب گرم بمالند و اسفیدباج رصاص و کلک بر روی بمالند **حفظ لون** اگر بسبب فساد مزاج طحال یا کبد باشد علامت آن ضعف این اعضا بود و علاج آن تقویت آن عضو بود و اگر بسبب غلبه فضلات بود بحسب برقان علاج آن گفته شد و اگر بسبب کثرت تناول چیزی که موجب فساد لون بود چنانچه از کثرت اکل بادنجان کثرت سواد لون حادث شود و از تناول افاویه صفرت لون و از آبها و اکل طین همچنین لون متغیر شود علاج او آنست که از استعمال چیزی که موجب آن تغیر است اجتناب نماید و اصلاح غذا و استعمال حمام کند و از ادویه مطیبه مثل تخم خربزه و مسوس و با قلا و نخود و تخم و اشنان و

مردی بالد و اگر بسبب کثرت سموم و جماع و مرض و شدت گرما بود اغذیه جید الکیموس کثیر الغذا تناول کنند مثل گوشت بره
و زرده تخم مرغ و ماهی تازه و نیم برشت تخم مرغ و انگور و انجیر رسیده و اطریفل و هلیله پرورده تناول کنند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند
عسل و [illegible] و آن [illegible] و آنچه مغابن [illegible] عرق [illegible] عفونت و [illegible] است و معین است بر [illegible]
اخلاط را چون حرکت جماع و تاخیر غسل جنابت و تناول [illegible] باشد در [illegible] بطلا هر [illegible] بگوید
و [illegible] چنانچه [illegible] باشد علاج او آنست که هر روز [illegible] از نبات و [illegible]
نبات با سکنجبین و عرق گل [illegible] بآب سرد تناول کنند [illegible] فواکه [illegible] آن [illegible] بود و از [illegible] و تعب [illegible]
احتراز نمایند و [illegible] و شب [illegible] را بدان [illegible] و صندل و ورق سوسن [illegible] بکوبند و بر آن [illegible]
مرداسنگ و [illegible] اندکی کافور با گلاب بسایند و طلا کنند با ورق گل و توتیا و سعد و سنبل [illegible] با توتیا [illegible] چهار درم
قرنفل یک درم بکوبند و بگلاب بسرشند و قرص سازند و در وقت حاجت پاره بسایند و در آن بمالند و [illegible] و زرد آلو [illegible]
خوردن کنند و اگر رایحه مغابن و انگشتان پا بسبب [illegible] متغیر شود و فصد باسلیق کنند و مطبوخ هلیله تنقیه کنند و از اطعمه حریفه [illegible]
احتراز نمایند و در آب سرد نشینند و اگر وقت [illegible] مقتضی بود گل ارمنی و مرداسنگ کلنار و توتیا [illegible] و پوست انار [illegible]
بکوبند و بر آن افشانند و اگر [illegible] متقرح شود بسبب [illegible] تیز [illegible] گلاب [illegible] و شب یمانی [illegible] بکوبند و بر آن [illegible]
یا سفیده [illegible] و طلا کنند یا مرهم [illegible] بمالند و اگر بوی سر ناخوش شود [illegible] و قرص [illegible] کنند و توتیا و ورق
[illegible] مرداسنگ [illegible] و کسیده [illegible] طلا کنند نافع بود و مقاله [illegible] در ذکر زهر
حیوانات زهردار و دفع مضرات آن مشتمل بر چهار باب باب اول در زهرها و علاج انواع زهرها [illegible]
[illegible] لازم است [illegible] تا از آن احتراز نمایند [illegible] باشد
از [illegible] باید که [illegible] از دست هر کس [illegible] و [illegible] تا [illegible] حاضر نشود [illegible]
حال [illegible] باشد و باید [illegible] و [illegible] و چیزی که بوی آن تیز باشد [illegible]
و کسی را که این توهم باشد [illegible] باشد [illegible] باید که [illegible]
[illegible] در میان گیاه [illegible]
[illegible] و در میان آب [illegible] مثل روغن و عسل و [illegible] و سرکه و شراب احتیاط کنند [illegible]
[illegible] زهر [illegible] کیفیت بود [illegible] یا [illegible] افیون
[illegible] و مرداسنگ آنچه [illegible] و دمار است [illegible] و کسی که زهر او [illegible] باید که [illegible] خواب نکند
[illegible] یا [illegible] و [illegible] کند که معلوم شود که چه زهر بوده تا علاج آن کنند [illegible]
[illegible] استدلال [illegible] و اگر [illegible] معلوم نشود و اگر در معده و امعا حرقت و لذع و التهاب و تشنگی [illegible]
[illegible] دلیل آنست که زهر [illegible] علاج آن قی کنند [illegible] و تنقیه فواکه و لعاب [illegible]
روغن بادام [illegible] و قرص کافور [illegible] که باشد [illegible] و خیار و کاهو و [illegible]

خورند و صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند تریاق و طین مختوم حب الغار و طین مختوم هر یک درمی ایرسا درمی بکوبند و بشیر
بسرشتند و مثقالی از آن خورند و این حقنه بکار دارند صفت آن حقنه و نیلوفر هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان
عدد سبوس گندم بکوبند هر یک کفی روغن بنفشه بیست درم و اگر خناقی به سبب آن و ثقل و جمود اعضا و لکنت زبان مخصوص شود بدانکه
زهر بارد بوده است علاج آن شراب کهنه با سیر و سداب بیاشامند و تریاق اربعه بیاشامند و دیطوس مثقالی بخورند یا فودنج
و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا و قسط و سداب هر یک درمی حلتیت چهار درم بکوبند و بعسل بسرشتند و مثقالی بخورند و از ادویه کشنده
سموم متاهیست که شکوفه باقلا و اهل و برنجاسف گوشت ... خشک کرده و سرگین و خرگوش و تخم شلغم و ریسا و ... و غبار
و دارچینی و مغز خرگوش و آب ترب سیب گل ارمنی بدانکه زهر با معده بود ... و مردارسنگ اسفیداج و ... و مرگ موش ...
و براده آهن ... و زاج و شب یمانی یا حصوا بود ... زرنیخ ... و ...
بود ... سنبل الطیب ... سقمونیا و بلادر ... و پوست ... و تربد ... سیاه ...
سیاه و افیون و بنج و جوز ماثل و شوکران ... کماه ... که گرفته معدنیات از آنجمله زرنیخ آنچه مصعد باشد
قاتل بود و از شرب آن درد شکم و امعا و اسهال و ثقل لسان حادث شود علاج او آنست که تخم شبت ... بجوشانند ...
بوره و عسل بیاشامند و تکرار کنند و اگر با آن ... باشد سفوف طین با روغن گل ... کرده بخورند اما ... کشته قاتل باشد اگر
درد شکم آرد علاج آن ... و شرب شراب کهنه باشد و اگر زیبق در گوش ... ریزند موجب ... و اختلاط عقل ...
او آنست که یک پای ... و سر ... روغن گرم ... گوش ... کنند ... اگر ...
میل از رصاص ... گوش کنند ...
زیبق ... علاجش ... مرداسنج ... ثقل ... معده و امعا و ورم ... حادث شود
علاج آن تخم کرفس و شبت هر یک ده درم بجوشانند ... و عسل ده درم ... بیاشامند و تکرار ... کنند ...
... و شهریاران ... هر کدام که باشد بخورند و غذا اسفیدباج ... گوشت ... علامت ...
اسهال طبیعت ... بول بود و ... زنگار ... باشد از شرب آن خناق و قولنج حادث شود و علاج آن ... ماء العسل ...
... تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد سقمونیا ... درم با شکر ده درم بیاشامند ... از شرب آن فواق
و سعال ... المعده و خشکی دهن ... و استرخاء اعصاب حادث شود و زبان سفید گردد و بول سیاه شود ... علاج آن
... قی کنند و ... سقمونیا با ماء العسل تناول کنند با تخم کرفس و انیسون را ... بجوشانند و بیاشامند با ... بخورند
و شراب بر سر آن بیاشامند اگر سفیداب ... زنجار و زرنیخ از خوردن آن پیچیدن شکم و قرحه امعا حادث شود ...
... معده و خشکی دهن ... اسهال دم و خناق و عسر ... حادث شود اگر ... بول ...
... علاج ... بزرگ و ... بجوشانند و با عسل بیاشامند و قی کنند و شیر و لعاب ... بزرگ ... خورند ...
چرب ... خورند براده آهن از خوردن آن وجع شکم ... خشکی دهن حادث شود و علاج آن ...
شیر و روغن خورند ... که ... اگر طبیعت بسته شود ... زاج و ...

119

حادث شود علاج آن با شرب شیر و سکنجبین و روغن بادام [illegible] از آنجمله تلیین بدترین آنهاست از شرب آن ورم
لب و زبان و دیوار دهن حادث شود علاج آن تخم شلغم بجوشانند و با روغن کهنه بیاشامند و مکرر قی کنند و بعد از آن تریاق
کبیر و مثرودیطوس خورند و فادزهر بیاشامند و آنچه [illegible] تریاق [illegible] کبریت قرون سنبل از شرب آن سواد زبان و اعراض
سرسام و بول الدم حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن قرص کافور با گلاب و دوغ بخورند و آب خیار و کدو با شیره [illegible] و لعاب
بهدانه با روغن بادام با برف سرد کنند و بخورند و ماست ترش نیز مفید بود فرسیون از آن اسهال مفرط و کرب و اضطراب
و لذع معده و فواق حادث شود علاج آن قی کنند و تناول روغن [illegible] و استعمال معالجات ادویه قرون سنبل نمود [illegible]
[illegible] بود که از آن شیر باشد همچون شیر انجیر و چون [illegible] از شیر ظاهر شود و از [illegible] مشهور است [illegible] شبرم و ماذریون
و [illegible] لاعیه [illegible] ورق [illegible] اگر [illegible] تناول کنند اسهال مفرط پیدا شود تدبیر آن
ابتدا به شرب شیر و روغن ممسکه کنند و بعد از آن [illegible] قرص طباشیر و قرص کهربا [illegible] گویند و ورم [illegible]
قاتل باشد و [illegible] قاتل باشد [illegible] ورم قاتل [illegible]
[illegible] تناول کنند [illegible] قاتل باشد [illegible] اسهال و ورم
و لذع احشا و فواق [illegible] حادث شود علاج او آنست که شیر [illegible] و روغن بسیار بخورند و اگر [illegible] تریاق کبیر [illegible] ۱۲۰
[illegible] تناول کنند [illegible] خربزه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] از آن موجب کرب [illegible] باشد علاج آن قی کنند و بعد از آن لعاب بهدانه [illegible]
با روغن گل تناول کنند [illegible] بجوشانند و بیاشامند [illegible] اگرچه بعضی مردم بخورند
[illegible] لیکن [illegible] از آن [illegible] معده و لذع امعا [illegible] حادث شود و گویند
فادزهر آن مغز جوز [illegible] علاج او آنست که [illegible] روغن [illegible] بعد از آن شیره [illegible] با روغن بادام خورند [illegible]
اسفاناخ و مغز بادام تناول کنند و روغن بنفشه [illegible] آب [illegible] کنند [illegible]
شرب آن موجب غثیان و خناق بود [illegible] سیاه موجب [illegible] سیاه [illegible] اسهال
و خناق و تشنج و خفقان [illegible] زبان [illegible] علاج [illegible] تناول [illegible]
در روغن و اسهال [illegible] علاج کنند [illegible] تناول مغزها [illegible] مثل مغز جوز و فندق و پسته
غثیان و غشی حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از آن تناول [illegible] افیون موجب سبات [illegible] فواق [illegible]
زبان و تاریکی چشم از آن حادث شود و ورم از آن قاتل باشد [illegible] با شراب خورند علاج آن قی کنند [illegible]
[illegible] با شراب [illegible] با شراب کهنه بخورند [illegible] روغن [illegible]
و اگر طبیعت بسته شود [illegible] اگر کنده شود زهر قاتل باشد و از آن اعراض سرسام حادث شود علاج
آن قی باشد و بعد از آن تناول حموضات مثل ترنج و لیمو و سرکه و دوغ [illegible] تناول [illegible]
[illegible] امعا و سعال حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن شراب بنفشه و خشخاش [illegible] لعاب بهدانه [illegible]

کنند چون زهر قاتل کمتر ریم از آن زهر قاتل باشد و اعراض آن دارد و بسیار سکر و حرمت عین عرق سر مالند علاج آن آنست باب
باب گرم و بوسه و روغن کنجد و بعد از آن شراب بسیار تناول کنند و روغن بنفشه و نارین بدن بمالند سیر و روح صنعم اعراض
او همچون اعراض خون زهر قاتل باشد علاج او انست که نگذارند که بخواب رود و دوستی سرش بر می کشد تا منبه شود و روغن کنجد و عسل
و نمک باب کرم بیاشامند تا قی کنند و روغن گل بر سر که در سر مالند شوکران از شرب آن خناق و برد اطراف و ثقل زبان
قاربی خبر عارض شود علاج آن قی کنند و شراب صرف با فلفل بیاشامند و سعیه و قرطاما و انجدان نیز با شراب بیاشامند و روغن
کاو با انتین تناول کنند و حکم با بروگندم بتصمید نمایند عنب الثعلب و ماه ترک سیاه موجب کبودت لون و حدت و خشکی زبان
و فوات وقی الدم و هیج بود علاج آن قی کنند و بعد از آن شیر خرما با شیر زنبا بیاشامند عسل و ابوالم نیز مفید بود و تخم دانه
نامرغ خورند کشنیز تر که بسیار بخورد او را دوار و سدر و اختلاط عقل و بحه صوت و غثیان و سکر و عشی حادث شود و قطونا
هر که بسیار بخورد نبض و قوت او ساقط شود و بدن سرد گردد و ضیق نفس و خناق و حدر و عشی حادث شود علاج سر دوق
بطیخ تر و شربت عسل و بوسه بعد از آن زرد و بیضه با فلفل و نمک و مرق مرغ فربه خورند و انسنتین و فلفل و ارجوانی با شراب مفید
بود کمأه انچه سیاه و طاوسی باشد و انچه آن کریهه بود قاتل باشد و اعراض آن خناق و ضیق نفس و تلوج و عشی و عرق
سرد بود علاج آن قی کنند با آب ترب و فوذنج و سکنجبین و بورق و بعد از آن شراب صرف یا انکامه بسیار بیاشامند و تریاق اربعه
وجوارش فلافلی و کمون با شراب خورند کمأه بغایت فشرده کنجد چون بغایت فشرده شود و سرد شده باشد از آن مضیه صادت شود
قاتل باشد علاج آن قی و تنقیه بعده باشد حیوانات در جمیع یکدیگر هم قاتل باشند و از آن جمله مثانه و درم تضیب عانه بجنبند
تشنج حادث شود و بول نیابد اگر آید خون باشد و گاه بود که هیچ و غثیان و اختلاط عقل نیز حادث شود علاج آن قی باشد و روغن
کنجد و اب گرم و بعد از آن شیر با بنفشه بهدانه و بنگوبات تورک با سکنه تناول کنند و بر قه های چرب در روغن بادام و بیه بطوره و روغن
بیضه و عسل بیفزایند بود و روغن گل با بیضه و تخم مرغ بزند و در اصل حکا بند و زغنه و حربا از تناول آن دوری جویند
شود و تدبیر آن قی با بنفشه بطبیخ شبت و روغن کنجد و استعمال معالجات و رایح ضفادع از اکل آن خناق و ماتی هیچ
و کبودت لون و دوار و حرقت حلق و اختلاط عقل و عشی و تشنج حادث شود علاج آن قی کنند با ب گرم و زیت و بعد از آن حمام
گرم سر و بدن و عرق کشند و بدن بروغن بنفشه و نارین و زنبق بمالند شوا مغموم چون گوشت بریان سیکنند با ماکه نمک بیاشامند
تا هوا بدان زنگ گرد پوشیده دارند از اکل آن هیضه و اسهال اختلاط عقل و سبات حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن
رب سیب و به با بین مخلوط بخورند و معالجات هیضه بجا آرند و دران و زاز جام و خواب احتراز نمایند سمک مار از خون
ماهی سر خصوص که در جانب ناک نهاده باشند تولج و ضیق نفس و عشی و عرق سرد حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از آن
تریاق اربعه و سنجبین و فلافلی و شراب صرف مفید باشد حمار اهلی از هر قاتل است معالجه دران مفید نفتد اما آنکه
متواتر کنند بشیر و روغن و آب گرم و بعد از آن تریاق کبیر و مثروی و بیطوس و فاذزهر و دوا المسک بخورند حمار اهلی زبر
پلنگ قاتل است اما اگر از شاول آن سنه ساعت بگذرد و امید بر توان داشت و اعراض آن قی کرافی و برقان بود و بعد از
و سبز و مینه شارب آن علاج آن قی متواتر باشد و بعد از آن طین مختوم بخورند بر حسب لغا بخورند نبیذ یا ابوسیت و صمغ عربی

و هر یک را بکوبند و بیزند و دو مثقال تناول کنند **مراره سگ آبی** مقدار عدسی قاتل باشد **علاج آن**
روغن گاو با دارچینی [illegible] و هر یک مثقالی [illegible] نیم مثقال بخورند **طرف ذنب ابل** [illegible]
داران غشی [illegible] حادث شود و **علاج آن** قی کنند و بعد از آن فندق و پسته تناول کنند **دم ثور** اگر کسی خون گاو تازه بخورد
او را خناق و غشی حادث گردد **علاج آن** حقنه و مسهل باید کرد و قی کردن [illegible] نشاید [illegible] در بسته شدن خون در
معده مفید باشد تناول [illegible] انجیر خام و تخم کرنب و حلتیت [illegible] و خاکستر چوب انجیر و شیر انجیر و فلفل و بیخ انجدان [illegible]
با سرکه و شیر [illegible] مفید بود **عرق دواب** از شرب عرق چارپایان خصوص اسب [illegible] و تورم [illegible] زبان و سیلان
منی از آن حادث شود و **علاج آن** قی کنند با آب گرم و روغن [illegible] و بعد از آن تریاق طین مختوم تناول کنند و شراب [illegible]
مفید بود **لبن فاسد** شیر که در معده پنیر شده باشد اگر کسی [illegible] و پیچیدن شکم گیرد **علاج آن** قی کنند و روغن [illegible]
گرم کرده [illegible] و اگر شیر در معده بسته شود و علامت آن غشی و عرق سرد و [illegible] بود **علاج آن** [illegible]
با سرکه کهنه [illegible] **باب دوم در گزیدن حشرات** اگر کسی را
چیزی بگزد [illegible] باید که بالای موضع گزیده را محکم ببندند [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بر آن موضع طلا کنند [illegible] و چلتیت نیز مفید بود [illegible]
[illegible] تناول کنند [illegible] ظاهر شود و اگر [illegible] آن است که کدام نوع بوده است استدلال کنند و با علاج
خاص آن باشد استعمال کنند چنانکه گفته میشود **لدغ حیات** مار انواع است و بدترین آن افعی باشد علامت گزیدن او
آن است که از موضع گزیدن خون [illegible] آید و بعد از خون صدید [illegible] ورم شود و رنگ [illegible] گردد و خشکی [illegible] و التهاب و عرق
سرد و تواتر نفس و غشی و رعشه و فواق و عسر بول حادث شود و **علاج او** آن است که [illegible] فراخ کنند و محجمه بر آن نهند
[illegible] بشراب [illegible] کنند و بعد از آن [illegible] روغن گل [illegible] کنند و در آن مبالغه نمایند و بعد از آن ادویه
[illegible] بر آن موضع نهند و اگر [illegible] بریان کرده [illegible] گرم [illegible]
موضع نهند مفید بود و اگر [illegible] تا دیگر اعضا سالم بماند و تریاق کبیر
[illegible] تناول کنند [illegible] با شراب کهنه بخورند و انیسون و تخم [illegible] و فلفل [illegible]
[illegible] با شراب تناول کنند و روغن [illegible]
[illegible] خشک شده مقدار سه درم و سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید که قطعاً بخواب نروند [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] شده باشد تریاقات استعمال کنند و اگر موضع خاص بسبب لدغ [illegible] شده باشد [illegible]
[illegible] اگر [illegible] بجای آن [illegible] فرو برند و ثقل آن بر موضع زخم نهند مفید افتد [illegible]
[illegible] و حلتیت با شراب [illegible] مفید بود و بول [illegible] **افعی** [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] بکوبند و با شراب [illegible] بخورند [illegible]

۱۳۲

مهره مار بر خود بیاویزند و بسایند و لیق کنند نافع باشد **لدغ عقارب** عقرب ماده بزرگتر بود و گزیدن آن بخت باشد از گزیدن عقرب خفقان و بستر خاریدن بر بودت اطراف حادث شود و کاهی احساس نکند و کاهی احساس کند **علاج** او آنست که بالای موضع ببندند و از اکمند و عقرب بکوبند و بران نهند باطلیت و سیر و عاقرقرحا با نغر فندق و بزرگ و کرنب و نمک و علک البطم بران طلا کنند و کوبند اگر موش ناضفع زنده بگیرند و بیم کنند و بران نهند مفید بود و انجیر خام و اقاقیا بزرگ و خطمی با کمک و عصاره سداب با در بوج و بیخ حنظل و عصاره حنظل نیز مفید بود و بیخ کبر و اسفیدین و زراوند و کاسنی بکوبند و بسبل ببرشند و بسبی او دو انگ و دیگران را چهار انگ بدهند یا انکه سبز و جوز هر یک ده درم سداب و حلیت و مر هر یک پانزده درم بکوبند و با انجیر بسرشند و سه درم بخورند و قرنا و حلیت و سعد با در بوج و بکنیج با شراب مفید بود و از ادویه مفتحه خمر کس و مسل استعمال نمایند و گفته اند اگر کسی را مس خورده باشد و او را عقرب بگزد و خلاص نیابد و اگر زنبور و با در بوج خورده باشد مضرت با و نرسد و گویند از عقرب هست که از اجاره میگویند و ان عقرب خرد باشد و دنبال بزمین کشد و زهر آن گرم باشد و ان در نواحی اهواز و خوزستان و عسکر بسیار باشد و چون کسی را بگزد بعد از یک و زیاد و روز اثر کند و از ان نادر خلاص یابد و اطبا انجا معالجه آن بفصد کنند و لی الحال شهر باشند و موضع را بمجمص کنند و حنبد بیدستر و فرفیون طلا کنند و حوالی آن را بگل آهک و سرکه طلا کنند و این تیاق دهند صفت آن کاسنی بزرکی خشک هر یک بر جنبطیانا نیم مثقال بکوبند و باب بسبب بسرشند و دو درم از ان با شراب سیب بدهند و اگر از ان نباشد حادث شود و شراب فواکه با فصد عرق زیر زبان کنند و باب کاسنی و بکنجبین غرغره کنند و غذا غوره و انار خورند و من مجربات الخضره البنوبه فی لدغ العقرب مخلصه و راب بجوشانند و موضع ملدوغ در آب نهند یا فادزهر حیوانی یا ماه فروین بعرق کاو و زبان بسایند و بران موضع نهند و شراب حاض بعرق گل با شربت بخورند و غذا انخوذ و تیاق و تریاق اربعه نیم مثقال فرو برند و قدری بران موضع بمالند نهش رتیلا و عنکبوت رتیلا نوعی از عنکبوت باشد و بزرگتر از عنکبوتهای سیاه باشد و زنبک دهن او دو شاخ باشد و بدان بگزد و او را اصناف هست بدترین آن مهیب باشد و آن شبیه است بپروانه و بعضی سرخ باشد و بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد و علاج گزیدن رتیلا آنست که موضع را بمکند و بحجام روند و آب گرم بران ریزند و موضع زخم را بدرونک و فاکسترچوب انجیر و افلیمیا و اک بتمیند کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند و این تیاق تناول کنند صفت آن فلفل سداب و ایرسا سا و زین عاقرقرحا و قوزیره کرمانی بوره ارمنی شیرپاره خرگوش دارچینی سعد حب بلسان سرو بان سنبل سماق خشخاش مستاکی بکوبند و با آب کبر بسرشند و دو درم تناول کنند و اگر از گزیدن عنکبوت ریاح و قراقر شکم و تشنج و ضعف و بروت اطراف و انتشار قضیب حادث شود و علاج او آنست که بحجام روند و عرق کشند و شونیز و سعد اب و سعد هر یک پنج درم با شراب صرف بخورند و نوعی از عنکبوت است که از عنکبوت بیگوهند سیاه و پاهای کوتاه بود و از گزیدن آن حکه موضع و سیاه شدن آن و حمی مطبقه حادث شود و زهر او حاد بود و بخلاف دیگر عنکبوت علاج آن فصد کنند و اگر ممکن نباشد خیار بکوبند و بیاب خیار بکوبند و تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا لقوع فواکه و اگر الموضع منقرح شود قدری قرحه کنند و اگر منتفخ شود با هن حمار کنند و

دیگر سیست که او را [illegible] گویند و آن عنکبوتی سفید بود که بر وی نقطه‌ها سیاه باشد و دست و پای او [illegible] کوتاه باشد [illegible]
و از گزیدن آن حکاکت حادث شود و [illegible] کل طلا کنند [illegible] و سرکه [illegible] نوعی [illegible] است که
[illegible] و از گزیدن آن [illegible] حادث شود علاج [illegible] آن همچون علاج [illegible] رتیلا
باشد قملة النسر [illegible] است [illegible] و از گزیدن آن [illegible] حادث شود علاج آن [illegible]
تناول کنند [illegible] شیره تخم [illegible] و آب کاهو و کاسنی [illegible] باشند [illegible]
کاهو و کاسنی و صندل [illegible] طلا کنند. رتیلا [illegible] انواع است بعضی بزرگ و سر او سیاه باشد و بعضی [illegible]
[illegible] باشد علاج گزیدن [illegible] آنست که موضع [illegible]
[illegible] تناول کنند و آب [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible] با سرکه [illegible] و گل [illegible]
طلا کنند و گزیدن [illegible] عصا [illegible]
[illegible] آنست که [illegible]
[illegible] موضع [illegible] کنند [illegible]
[illegible] سیاه باشد [illegible]
باشد [illegible] علاج او آنست که [illegible]
[illegible] علاج او همچون علاج گزیدن مار باشد [illegible]
[illegible] و از گزیدن او [illegible]
[illegible] علاج او آنست که موضع [illegible]
[illegible] و گوشت [illegible]
[illegible] الاربعة والاربعین [illegible] باشد [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] علاج او آنست که [illegible] بر موضع نهند [illegible]
[illegible] علاج آن چون علاج [illegible] باشد اما [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] استعمال کنند والله اعلم بالصواب باب سوم در گزیدن
[illegible] علاج او آنست که [illegible]
[illegible] و سرکه طلا کنند [illegible]
[illegible] و گزیدن [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]

۱۲۴

و قوتبال بس و شمع و زیت بمالند عصفر بورا و لاجیاز و خاکستر رز و باوام تلخ و سرکه طلا کنند و مرد اسنگ و نمک
و بیخ رازیانه و عسل بران نهند عصفر گرگ و سگ را نموضع سرکه بمالند و بوره آرنی با سرکه طلا کنند با پیاز و نمک سدآب و باوام
تلخ و با قلا بکوبند و با عسل طلا کنند یا ورق خیار و فودنه با سرکه نمک با شراب با الکامه بدان نهند عصفر کلب گلک سگ بوآ
باشد و از گردیدن آن و سواس و انکار فاسد و اختلاط عقل و فواق و دشنگی و خشکی زبان و تشنج اصابع حادث شود و از مردم و جاهای
روشن گریزند و اعضای خصوصی درخ شود و در وی تقرح پیدا شود و از بگیرد و از تشنگی فریاد کند و چون آب به بیند تر سد
و دور شود و باشد که آواز سگ کند و خواهد که مردم را بگزد و هر چه به بیند تصور سگ کند حتی که اگر خود را در آینه بیند پندارد
که سگ ست و باشد که سنی از الیشان روان شود و اکثر تشنج ذکر و عرق سرد و عشی حادث شود و لیل موت باشد چون عشی را بگزد
کسی از نصف اش آب طعام بخورد و این جالات حادث شود و بعضی از این عوارض بعد از بیست روز و بعضی از بعد از شباه
حادث شود و بعد از هفت سال نیز گفته اند و سگ را خریف و ربیع دیوانه شود و علامت سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد
و طعام و شراب نخورد و از آب گریزد و چشم او سرخ بود و کوشها او بخته و زبان بر افتاده و از دهن او کف آید و دنبه
او بر آمده و کج شده باشد و بعضی باشد و از آب تبر سد و باشد که چون آب به بیند از ترس بمیرد و چون ستور راه رود و آواز
گرفته باشد و چون شخصی را به بیند حمله کند و سگان آن را بگزند و کلب را حالی بچون جذام حادث شود و گرگ دستغال و روباه و آهو
نیز دیوانه شوند و کسی که گرگ بگزد باید که نیک تحقیق کند که این سگ دیوانه بوده یا نه و تجربه بدان کنند که پاره نان بجوی
که از آن موضع امید بیابد لا بسند و بپیش سگان اندازند اگر بخورد بمیرد سگ دیوانه بوده است یا نه و علاج بموط و جوز نکو بسند و بشیر آن
موضع نهند و بپیش مرغ اندازند اگر بخورد و بمیرد سگ دیوانه بوده است علاج او آنست که جراحت را بگذارند که تخم نشود
بخلاف جراحتی که از گزیدن کلبی حادث شود که دیوانه نباشد و باید که سر جراحت باز کنند و تجمیه کرده مص کنند تا خون بسیار
بیاید و ادویه محرقه و مقرحه مثل حنظل و جاوشیر و جوز و فلفل فیون و نمک و لول آهن یا خاکستر رز و نمک و پیاز و جیر جیر بسر که
بران نهند و با نمک و زنگار هر یک سه درم و روغن شادنه و دودم قلقدیس هشت درم اسقیل بران کرده شاز ده درم سدآب
چهار درم نحاس سوخته چهار درم بکوبند و با پیاز منحل و سرکه بسرشند و طلا کنند یا داغ کنند و این تدبیر ها در ابتدا باید کرد و
تا جذب هم بکنند بنجاح یا چون هفته بگذرد و تشنگی بدن بطبخ بلیله و مطبوخ افتیمون کنند و این حب نیز مفید بود و صفت آن اینها
چندرم بلیله کابلی هفتدرم افتیمون مشقا و نیم نمک هندی چندرم غاریقون سیدرم اسفیداج و زجار از هر یک مشقالی بکوبند
و با آب مالنگو بسرشند و دو مثقال از آن سرشته باشد آخر بلیله کابلی دو مثقال غاریقون مثقال و نیم افتیمون هفت
مثقال نمک هندی نیم مثقال اسفیداج یک مثقال حجر ارمنی نیم مثقال حب سازند شربتی دو مثقال باشد و ما اجمن نیز افتیمون
مفید بود و غذا با چرب و کوشت مرغ و کبک و دراج فربه خورند و شیر و شراب کهنه با شناسند و آبی که خورند باید که چند
نوبت آهن سرخ گردانیده و بران اندازند و باید که جلیق کنند تا آب بخورد و الا بیم هلاک باشد و گویند اگر از پوست گفتار
و سگ دیوانه آب خورند نافع بود یا آنا که از زر خالص ساخته باشد یا از چوب یا از پوست و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع بمالند
گزیده نهند یا بریان کنند و بخورند بقیاس مفید بود و جنطیانا و خشخاش و خشخاش و جلنبت و طین مختوم با شراب بخورد و ضماد

بسازند و دیگر تا یکسیر روغن را بیک جوش آورند و از آتش بردارند و سرد شود و از سر او حمام اجتناب نمایند **صفت دواء السرطان** سرطان ماهی
زنده و پرگ مسی بهند و بهاون آتش کنند تا بسوزد و درم از آن با دو درم خنطیانا و پنجدرم کندر بکوبند و در روز اول استعمال
و در روز دوم دو مثقال و در روز سوم سه مثقال با روغن بخورند و دواء الذاریح نیز مفید بود **صفت** ان فذاریح
بزرگ سر و قدم جدا کرده یکمثقال عدس مقشر یکمثقال زعفران سنبل فربفل از هر یک پنجدرم بکوبند و باب بسرشند و قرص
سازند و یکدرم از آن با آب گرم بخورند و از سرما و حمام احتراز نمایند **عض متساح و سک آبی و ماهی سیاه** موضع گزیدن
آن مزاج بسبل بریده آنرا طلا کنند و یک سر که دران بالند و بعد از انکه پاک شود پیه مرغابی و پیه مرغ و پیه گاو کوهی نهند و
اگر پیه متساح بدست ایدهر نهند و تا علاج او بجون علاج عض کلب و کلب غیر کلب و **عض سنور** اگر از کندن گربه و حیوانات
شود و بیارد پونه با شونیز و کنجد نهاد سازند و به بندند نافع بود **عض اسو** اگر کسی از اسو بگزد سیر و سیار بجوشانند و نهاد کنند
یا کرسنه و انجیر خام نهاد سازند و شراب صرف بیاشامند و اگر پوست بکنند و بران موضع نهند و جبر را ساکن کند **تا چهارم**
و موضع هوام و طوارق حشرات و بهائم اگر سیر و فورند و بهکشت و در خانه و در یک مقدار نهند هوام بگریزد و تجربه یافته و ذانار و بیخ
بهک و قسه و فوه و سفل و سکبینج و حلیت و حب النار و شنه و قرون و افلافل و حوافر حیوانات همین خاصیت دارد و نگهدارشن بقلق
و طاوس و مرغابی و خارپشت و گاو و کوهی گویند کوهی را اگر سوگرده در خانها مفید بود و اگر کسی را لقوه گیرد ان آلوده کنند و گرد
مرتبه بگرداند بیم گزندیدن نبود و یک شاید و اگر چراغی و در از مرقده بنهند حشرات نزدیک چراغ کرده بمیرند **طرد عقارب** از خانه
از دود و گردن سیاه گاو کوهی و سم بز و موی آدمی و سکبینج و قرنفل نارا ن بگرند و اگر موضع را باب نوشادر و حذوال
زنند مار بمیرد و آب دهن گرده را خصوص گر نوشادر و دهن گرد و چون دهن را اندازند فی الحال بمیرد و مار نزدیک نیاید و نگردد
طرد عقارب از خانه گاو کوهی و آب تبا در دو عقرب بگریزد و دود و کردن اعقرب و کبریت و سم خر و زنجبیل و پیه بز
بر روغن گاو و آب خلنجبین خانه را بکنند جامیت دارد اگر میعه زنجبیل و لیشک کوبیده و پیه گاو بهم بیامیزند در سوراخ عقرب
بدان دود کنند عقرب بیرون آید و اگر نیم ترب پاره کنند و بر در سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید **طرد زنبور اغنیث** اگر
حنظل و سداب بکوبند و در خانه بریزند کبک بگریزد و اگر خربق با مش خارپشت بالا یند با طبخ خرنوب و دم بلیس در خانه
کنند کبک بران جمع شوند و از کرم و ورق خرزهره کبک بگریزد **طرد لشه** اگر بچوب و در ق سرو و برگ جوز و سوسنبر
مورد و سرگین گاو و کبریت و حبل و رد کنند لشه بگریزد و اگر افتیمون و حبل و شونیز بکوبند و خانه بریزند همچنین بود و اگر
بدن بر روغن تبا بند لشه بران نشیند **طرد حل** موضعه از مقناطیس و زفت و حلیت و زهرگاو و دود و کبریت و انطاران
بگریزد **طرد دباب** اگر زنجبیل و شیر گاو حل کنند و به نهند تا مس بخورد و بمیرد و اگر زنجبیل و انطاران بسوزند و بکنند همچنین از بوی کندن بگریزد
زنبور اگر سیر و کبریت دود کنند زنبور بگریزد و اگر مدن با خطمی و حبارا و زیت با ابند زنبور بران نشیند **طرد**
ارضه اگر برهند و کلنگ و کشنیز خشک و فوه بسوزانند زنبور بگریزد و اگر بوی خیار و دود کنند و بدنش بمالند بگریزد و اگر آب
و فوه و بوست بیخ در میان جامه بریزند موش در ان نیفتد **طرد و قتل موش** اگر دانگ خربق و برزالبنج و بیخ
کرنب و بصل الفار و مرگ موش و نشاسته آهن و زعفران هر کدام که باشد در جیز کنند که موش بخورد و بمیرد و اگر موش نان در

خانه به کشند یا پوست بکشند یا گوش و دم ببرند و رها کنند و دیگر موشان گیرند طرد و راسو از آن سداب را سوگیرد

طرد بهام و قتل ان ورق از او درخت و خرزهره جمع بهم را بکشد و اگر سگ و گرگ و خوک مخربن سیاه بخورند بمیرند

خانق الثعلب گیاهی بود که بهنگ ماند بکشد و خانق الذیب گیاهی ست که گرگ را بکشد و بادام تلخ و خرزهره و راه را بکشد

و گرگ از جایی که عضل باشد بگریزد و از انجا نفرت گیرد **والله اعلم فن دوم در ادویه و اغذیه اشتمل بر مقالات**

مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده و اغذیه مشتمل بر هفت باب باب اول در طبایع ادویه و تاثیر ان و انکه هر چیزی

که از او بدن تاثیر از کیفیات باشد چون در بدن شود از حرارت غریزی او منبعث گردد و اگر در بدن تاثیری نماید و از کیفیت

که بدن را حاصل شود و بکند آن چیز را معتدل گویند و اگر در کیفیتی زیاده تاثیر کند اگر ان تاثیر محسوس نشود و ان کیفیت در درجه

اول ست و اگر محسوس شود اما مضر نباشد در درجه ثانیه بود و اگر مضرت رساند لیکن مهلک نباشد ان کیفیت در درجه ثالث

و اگر اضرار ان مهلک رسد در رجه رابعه بود چنانچه ادویه سمیه و باید دانست که تاثیر دو اشاید که در خارج باشد و در داخل

نه چنین باید که تاثیر ان مقرح ست و اکل ان لیکن بر این چنین باشد اما که اکل ان قاتل بود و تاثیر ان نه شاید که

تاثیر حاصل شود و اما تاثیر داخل او بود چنانچه گفتیم که در داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج تحلیل و بدانکه بعضی ادویه قوتی

مختلفه باشد و شاید که ان قوت او چنان مستحکم باشد که اتش از تحلیل نبرد چنین دانند که اتش از تحلیل برد اما

به طبخ تحلیل نرود چنانچه بابونه که در قوت قابضه و محلله هست و به طبخ تحلیل نرود و همچنان نزائل نشود و شاید که طبخ از تحلیل برد

لیکن تبخیر نزائل نشود و همچنین عدس که بطبخ قوت محلله او تحلیل نرود و قوت قابضه باقی ماند و شاید که قوت او چنان ضعیف بود که تبخیر نزائل

شود و همچنین کاسنی که منفتح و مبرد ست و شستن قوت تفتیح و تلطیف او تحلیل نرود و تبرید باقی ماند چون ادویه مفرده بسیار و معرفت

کیفیت و خاصیت از اقوی فنون ست ذکر ان بطول انجامد ذکر بعضی ادویه که احتیاج به استعمال ان بیشتر ست کفایت

می نماید **ادویه که در رجه اول از حرارت مشترک اند** بابونه و شنبلید فندق اسفند مقل یوست ترنج خود روی و قاقلا اسطوخودوس

اشنه گرسنه بذرکتان لاون شاهتره و انچه در رجه دوم از و مشترک اند بوره از حریر یاسمین اطفار الطیب بعد هزار شان حلبه

و سپیدین کندر سایخه نام صبر عنبر جندبیدستر و انچه در رجه سوم از و مشترک اند اسقیل شونیز سنجاب سپیدار زنانه

قنه راسن شیم حسان فلفل عنزروته فلفل سعتر قرفا مازریون شنگرف اشخان سک ساران تخم اسل کرویا مازو بنفشه

سرو سنبل زنباد افتیمون کاوس روی وفا تنگ حلاذ زرد زنجبیل کبر زعفران کزبره بلکشت جندبیدستر دیج دارچینی دارفلفل ساذج

حنطیانا و روغن سقمونیا و انچه در رجه چهارم از و مشترک اند محروق کندش و بیخ مامیران فلفل خربق سداب ی ادویه که در رجه اول از

بزوت مشترک اند ملیله ابلوط خیارشنبر ملیله اتمد اصل اسفاناخ بسفتهٔ کلنج و انچه در رجه دوم از و مشترک اند گلنار زرشک زرد لو

بنگ و سان اصل معالاخوین حاصل امرود و انچه در رجه سوم از و مشترک اند کاهو کشنیز حاصل خرفه کرفس عروق کاه مازو مصطکی کافور و انچه

در رجه چهارم از و مشترک اند عوزنا تل بنگ سیاه ادویه که در رجه اول از ریوت مشترک اند الوخ خود اسفاناخ کاوزبان بنفشه خیار شنبر

و انچه در رجه دوم از ریوت مشترک اند تخم خبین تورک خشخاش بنگ بزر و الو و غاز و انچه در رجه سوم از و مشترک اند کاهو بنفشه ادویه که در

رجه اول از بیخ مشترک اند اذخر فندق حلبه عنزروت انچه بابونه بیخ الخطمی اسفندیر سیاه شان و انچه در رجه چهارم از و مشترک اند

حاشا کما در یوس صندل کلنار حامض کندر سوس کلسنج زنجبیل وارفلفل نیم ارجشان و مویز جعده حب لبان ارسیا
دم الاخوین یا سارون و بورهٔ اثمد انیسون بنجاسف لسد بجکفت اخوان حنظیانا. انجره حب لبان بلیله اهلیله استیل انتیمون انجبه
در درجه سوم از و مشترک اند اهل سقمونیا سیر شونیز اقاقیا راسن انیسون قرنفل افتیمون بلوط جعده بید ستر وارچینی مقطع عود
صبر قرطاسا مر زرنباد حاشا زیره نارنج خشک فوه نرگس زراوند مازو فراسیون فاخشک ساق نرگس زنباد حاشا زیره نانخواه سعد کرنب مرزنجوش
کرنب کرفس مشکطرا شیح و انچه در درجه چهارم از و مشترک اند اهن کندش مویز حامیران خرزل فلفل سداب مسهلات
صفرا اهلیله سنا و تمر هندی تربد بنفشه افسنتین سقمونیا لبلاب اجاص شاهتره صبر کلسنج شیرخشت مسهلات ملغم تخم خطمی
قنطوریون اصغر بزرالبنج خارلیقون حب النیل تربد بسفایج حلیل مسهلات سودا اهلیله کابلی و سیاه مالکنگو افتیمون اسطوخودوس
خجلان زوفا بسفایج خارلیقون کشوث حب النیل سنا اله مقیات تخم ترنجبن برگ آن کندش کنکر زرد خربق مویز تخم شبت
پوست تخم جویر تخم خربزه تمک هندبا مویز آب کدو ماء الاصل تخم نارنج بزرالبنج مفتحات ادویه که سده بگشاید
نرمس افوخر شاهتره خارلیقون زراوند انیسون قنطوریون افسنتین حنظل قرطاسا اسطوخودوس عود فاویا افتیمون حنظیانا مرارسیون
نیره کرانی ارسا نانخواه حاماهیون واراجینی زعفران نرگس کرفس کبابه کرسنه حاشا کشوث حلیل ملطفات ادویه که
تلطیف و تقطیع اخلاط غلیظ نماید اهل سقیل حامض سرکه اسطوخودوس حب لبان انجوان انجره بورهٔ جعده بید ستر خرزل
قرطم سیر انوخر خشک بابونه وارچینی جعده مویز زوفا خشک مقطع سعتر قرطاسا فوه نرگس حاشا حرمل کبار کبابه
مشکطرا شیح ارسا خام سداب نانخواه سکنجبین عاقرقرحا مدرات ادویه که ادرار بول معین کند اهل انجوان نرگس سیر
انیسون زراوند انیسون قنطوریون بنجاسف قرطاسا بابونه مقطع کبابه پرسیاوشان جعده بید ستر فراسیون عود فاویا
حنظیانا نانخواه بابونه مقطع جاوشیر تخم کدو انزروت جعده سداب سعد جعده خام روفا خشک مشکطرا شیح کرفس مرزنجوش کبابه
حبة الخضرا مقیات ادویه که حصات ادرار زراوند بهاروند بنجاسف تخم الو تخم خربزه خشک سیاوشان نخود سیاهجر الیهود
بادام تخم سعد سکنجبین زراوند آقاقیا ملطفات ادویه که طبیعت را به بلغم بوطه مویز لسد بابونه فلاجوزه سرو مویز کاوس افخر تخم کل نرگس عنبر
کندر دوم الاخوین عود نخود ورق زراوند طباشیر سقطری کهربا طین مختوم شاهسفرم بارتنگ بزرالبنج محللات ادویه که غلظ
و حصات را تحلیل برد کبار دریوس کبر حاشا زراوند اکلیل الملک مویز خربزه هزارجشان جعده جاوشیر اشق پرسیاوشان
استیل بابونه رواسن مرکب بزنجبیل افسنتین حنظل قرطاسا اسطوخودوس حب النیل بزرالبنج بسفایج اکلیل الملک بزرکتان افتیمون اسطوخودوس
مرزنجوش فوه نخود ملینات ادویه که طبیعت را نرم کند اصطرک بزرک راتنج مغل سعد دغن خروع و بنه پیه بلابیمویز مغز
سداب کاوس گوسفند زوت تخم بلغم منضجات ادویه که اورام و حصات را نضج دهد اکلیل الملک بزرکتان زعفران ارسا کبابه صبر
بلیله لاون مرمیه انجیر موم خطمی مرتک منشیات ادویه که نفخ و ریح را بشکند و تحلیل رود انیسون افتیمون بسباسه بخشش
جاوشیر تخم کدو تحلیل زراوند زیره مازو نانخواه کندر زرنباد کرفس کرویا اسد ابصر سعتر سعد فاغل قرطاسا مقرحات ادویه که
عضو را ریش کند و نبود اندمال تخم خربزه خربزه انبان توتیا سرگین کبوتر انگ مقطع سفیداده فرفیون صابون
سعد اسا فوه نرگس راسن قنطوریون بنجاسف قرطاسا مرارسیون ملینات ادویه که تسکین و تسخین کند افیون بیه بلابتورک سفیده تخم خربزه خربزه کشتا

... ادویه که ... کند و خواب آرد کاهو شبت ... زعفران ... افیون ... و شقایق ...

... ادویه که کرم شکم و کرم بکشد ... ترمس ... خشک ...

... ادویه که منع رعاف و نفث و اسهال دم کند ... بارتنگ ... بلوط ...

گلنار دم الاخوین تخم گل حضض گل ارمنی کهربا کافور کندر لسان الحمل ... طین ...

ریوند ... کشنیز ... ادویه که قروح را مدمل کند گلنار ... صمغ ... بلوط

دم الاخوین زفت زراوند لسان الحمل ... طین مختوم ادویه که قروح و جراحات ...

... ادویه که گوشت زیاده از قروح زائل کند زنگار ...

زاج ... ادویه که قروح را خشک کند ...

... ادویه قلبیه مقویات دل مفرحات بود یاقوت کهربا لولو لاجورد کافور گاوزبان ... کشنیز ...

طین مختوم ... زعفران ... ترنج ... شقاقل ...

دارچینی فستق ... عنبر عود ... سنبل سعد ... نانخواه ...

... ادویه که مقوی معده باشند پوست ترنج ...

... قرنفل ... ادویه

١٢٩ مقوی کبد ... ادویه ...

... باقلا نخود لوبیا ... شقاقل ...

... باب دوم در حبوب گندم گرم و ترست در درجه اول ... نان ...

... غذا تمام ... گندم ... غذا ... گوار ...

... جو سرد و خشک ست در درجه اول ... غذا اکثر از گندم ...

... خشک در درجه اول ... حرارت ... و غذا لطیف ...

... و ... کاورس و ذرت بارد یابس ست غذا اندک ... قابض ...

عدس بارد یابس ست ... سودا آرد ... قابض ...

... باقلا بارد یابس بود غذا اندک ... امراض سینه را مفید بود ...

... نخود ... غذا بسیار ... تقویت باه ...

... لوبیا قریب ...

بارد رطب ست ... گرم ...

... [illegible]

رطب است سعال و خشونت حلق و نزله و سهر و ضعف باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد مجفف بود و سستی آرد و فربه گرداند حار و رطب
است نزله و سعال را مفید بود و قوت باه بدهد شهدانه حار و یابس است مجفف و مصدع بود و شهوت جماع ضعیف کند و سیلان البول
را مفید بود و مصلح آن شیرینی باشد قرطم خسک دانه حار و یابس است مسهل بلغم باشد و بادها بشکند تخم ریحان حار و یابس است
مصدع و مقوی قلب بود و اندر غذاها بکار دارند باب سیوم در لحوم و البان بهترین گوشتها گوشت گوسفند است و بعضی بهتر از حمل بود
فربه از لاغر و اسپیدیه آراند کی موی ... گردانده بهاء معروف و گوشت گوسفند حار و رطب است و گوشت بره را رطوبت بیش بود
و گوشت بز حرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت بزغاله معتدل تر باشد و گوشت بز سرد و خشک باشد و بهترین بزغاله یکساله بود
و گوشت کبش ... باشد و گوشت گاو سرد و خشک باشد و غلیظ بود و گوشت گوساله معتدل بود زود هضم شود و گوشت
شتر گرم و خشک بود و بهترین آن جوان است و گوشت گوسفندان کوهی گرم و خشک است ... را مفید بود و گوشت آهو
گرم و خشک است ... باید پخت و گوشت گورخر گرم و تر بود و غلیظ باشد ... و گوشت خرگوش سرد و خشک
است ... و گوشت گاو کوهی سرد و خشک بود و غلیظ و اولی آنست که ... و گوشت مرغ جوان معتدل بود
... و رطوبت ... گوشت کبوتر گرم و تر باشد و ... و مقوی باه بود و گوشت کبک ...
و فاخته و ... گرم و خشک باشد و مقوی باه بود ... گرم و تر باشد و غلیظ و گوشت ماهی ... سرد و تر باشد
... گرم و خشک ... هر حیوانی مناسب مزاج آن حیوان باشد ... شیر گاو ... تر و غلیظ تر بود و شیر
... این شیر ... معتدل بود و شیر ... حار و رطب ... کند و فربه گرداند و سعال ...
را مفید بود ... گرم ... باشد شیر ... سرد و تر باشد ... کند و مصلح آن شیرینی باشد ... خشک گرم
و خشک و قابض بود و مصلح آن ... معده را قوت دهد و قابض بود و ماست سرد و تر باشد و ... حرارت کند
و معده و دماغ را مضر بود و مصلح آن ... و نعناع بود اما آنچه شیرین باشد سینه و ریه را مفید بود و ... کند و ...
... بود و غذا ... مناسب مزاج او بود و بهترین ... خانگی ...
... باه کند ... غلیظ ... باشد و ... مقوی باه باشد والله اعلم باب چهارم
در میوه‌ها ... انگور حار و رطب است ... و فربه کند و قوت باه بدهد و بهترین آن انگوری باشد که پوست آن
تنک باشد ... و انگور گرم و خشک باشد و پوست انگور سرد و خشک
است ... سعده و جگر را مفید بود ... و لطیف تر بود ... سرد و خشک است ...
طبیعت کند ... گرم و تر بود ... طبیعت ... و ...
... بادام ... گرم و خشک باشد ... گرم ...
و تقویت باه و معده و دماغ ... کند و غذا بسیار ... و مصلح آن بادام ... گرم و خشک باشد ...
و ... باه و دماغ ... و مصلح آن ... شیرین باشد ... سرد و خشک باشد ...
... طبیعت ... و دفع سعال کند ... گرم و تر باشد ... و دفع سعال کند ...

انار ترش سرد و خشک باشد مقوی معده و ساکن صفرا و دافع عطش بود و اگر با تخم بخورند مسهل صفرا بود و سبب
ترش بارد یابس ست مفرح و مقوی معده و گرده و دافع خمار و قابض بود و تولید قولنج کند و انچه شیرین باشد عذا
آن اقرب بود و سیب شیرین معتدل باشد و مقوی قلب معده و مفرح و دافع عفونت بود و به سموم مقاوم کند و انچه
ترش باشد دافع تشنگی کند و قابض باشد سرد و خشک بود امرود بارد یابس ست و از سیب غذا بیشتر دهد و ادرار کند و مقوی
دل و معده و تسکین عطش و قی و غثیان کند شفتالو بارد رطب ست دافع حرارت و تشنگی کند و دیر گوارد و مولد حیات مقشه بلغم
زرد الوبارد رطب ست دافع حرارت و بخار و تسکین طبیعت و صفرا کند اما در معده فاسد شود و خوابی بدآرد و تولد کرد الوبارد
رطب ست و تلیین کند و معده را مضر باشد قرصیا الوبالو اگر بیندبارد یابس بود و انچه شیرین بود و تلیین طبیعت کند و انچه
ترش بود معده را بیفسرد بود و دافع صفرا ست و پوست آن جلا یابس و مقوی معده و قلب و مفرح بود و بوی خوش کند و مقوی
آن جلا رطب بود و غذا بسیار دهد و دیر گوارد و حاصل آن بارد یابس بود و تقویت معده و دل و دفع خفقان و غشی و غلیان صفرا
کند و تخم آن جلا رطب ست و مقاوم و با جمیع سموم کند و تولید بخار و دافع مضرت و با کند قوت بارد رطب ست و تسکین عطش خون
و دفع خمار کند و در معده فاسد شود و معده را مضر بود و بتاریخ طبیعت را زیر بود و خواص آن همین باشد و پوست آن اگر بیندبارد
مالند دفع صداع خمار کند لعیه طبیعت و خاصیت همچو تخم بود و زیتون انچه نارسیده باشد بارد یابس بود و مقوی معده و انچه رسیده
باشد بحرارت مایل بود و اعضا را و اجماع مفاصل را مفید بود و خورد گرم و خشک و مقوی باه و مصلح و مولد اخلاط و معده را باشد
انچه تر باشد خمار طب باشد و خورد بیمغز نارجیل جلا یابس ست لیکن حرارت آن بیشتر از پوست بود و انچه تر باشد خمار طب بود و مقوی
باه و دافع رودت و انچه کهنه باشد کرم بکشد فندق خمار طب ست غذا اندک دهد تقویت باه و دفع مضرت زهرها کند
بادام خمار طب ست غذا بسیار دهد و منی را بیفزاید و سینه و مجاری را پاک کند و مصلح او شیرینی باشد و انچه تلخ باشد پوست مایل بود و تنقیح
و تقطیع و رافع فضول باشد فستق گرم و خشک ست و مقوی باه بود و سعال مزمن و گزیدن هوام را مفید باشد و پوست آن مقوی
معده و دافع غثیان بود بن گرم و خشک بود و مقوی باه گرده بود و معده و طحال را مضر بود و تحرآور عکیش اسهال باشد آنرا
سپند گویند بارد یابس و مانع اسهال و قی بود و بنفشه کنارست و طبع او بارد یابس فایده او شربت و ضماد بنفشه لعوق
معتدل ست در کیفیات اگر چه بقوتی بارد ست بدرجه اول و معتدل در رطوبت و یبوست و غلیظ ست سینه و ریه را غثیان را مفید بود
حب الغلیظ دوم کف سپیدستان بارد رطب بود و تلیین طبع و سینه را مهل سودا بود شربت شکر بارد یابس ست تقویت کند و تقویت معده کند و تسکین
عطش و منع قی و اسهال کند و سده بگشاید شربت سکنجبین صفرا و بارد یابس ست مقوی معده و دافع و تسکین صفرا بود خربزه انچه شیرین باشد گرم تر بود
و ادرار و سرعت انحدار و تقویت باه کند و انچه شیرین نباشد بارد رطب بود و تولید طحال و تقلی کند و مصلح خربزه تخم بنفشه ست خمار و حمیا
بارد رطب اند بوسیدن آن تقویت قلب و دماغ کند و تخم ان مرطب باشد و معده را مضر بود و مهیا اند بارد رطب ست تبرید حرق و جگر گرم را
نافع بود و مسدر را مضر بود و مصلح آن شیرینی بود و طبرزد شکر رطب ست حلق و سینه و سعال را نفع بود و ادرار و تنقیح بلغم کند اگر بدان قسند
دفع بلغم کند قند سیاه جلا رطب ست تنقیه الات سینه و ستانه و مجاری کند و مولد صفرا بود و تشنگی آرد فانید متوسط بود بارد و بلغم را
نبات از عسل لطیف تر بود و تسکین معتدل ست در حرارت و برودت و رطب ست بدرجه دوم سعال و خشونت حلق و امراض

و آلات ... سفید بود و مسهل صفرا و دافع عطش باشد شیرخشت ... حرارت ... گزنجبین ...

رطب ست ... مقوی معده ... باشد و قاطع بخار ... کند و باد ها بشکند ... حار یابس بود ... بهترین آن عسل ...

فائده آن جلا و تقطیع بلغم ... بود و مضرت آن احداث خشونت و تولید صفرا بود و مصلح آن ... باشد **خشک ...**

حار یابس ست و فائده آن ... فائده عسل ست ... و انفتاح ... بود **باب تخم** و **در بقول کاهو** بارد رطب

ست ... و خواب آورد و دفع نزله کند و چشم را مضر بود و کاسنی بارد بود ...

... تسکین صفرا و کسر حرارت جگر کند ... **اسفاناخ** بارد رطب ست غذا نیکو دهد ... و ... خشونت

حلق ... سفید بود و **کرفس** حار یابس ست ... مدر ست و ... آلات ... و دافع خمار ... آن ... و مولد

خون ... بود و مصلح آن گوشت فربه باشد **سرمق** ... مفتح سده و ... طبیعت و منع ... کند **بقلة الحمقا** ...

و آن را بقله مبارکه نیز گویند بارد رطب ست و دافع تشنگی و حرارت ... بود ... محرور را مفید باشد و معده و باه را مضر بود ...

حار یابس ست محلل و مفتح سده بود ... آن ... عقرب را مفید بود و **بالنگو** حار یابس ست و مقوی قلب و مفرح و دافع خفقان

و مالیخولیا و دافع سودا بود و ... کند و معده را پاک گرداند **ترهٔ خراسانی** نوعی از ... ست مقوی معده و دافع بلغم بود

نعناع حار یابس ست مقوی معده و کبد و دافع قی و اسهال بود و کرم را بکشد و تقویت باه کند **طرخون** حار یابس ...

کند و آلات صدر و سینه را مضر بود ... **پیاز** ... حار یابس ست و ادرار بول ... کند و معده ...

کرفس حار یابس ست مفتح ... و مدر ... و ... **گندنا** ... تر ... یابس ست و تقویت ... و دافع ... بخار ... کند و

معده گرم را مفید بود و مضر باه باشد **گندنا** حار یابس ست ... و قاطع بلغم و ... آورد ... و ...

گرم و خشک اند تقویت معده کنند و باد ها بشکنند ... حار رطب ست مقوی باه ... الا ... و مفاصل ... مفید بود

و غذا نیکو دهد **شلغم** حار رطب ست آب آن ... بلغم بود ... و مقوی اشتها ... آن ... شود

و ... حار رطب ست و غذا بسیار دهد و مقوی باه و ... بلغم بود و ادرار بول کند و سینه و حلق را مفید بود ...

... و ... کرده اند ... اسفید بود ... بود و ... که ...

بود ... رطب ست و ... بلغم بود و ... آلات ... باشد ... حار یابس

باد ها بشکند و ادرار بول ... طبیعت کند و ... بلغم ... بود و ... سموم کند و چشم را مضر بود **کنگر** حار رطب ست

تقویت باه ... و ... الات ... کند ... بدن خوش گرداند **ریباس** بارد و یابس ست

تسکین صفرا و حرارت و تشنگی ... و ... و اسهال کند و مقوی معده ... و بارد رطب ست ...

کند و طبیعت را نرم کند و معده را زیان دارد **بادنجان** مختلف الاجزاست که آب آن حار یابس ... و جرم آن ...

... معده ... بود و مضرت آن ... احداث امراض سودا ... بود ... طحال ... حار یابس ست محلل ... طحال و

... مفید بود ... کند و ... باشد و ... محلل باشد ... طحال ... و ...

... در ... حار یابس بود به تحلیل ... و ... و تقویت ... کند و کثرت استعمال آن ...

۱۳۳

مضعف باه و مبصر بود سرکه مار دریایی بود و تمع حضر از منع عفونت و تلطیف حرارت و تسکین دم و وقف تشنگی کند و اعضا
و مبرود را مضر بود **علفل** جاریایی ست و بلغم و رطوبات را زایل کند و دفع ضرر سموم کند و جگر و معده را تقویت کند و باد ها بشکند
زنجفیل جاریایی ست باد ها بشکند بلغم و رطوبات را زایل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم کند **دارچینی** جاریایی ست تخفیف
و تلطیف اخلاط و تقویت معده و تقطیع مسام کند **زیره وکرویا** جاریایی ست باد ها بشکند و بلغم زایل کند و تقوی معده باشد نافع
جاریایی ست رطوبات معده کم کند جگر گرده و مجاری بول را مفید بود و ادرار بول کند **زعفران** جاریایی ست تقویت دل و جگر
و تفریح و اشراق لون کند و معده و دماغ را ضرر دهد مصلح آن مایعوست **شونیز** جاریایی ست قطع بلغم و کسر ریاح کند و اعضا را زایل کند
کشنیز خشک جاریایی ست و قابض و مانع بخار و صداع بود و دیو و جنان حاضر را مفید بود و در زمانه جاریایی ست باد ها بشکند و هضم
بگشاید و تقوی ابصر بود **باب هشتم** در ریاحین و طیوب **بالسبزخ** سرد و خشک ست و تقوی اعضا را بلین و چون آن تقوی قلب و دماغ بود تقوی
نسرین جاریایی ست مدر و مصرع و لقوه و فالج را مفید باشد **شاهسفرم** گرم و خشک ست و چون آن خواب خوش آورد و دل و دماغ را
قوت دهد مزکی معتدل ست و مانع تحدر صداع مزمن و سده دماغ را مفید بود و چشم را روشن کند **بنفشه و نیلوفر** مبرد و مرطب اند
صداع گرم را مفید بوند **مورد** جاریایی ست و روغن آن موی سیاه کند **لبستان افروز** جاریایی ست و صداع را مفید بود و صفرا
و تشنگی بنشاند و گزیدن عنکبوت را مفید باشد **منشک** جاریایی ست و تقوی دماغ سرد و مفرح و تقوی قلب و ریاح را بلین و تقوی
تیز کند و خفقان بازدارد **عنبر** گرم بود در رطوبت و یبوست معتدل و تقوی دماغ و حواس و مفرح بود و عود جاریایی ست مفرح سده
و مفتح سده و اوجاع طحال و یرقان را مفید بود **لاذن** جاریایی ست و تقوی بر باید چون بخورند و ادرار بول کند و چنین ست
بیرون اورد و بلغم زایل کند **زرنباد** گرم ست در درجه سوم و در رطوبت و یبوست معتدل باشد **مقاله دوم در ادویه**
مرکبه و کیفیت ترکیب و آن مشتمل بر بست باب **باب اول** در بیان ترکیب کیفیات ادویه و قوت و امتحان تا بداند که
کسیکه ترکیب ادویه میکند باید که ادویه تازه حاصل کند و آنرا از خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که آنرا باید کوفت جدا جدا
بکوبند تا قوت آن ضعیف نشود و چون بکوبند و بیزند و وزن آن درست گیرند و همه را با هم درهاون بحق کنند تا با هم
آمیخته شود و اگر لبسل مجون میسازند عسل خوش طعم و خوشبوی آب دیده را کف بگیرند و ادویه را بران ریزند و سنگ بهم زنند و نظر
دارند چنانکه ترش نشود و اگر قرص سازند اکر دران صمغ باشد بحیلتی سازند که چنان اکر دران نباشد و الا بآبی اندک چندانکه ادویه بهم متصل شود و بشنبد
و قرص سازند و در سایه خشک کنند و تا خشک شدن هر روز آنرا باز گردانند تا گرد نگیرد و اگر مطبوخ ترکیب کنند مثل غاریقون را بشویند گیاها
و تخمها پاک کنند اول جوهای نخجها کوفته و بیوسته بیزند و بعد ازان تخمها و بعد ازان تو اکر و در وقت آن گیاها بریزند و بنفشه و نیلوفر و بریاسا نه
و شکوفه ها در وقت بچگی همه را بدیزخت تا دو سه جوش زند و اگر انجمن و سنبلجوش کنند آنرا در خرقه کتان بیندند و در وقت فرو گرفتن

... [illegible] ... بغشارند و در چنین ... حسنا ... باشند در آب گرم حل کنند و بعد از آن که مطبوخ

فرو گیرند ... کنند ... اگر با مطبوخ سرد ... باره و صبر ... و سورنجان ... بسیار ... بریزند و

... بیارند و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشامند یا که چیزی از آن مطبوخ ... سرد ... کوفته در آن بریزند و بیاشامند

پس در عقب آن مطبوخ بیاشامند و اگر تخم ... بریان کنند و ظرف خزف ... بریان کنند تا ماده را ... گرم کنند از آتش فرود آرند

و تخم ... مثل ... و نوشادر و امثال آن

... و بعد از آن بیاشامند ... و ...

... مثل سرطان ... و آب ...

کنند و در گل گیرند و در تنور نهند و سرطان را اول ... کنند ... و بعد از آن

... و آنگاه استعمال کنند و اگر ... آب ... اگر خواهند ... در کوزه نهند تا گرم

شود ... کنند و ... و بعد از آن بسایند ... در گل گیرند و در

تنور نهند و ... و در تنور نهند و اگر ... اندازند

... گرم کنند و در آب اندازند تا ...

... کنند بعد از آن ... و ... و بر آن ... ریزند و ... از آن ...

گرم کنند و در آن ... و فولاد را همچنین ... ساییده ...

نقره را ... بسایند و بعد از آن در آب ... باشند ... و اگر ... نرم ...

که سوخته شود و ... و اگر ... بسایند ... سه بار ... بسایند ... شود و باز بسایند

و باره دیگر ... بسایند ... کنند ... تا ... کنند و بسایند ... نقا ...

و وقت استعمال آن ... بعد از پنجاه سال تا هفت سال استعمال کنند ... بعد از ... تا سال

قوت آن ... و ... مدت ... کنند ... کویند که طفل ... بعد از آن ... باشد تا

... و ... سال ... و بعد آن ... سال ... سال ... باشد و بعد از آن ... تا

تا چهل سال تا پنجاه سال و شصت سال و بعد از آن ... سال ... و بعد از آن ... تا شصت سال

... و آنگاه ... باشد تا ... باشد و استعمال آن ... کنند ...

... بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال بماند ... و بعد از ... و ماه ...

کنند تا دو سال ... بعد ... استعمال کنند ... تا سه سال باشد و دوا ... مشک ... و ماده ...

و ... تا دو ماه تا دو سال ... مثل ... شهر ... الحال ...

استعمال ... تا ده ماه ... باشد و قوت ... تا ده ماه ... و قوت ... همچنین ... بود ...

استعمال ... چون ... شود ... باشد ... بهتر بود ... سال ...

[illegible]

استعمال توان کرد و قوت آن تا چهار سال باقی ماند مطبوخ فی الحال که بجوشانند استعمال کنند چون ده [illegible] عتیق گردد ضعیف بود اما [illegible]

بدان تجربه تریاق بدان کنند اگر کسی را [illegible] اسهال [illegible] تخم [illegible] بعد از آن [illegible] تریاق بخورد اگر اسهال [illegible] باشد

[illegible] تریاق نیک است و تا [illegible] بخوردن [illegible] ماران [illegible] را [illegible] مسلط کنند اگر [illegible] تریاق [illegible]

و الا ضعیف باشد [illegible] تا قوت تریاق قوت و ضعف آن [illegible] استعمال نباید کرد اما مقدار تناول آن در گزیدن مار و کلب کلب

یک مثقال و در گزیدن عقرب [illegible] و در گزیدن [illegible] نیم [illegible] که [illegible] نیم مثقال تا یک مثقال بخورد و کسی [illegible]

[illegible] باشد یا در معده [illegible] و احشا و شهوت کلبی [illegible] بود [illegible] و کسی [illegible] و سکته [illegible] بود

نیم مثقال تا یک مثقال بخورد [illegible] و کسی [illegible] قولنج باشد [illegible] و در [illegible] اسهال [illegible] استسقا و [illegible]

دانگی و نیم [illegible] در [illegible] مثقال [illegible] کلیه و مثانه نیم مثقال [illegible] و دانگی و نیم [illegible]

و در ضعف شهوت [illegible] یک مثقال با شراب [illegible] یک مثقال [illegible] خورد [illegible] تریاق [illegible]

کبیر از تریاق فاروق گویند تریاق جلیل القدر عظیم المنفعت باشد و [illegible] بازهرها و ادویه قتال کند [illegible] قلب و دماغ و کبد

و [illegible] جمیع امراض [illegible] و سوداوی و بواسیر و صرع و فالج و قولنج و برص و بهق و لقوه و [illegible]

و [illegible] و خفقان و [illegible] قلب [illegible] و ادرار بول و طمث [illegible] معده [illegible] اوجاع کلیه و مثانه [illegible] کبد

و طحال [illegible] دماغ و کبد [illegible] و اسهال [illegible] و بواسیر [illegible] قولنج و [illegible] معده و [illegible] استسقا [illegible]

[illegible] و ضعف بصر و جذام و برص و بهق و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی [illegible] ادرار بول و طمث کند و اگر [illegible] هوام [illegible]

مفید افتد صنعت آن اقراص [illegible] هشت مثقال قرص [illegible] قرص [illegible] هر یک بیست و چهار مثقال [illegible]

هر کدام بیست و چهار مثقال تخم [illegible] سنبل [illegible] کلسرخ [illegible] عود بلسان [illegible]

زعفران [illegible] فراسالیون [illegible] فلفل ابیض فلفل اسود [illegible]

[illegible] سنبل الطیب [illegible] هر یک شش مثقال [illegible] کرفس [illegible]

سنبل [illegible] عصاره [illegible] شیطرج [illegible] رازیانه [illegible] فاریقون [illegible] حماما [illegible]

حب البلسان [illegible] هر یک چهار مثقال [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] مثقال [illegible] عسل کف گرفته [illegible] رطل شراب [illegible] نیم [illegible] باشد [illegible]

و عصاره [illegible] شراب [illegible] بلسان [illegible] عسل و شراب [illegible]

[illegible] استعمال کنند [illegible] سال [illegible] دوازده سال [illegible]

[illegible] تازه [illegible] باشند [illegible] کنند پس آن [illegible]

[illegible] کنند [illegible] شراب [illegible] بالند [illegible] اندر [illegible]

خون [illegible] هر یک [illegible] مثقال [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] چهار مثقال [illegible] شراب [illegible] بلسان [illegible]

۱۳۵

[illegible]

قرص افعی نفی جوان ۵ دانه اشقر سرپهن حاصل کنند و باده رابدان بدانند که آورا چهار شیر بود
کرده چوب بسازند و آنرا قرص سازند **ترياق الاربعه** صفت آن فلفل ۱۰ درم زنجبیل ۱۰ درم
و زیره سادی بود و جوان ابدان بدانند که متحرک بقاست باشد و بهر بیدانشه و چشم او سرخ بود باید که در بهار صید کنند و از مواضع
که آب در باشد و از کنار جوی بهاوزمین شوره و نزدیک آب صید کنند و آنچه که اسود و ادهم باشد احتراز کنند و در نوروز صید کنند
و از سر و دنبال مقدار چهار انگشت یکدیگر جدا کنند و بیندازند و باقی را پوست کشند و بشکافند و پاک بشویند و در دیگ کوزه نهند و آب
در و بریزند و نمک و شاهی بسیار بدان اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص را با
سنگبن مست چوبین نیک بکوبند و با ربع ان کعک بیزند و با هم بسایند و بان مرق بسرشند و دست روغن بلسان چرب کنند
قرص سازند و در سایه خشک کنند و باید که شعاع آفتاب بر نتابد و دو اوند نماند و در ظرف آبگینه کنند و نگاهدارند **تریاق غرغره**
قائم مقام تریاق کبیر باشد **صفت** آن حاما سنبل هندی سنبل رومی فلفل ازاجینی سلیخه قرنفل مرجنبوش قسط مر هریک ۱۰ درم
مثقال تفاح او خذ عصاره عنبیه انیسون فلفل از هر یک هشت مثقال عاقرقرحا زنجبیل خام تخم شبت ساذرن قرطاما فرفیون
افیون نارجین شکوفه نرگل با قلا تخم کرفس کبر هی مطرا سالیون دوقو افتیمون سنبل الطیب هر یک سه مثقال کتیرا حشیش سفید فلفل سیاه
سی مثقال بزر الفنج بست و هشت مثقال سلیخه ورق کل قرص اندرخون هر یک شصت مثقال تخم سداب یکمثقال انزروج سنبل شنا هر یک
دو مثقال سوغن بلسان بست و چهار مثقال تفاح چهار مثقال و نیم عصاره قصب هشت مثقال ورق ترنج سبزده مثقال انچه کوفتنی
باشد بکوبند و بهاوند و شراب حل کنند با سه چندان او دویه عسل بسرشند و بعد از شش ماه نیم مثقال تا یکمثقال تناول کنند **تریاق الاربعه**
زهرها و بادها غلیظ و صرع و لقوه و تشنج و خفقان را نافع بود **صفت** آن خربق ۱۰ درم زراوند جبل انغار مر هریک ۵ درم
چندان عسل بسرشند شربتی مثقال باشد **تریاق الانفع** صفت آن فلفل ابهیل فرنجمشک فاشرا هر یک ده درم مرافیون جبل انغار هر یک
هفت درم خطبا یا زراوند طویل زعفران جدا از عسل هر یک چهار درم مازرین عاقرقرحا فرفیون هر یک ۵ درم جندبیدستر مکدم بکوبند
و با سه چندان عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند **تریاق** ولنج و فالج و لقوه و استرخا و اختلاف اخلاط را نافع بود و شهوت آرد و در سرسال
کند و چنین را از اسقاط نگاهدارد و چشم روشن کند **مثروليطوس** ۱۰ درم زیا ۱۰ درم بزرگ است و منافع بسیار دارد و سدد کبد او رام و سرطان را بطرد
و نفخ و وجع معده و امعاء را نافع بود و سقوط باه و مفت حصات و وضع مضرت زهر و نهش هوام و کلب کلب را نافع بود **صفت** آن سلیخه قرنفل فلفل
سفید و سیاه سونجان جعده سیر بزر و قوا کیل الملک خطبا مازوغن بلسان جندبیدستر از هر یک ۵ درم مازرین عاقرقرحا هر یک هفت درم سازند و سقوز انیسون
سکنج جهار درم و نیم سنبل کنند و خرزل سفید جوف بابلی عود بلسان اسطوخودوس از هر قسط سیسالیوس کما فیطوس قنه ملک بطم مور فلفل عصاره
کبیه انیسون جندبیدستر جاوشیر سانج سنبله هر یک هشت درم عنفران غاریقون تخم سداب زنجبیل راسپی فلک بطم کتیرا هر یک ده درم مسوق مازرین
سفید طین مختوم صمغ عربی قرطاما مطرا سالیون افیون بزر الفنج ورق کل مسکه از هر یک پنجدرم او دویه بکوبند و صمغها در شراب حل
کنند و بعد از ان چندان او دویه عسل بسرشند و مثقالی بعد از شش ماه بخورند **تریاق** ولدغ و شیه سپه **تریاق** بجای خود یاد کردیم نافع باشد و
منافع بسیار دارد **صفت** آن عنفران بزر الفنج سفید هر یک چهار درم فلفل سفید ده درم فرنجمشک هر یک بست درم سنبل سنبله سالیه هر یک
دوازده درم سانج قرنفل هر یک چهار درم لولو اسفیده نوشادر تخم سداب بزرگ کافور قاقله دارچینی سلیخه هر یک ده درم تخم سنبلان غاریقون
عاقرقرحا از قفل هر یک چهار درم مکیم جندبیدستر جاوشیر هر یک پانزده درم زنجبیل ده درم سوغ عنفر روغن بلسان مسطر هر یک بست درم چنانچه گفته شد

ترتیب کنند و بعد از شام ده مثقال بخورند مفرح یاقوتی که در نوع ضرر زهر کند صفت آن بگیرند خشک پنجاه درم ورق [illegible] خشک [illegible]

درم [illegible] درم [illegible] بکوبند با انگبین یا نبید وسه درم تناول کنند [illegible] آخر [illegible] [illegible] طرح [illegible] هر یک [illegible] درم انیسون [illegible]

هر یک [illegible] شونیز پنج درم [illegible] سه درم سداب [illegible] درم بکوبند و بعسل و آب [illegible] بسرشند و [illegible] مثقال تناول کنند [illegible]

لولو ناسفته بسد عود خام گاوزبان هر یک [illegible] درم کهربا تخم کاسنی کشنیز هر یک پنج درم صندلین طباشیر هر یک هشت درم [illegible]

[illegible] هر یک شش درم درونج زعفران عنبر هر یک [illegible] درم سادج هندی زرنباد بادرنجبویه [illegible] گل ارمنی هر یک چهار درم کافور یک درم

مشک نیم درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و [illegible] مثقال تناول کنند مفرح یاقوتی لولو ناسفته هشت درم بسد چهار درم یاقوت [illegible] درم

صندل [illegible] بادرنجبویه بهمن سفید گل مختوم [illegible] هر یک [illegible] درم ورق [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] کهربا [illegible]

کشنیز تخم گل عود [illegible] کاوزبان بهمن [illegible] تخم کاسنی کافور عنبر [illegible] یک درم طباشیر صندل سفید ورق گل [illegible] هر یک پنج درم

زرنباد درونج هر یک [illegible] درم مشک نیم مثقال ابریشم سوخته [illegible] املیله کابلی هر یک [illegible] درم [illegible] قند هر یک [illegible] شراب سیب

آب انار [illegible] مفرح حار [illegible] قرنفل [illegible] سنبل [illegible] درونج هر یک [illegible] درم زرنباد و قاقله کبابه هر یک [illegible]

عود [illegible] سادج هر یک [illegible] درم زعفران مصطکی هر یک [illegible] مثقال عنبر اشهب [illegible] مشک نیم مثقال ورق زر [illegible]

پانزده درم مجموع [illegible] بعسل [illegible] بسرشند مفرح بارد ورق گل طباشیر بهمن سفید گاوزبان هر یک [illegible] کشنیز [illegible] صندل [illegible]

[illegible] تخم [illegible] تخم خیارین [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] کرده سه درم لولو ناسفته کهربا [illegible]

آخر خفقان گرم [illegible] سفید [illegible] بسد لولو ناسفته کهربا کاوزبان گل [illegible] هر یک [illegible] کشنیز خشک صندل هر یک پنج درم [illegible]

و [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] یک درم قند [illegible] درم بکوبند و بشراب سیب [illegible] آخر خفقان سرد [illegible] گاوزبان [illegible] هر یک شش درم

زرنباد سه درم بکوبند و بعسل بسرشند آخر ضعف قلب خفقان [illegible] سفید [illegible] مصطکی [illegible] قرنفل [illegible] درونج [illegible] سادج

هر یک پنج درم کشنیز خشک سنبل هر یک [illegible] درم کهربا لولو طباشیر هر یک [illegible] درم [illegible] درم مشک یک درم زعفران [illegible] درم بکوبند و بعسل [illegible]

دواء المسک حلو خفقان امراض سوداوی ضعف قلب [illegible] سفید [illegible] زرنباد درونج بهمن سادج [illegible] قاقله قرنفل [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] لولو ناسفته کهربا بسد ابریشم خام [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] قرنفل [illegible] درم مشک [illegible] بکوبند و بعسل [illegible]

[illegible] دواء المسک خفقان سوداوی و [illegible] قلب [illegible] حاره [illegible] صرع [illegible]

[illegible] سنبل [illegible] مشک سادج هر یک [illegible] درم زعفران [illegible] تخم کرفس هر یک چهار درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] گرم [illegible] بعسل خام [illegible] الوشنار [illegible] قلب [illegible]

[illegible] زنگ [illegible] صفت آن ورق گل [illegible] درم [illegible] زعفران [illegible] زرنباد [illegible]

قاقله [illegible] هر یک [illegible] درم مصطکی قرنفل [illegible] هر یک سه درم بکوبند [illegible] رطل آب [illegible]

[illegible] کنند [illegible] رطل قند [illegible] و [illegible] سفید [illegible] طلوشا [illegible] قولنج و خفقان [illegible]

[illegible] سفید [illegible] زعفران پنج درم [illegible] سفید [illegible] هر یک [illegible] درم انیسون [illegible] درم [illegible] سنبل [illegible] چهار درم

کرفس سه درم سادج [illegible] صاحب [illegible] هر یک [illegible] بکوبند [illegible] روغن [illegible] بعسل [illegible]

۱۳۷

ریشند و بعد از شش ماه در بیخورند فلونیا فارسی خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت اسقاط را نافع بود فلفل سفید بزر البنج
هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم سنبل عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جند بیدستر زرنباد درونج هر یک [illegible]
او فرنمشک هر یک نیم مثقال کافور دوانگی بکوبند و بعسل سرشته وزن بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند باب چهارم در معاجین
و اطریفلات معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد صبر هلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس
تربد هر یک پنج درم بکوبند و بعسل سرشته شربتی پنج مثقال باشد معجون تربد قولنج بگشاید و درد پشت و بادها را منفعت کند [illegible] سقمونیا
یک مثقال تربد ده مثقال [illegible] زنجبیل دارچینی قرفه نارمشک قرنفل فلفل [illegible] ده مثقال مجموع بکوبند و بعسل
سرشته شربتی پنج درم باشد معجون سورنجان صعتر فلفل سفید نمک هندی ورق گل کشنیز خشک یک درم و نیم سورنجان
ده درم تربد سفید پانزده درم روغن بادام [illegible] درم سقمونیا [illegible] درم عسل کف گرفته صد و پنجاه درم بسرشند شربتی یک درم تا پنج درم باشد
معجون خیارشنبر تربد بیست درم بنفشه ده درم نمک هندی [illegible] درم رازیانه انیسون مصطکی پنج درم رب السوس [illegible] درم عسل خیارشنبر
صد درم فانید پنجاه درم روغن بادام بیست درم بکوبند و بعسل و فانید سرشند معجون حجر الیهود کلیه و مثانه را پاک گرداند و ادرار
بول کند صفت آن تخم خربزه خیارین کدو مجموع مقشر حب الکاکنج هر یک [illegible] درم حجر الیهود پنجاه درم بکوبند و بعسل سرشند شربتی یک مثقال
بود معجون عقرب کلیه و مثانه را از حصاء و ریگ پاک گرداند عقرب سوخته سه درم نیم [illegible] زنجبیل یک درم فلفل و دار فلفل هر یک دو درم
حب الکاکنج هر یک پنج درم جند بیدستر چهار درم بکوبند و بعسل سرشند شربتی [illegible] باشد معجون حلتیت [illegible] عقرب [illegible]
سفید بود صفت آن حلتیت فلفل [illegible] بکوبند و بعسل سرشند شربتی یک مثقال باشد معجون کاکنج قروح کلیه ۱۳۸
و مثانه را مفید بود صفت آن بزر البنج تخم کرفس رازیانه هر یک [illegible] مغز تخم خیارین تخم [illegible] مغز حلغوزه مغز بادام مغز
فندق بریان کرده زعفران [illegible] حب الکاکنج [illegible] بکوبند و بعسل [illegible] سرشند شربتی یک مثقال باشد معجون
شهریاران قولنج و [illegible] معده و امعا را مفید بود صفت آن زنجبیل قرفه [illegible] جوز بوا مصطکی قرنفل سلیخه قاقله [illegible]
چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد [illegible] هر یک هشت درم شکر سفید هفتاد درم بکوبند [illegible] عسل [illegible] مثقال
معجون فلاسفه [illegible] قلب [illegible] و اوجاع پشت و مفاصل و سلس البول دفع کند و رنگ
روی [illegible] خوش گرداند و عقل [illegible] فلفل و دار فلفل زنجبیل [illegible] بلیله آمله شیطرج [illegible]
حلغوزه [illegible] الثعلب [illegible] درم [illegible] مجموع [illegible] بعسل [illegible] معجون [illegible] اوجاع قولنج
و [illegible] مفید بود صفت فلفل سفید و سیاه هر یک بیست درم بزر البنج افیون [illegible] هر یک [illegible] درم زعفران پنج درم فرفیون
سنبل عاقرقرحا هر یک [illegible] بکوبند و [illegible] پنجاه درم عسل [illegible] بسرشند [illegible] و بعد از چهار ماه [illegible] معجون مشک
[illegible] مفید بود [illegible] صفت مشک سلیخه سنبل [illegible] هندی [illegible] زعفران [illegible]
هر یک [illegible] بکوبند [illegible] بعسل سرشند شربتی یک درم باشد معجون زراوند [illegible]
بود [illegible] ورق گل [illegible] زعفران [illegible] بکوبند [illegible] بعسل [illegible]
شربتی یک مثقال بود معجون [illegible] درد پشت [illegible] را مفید بود [illegible] فلفل و دار فلفل قرنفل زنجبیل خولنجان

سقمونیا کمون سداب خولنجان قرفه مستاگی بکوبند و بعسل با شیره قند بسرشند شربتی کمثقال با شد **معجون وج** و سده و اسهال
مفید بود و صفت آن وج حلیت زنجبیل از یانه مستاگی بکوبند و بعسل با شیره قند بسرشند شربتی کمثقال با شد **معجون لبوب** تغذیه
و قوت باه و هضم کلیه شانه و دماغ را تقویت کند و رنگ روی نیکو گرداند **صفت آن** مغز بادام و جوز چلغوزه و حب السلم فندق فستق
با جیل خشخاش تودری سرخ و سفید کبجد تخم گندر و جرجیر و پیاز و شلغم و اسپست و همین زنجبیل و دار فلفل و کبابه قرفه دارچینی و شقاقل
و خولنجان و تخم هلیون اصل سه چندان ادویه بیامیزند مثقال تا دو مثقال تناول کنند **معجون شاذر لطوس** مزاج سرد را فق جاع
و کبد و کلیه و طحال و رحم را مفید بود و قولنج و جیض بگشاید و تنقیه بدن کند از اخلاط غلیظه و بادها بشکند و شدت و تخمین نفس و اوجاع سینه
و صداع و صرع و خدام را مفید بود **صفت آن** عسر بستوطر یازده غاریقون بست درم زعفران دارچینی وج مصطگی هلیلهٔ کابلی
فلفل و از فلفل خبث یا مرقفاح از خرما ها هر یک دو درم قسط کما دریوس افتیمون هر یک چهار درم اسارون سلیخه سنبل سقمونیا هر یک شش درم
سنبل سه درم و نیم مجموع بکوبند و بعسل سه چندان ادویه بسرشند و بعد از شش ماه چهار مثقال تناول کنند **معجون سورنجان** اوجاع
نقرس و مفاصل و عرق النسا را مفید بود **صفت** سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهی زهره بیخ کبر زیره کرمانی خشخاش هر یک دو درم تودری
هلیله زرد هفت درم تخم کرفس از یانه ورق خاربد الجر فلفل سفید کشنیز خشک نمک هندی سعتر هر یک دو درم نیم ورق کل محموده زنجبیل
هر یک سه درم تربد پنج درم روغن بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم سرکه یکصد درم تا پنجاه درم باشد **معجون بلادر** رعشه و فالج و سکته و لقوه و جمیع
امراض ماده را مفید بود **صفت** زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل وج هر یک ده درم ورق سداب حلیت خبث یا از یانه هر یک
چند بدستور شیطرج حنظل را یک پنجم عسل بلاد و نیم مثقال ادویه بکوبند و روغن جوز یا بادام ملوث کنند و بعسل بسرشند شربتی مثقال
باشد **شجر شفا** جمیع امراض کبد و مزاج غلیظ و سوداوی هم و سوداوی الاستمرار قولنج و عسر بول و اوجاع سنان را مفید بود **صفت** چند بدستور
افیون دارچینی اسارون و قرفه هر یک دو درم فلفل و از فلفل قسط قنه هر یک شش درم زعفران پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه
نیم مثقال تناول کنند **اطریفل کبیر** ریاح و بواسیر و برودت معده را مفید بود و رنگ روی نیکو گرداند و باه بیفزاید **صفت** هلیلهٔ سیاه
و کابلی بلیله امله فلفل و از فلفل هر یک سی درم زنجبیل نوشادر یک بست درم تودری سرخ و سفید لسان العصافیر کحد خشخاش
بهمین هر یک دو درم بکوبند و بروغن بادام ملوث گردانند و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند **اطریفل کشنیز** صداع و بخارات معده را مفید
بود **صفت** هلیلهٔ زرد هلیلهٔ کابلی بلیله امله کشنیز خشک مستاگی بکوبند و بعسل بسرشند **اطریفل افتیمون** امراض سودا و را مفید بود
و موی سیاه گرداند و پیر مفید شود **صفت** هلیلهٔ کابلی ده درم سنای افتیمون تربد هر یک پنجدرم شیطرج سه درم اسپغول پنج درم سنبل سه درم
هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی مثقال با شد **اطریفل** مقل بواسیر را مفید بود **صفت** هلیلهٔ کابلی بلیله امله هر یک دو درم مقل
مقل شش درم در آب حل کنند و با عسل بیامیزند و ادویه مذکور بسرشند **اطریفل صغیر** هلیلهٔ کابلی بلیله امله مستاگی بکوبند و روغن بادام
ملوث گردانند و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند **اطریفل** که بر رئیس امراض عمومی را مفید بود **صفت** هلیلهٔ کابلی بست درم بلیله امله هر یک ده درم
بریخ کابلی پانزده درم شیطرج سعد سداب زنجبیل هر یک پنجدرم اسپغول خولنجان هر یک هفت درم قسط سه درم فلفل
شش درم صعتری افتیمون قرنفل خیر بوا خوز بوا هر یک ده درم فلفل و از فلفل نارمشک هر یک چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و
چهار درم تناول کنند **اخر کرم** دوا زده کدوانه را بکوبند **ص** بریخ کابلی مقشره ده درم تربد مقشط حب النیل هر یک پنجدرم

دبیل الدواء الاخ
وبا بگدود اوهاکر
موجود و مطلوب
سنه ۱۳۰۱ کرنی
علاج الامراض
شرح اطریفل
مرکب از قسط
باسکنجبین بیهلا
سنه سبعین
ترکی عبارت
از هلیله و بلیله و
امله سنه ۱۳۰۱

تقبیل ترسش شیخ افتیمون امتیمون عم لقطی خوش سعید تخم حنظل سعد راسن یک سه درم بکوبند و بسبل بسرشند شربتی دو درم باشد آخر

عوق بدرنج امیفتد باشد لیلیکا بلی بلیله المرج بزرگ بخیل تقبیل بسار بکوبند و بسبل بسرشند شربتی سه مثقال باشد **باب پنجم در اشربه و**

والعوجات و مربیات و ربوبات و سکنجبینات **شراب** بفشه بت صعتر آورد سعال دردات الجنب و ذات الصدر را مفید بود و تلیین طبع

او در بول کند و سپند را هم سازد **صفت** آن سرخ بفشه تازه یکمن در سه چهار من آب بجوشانند و صافی کنند و هر یک سی سیر و نیم قند

بجاشنی نهند و بقوام آرند **شراب** نیلوفر سرد و مرطب صداع و سعال گرم و حمیات صعتر آورد را مفید بود **صفت** آن بچون بفشه

شراب بفشه بت **شراب** عناب غلیه دم و ماشرا حصبه و جدری را نافع باشد **صفت** عناب گرگانی یکمیر طل در چهار رطل آب بجوشانند

و صافی کنند و با قند بقوام آرند **شراب** بنفشه تقویت معده و قوابض و تشنگی نشاند **صفت** بنفشه تر تازه رسیده دو پاره کنند و دو اندازان

بیرون آرند و در هاون سنگین بکوبند و بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند **شراب** سپستان مفرح قلب و معده و قوابض و مفرح بود

و تشنگی نشاند و در ادویه سهال اندازد و تشنگی نشاند و آزار تب ببرد **شراب** انار صداع و تشنگی و نفث صعرا و را مفید بود و معوق نماند **صفت**

آب انار بگیرند و با قند چندان که ذاق را خوش آید بقوام آرند **شراب** ورد حمیات صعرا و را مفید بود و تسکین عطش و تلیین طبع کند

صفت آن ورد تازه چهار من در خمیر کنند و ده من آب گرم بران ریزند و شبانروزی بگذارند پس تنک بسته بمالند و در سبک

کنند و بجوشانند با طلم و تو کل بنات هر یک سی درم صافی کنند و هر یک من آب او دو من قند بچاشنی نهند و بقوام آرند و بعد از انکه صافی کنند

چهار من گلبرگ ورد تازه بران آب ریزند و بجوشانند و صافی کنند این با قند بقوام آرند آزار شراب و دل را مفید بود و اندرا بجهانیدن نیکو

شراب بنفشه **صفت** آن بابس کوبند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند **شراب** بلوط اوجاع حلق را مفید بود و اندرا بجهانیدن نیکو

کرگنه **شراب** خشخاش سعال نزله و قروح سینه و ریه و سهر را مفید بود **صفت** آن خشخاش بکوبند و در خرقه کتان بندند

و در دیگ بنهند و بجوشانند و هم بپزند آن را بدست مالند تا شیره آن بیرون آید پس با قند بقوام آرند **شراب** لیمو تقویت معده بود

و معده را و تشنگی نشاند بصفت آن تندر اجلا آسازند و بقوام آرند و زمان فرو گرفتن آب لیمو چندانکه احتیاج باشد بران ریزند و بجوشانند

و فرو گیرند و **شراب** تمش و نارنج نیز چنین بسازند **شراب** صندل صفراوی سفید بسوهان بسایند و پنجاه درم از آن در یکمن گلاب

شبانروزی بخیسانند پس مالش دهند بجوشانند و بدست بمالند تا بهمه آید صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند **شراب** ناشتا

نقیان و قوی را مفید بود و بصفت آن یکمیر طل ناشتا تازه در سه رطل آب بجوشانند تا بهمه آید یا دو رطل قند بقوام آرند

شراب سپستان و قوابض نفس و سینه را و سعال را مفید بود و سینه را از اخلاط پاک کند **صفت** آن انجیر لسین عدد معوق تا پنجاه عدد

شبانه روز در سه یا چهار من سقمونیا بخم خطمی چندان که انگشت در آن نگیرد و تشنگ هر یک سی درم مجموع در دو من آب بجوشانند تا به بخم

آید پس صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند **شراب** بنفشه را بسیار خوب است سه مثقال بنفشه با دو برگان بنفشه را بکوبند و در

دو رطل آب بجوشانند و صافی کنند **صفت** آن بنفشه تازه دو درم پوست پنج گرفته سی درم پوست پنج را زیاده دو درم تخم کشوث تره

بنفشه دو درم تخم خاکشی یازده درم برگ گل دو درم بریزند یعنی سه درم مجموع بکوفته در دو من آب بجوشانند در خرقه کتان بندند

[illegible]

و در دیگ اندازند و با یکبار رنگ [illegible] بپزند و یک من قند بقوام آرند و اگر بعد از آنکه بقوام آید [illegible] گرفته بر آن ریزند [illegible]

شراب بزوری [illegible] پوست بیخ کاسنی [illegible] درم پوست بیخ رازیانه ده درم پوست بیخ کرفس پنج درم تخم کاسنی هشت درم تخم رازیانه پنج درم [illegible] ده درم

مجموع بکوبند و در ده من آب بجوشانند تا یک من آید و با یک من قند بقوام آرند شراب [illegible] اسهال [illegible]

[illegible] معده را تقویت دهد صفت آن [illegible] چهار مثقال [illegible] صندل سفید و سرخ هر یک چهار مثقال صندل [illegible]

بکوبند و بجوشانند و با یک من قند بقوام آرند شراب اسطوخودوس [illegible] سوداوی و بلغمی را مفید بود صفت آن اسطوخودوس

[illegible] هر یک ده درم [illegible] گاوزبان [illegible] تخم کرفس [illegible] هر یک پنج درم [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] درم در شش رطل آب بجوشانند تا [illegible] آید و با سه رطل [illegible] بقوام آرند [illegible] را مفید بود صفت آن [illegible]

ده درم [illegible] بادرنجبویه گاوزبان هر یک پنج درم [illegible] رطل [illegible] بقوام آرند شراب افسنتین [illegible]

مفید بود صفت آن افسنتین [illegible] درم [illegible] رطل آب بجوشانند [illegible] آید و صاف کنند [illegible]

ثلث رطل شراب عسل [illegible] رطل مجموع با هم ضم کنند و بقوام آرند شراب بختج [illegible] جهت ضعف معده و [illegible]

و مفاصل و فالج و لقوه و [illegible] صفت آن آب انگور [illegible] من گوشت بره [illegible]

و بجوشانند عود ده درم زعفران مصطکی خولنجان جوزبوا هر یک پنج درم قرنفل [illegible]

دارچینی دارفلفل عاقرقرحا قاقله سنبل هر یک [illegible] مجموع بکوبند در کیسه کنند و در دیگ اندازند و بجوشانند تا گوشت [illegible]

[illegible] آن کیسه را بدست بمالند [illegible] بعد از آن فرو گیرند و صاف کنند و مشک [illegible] مثقال در

رطلی گلاب حل کنند و بران ریزند و پنج من قند یا عسل بقوام آرند [illegible] صفت آن [illegible]

پاره کنند و دانه پاک کرده [illegible] سکنجبین [illegible] من آب [illegible] من شراب [illegible]

و در آن [illegible] صاف کنند و آن ثفل را با آب [illegible] سکنجبین بجوشانند [illegible]

[illegible] من قند یا عسل [illegible] قرنفل [illegible] زعفران [illegible] هر یک [illegible] درم

زنجبیل هر یک [illegible] کیسه کنند و در دیگ اندازند [illegible] بدست بمالند تا قوت [illegible] بیرون آرند [illegible] بقوام

و یک درم مشک در گلاب حل کنند و در آن ریزند [illegible] شراب حماض [illegible]

حمیات [illegible] را مفید بود صفت آن [illegible] بجوشانند و صاف کنند و آن آب [illegible] بجوشانند تا بقوام آید

[illegible] بدین طریق گیرند سکنجبین ساذج حمیات حاره و تشنگی و سده را مفید بود [illegible] صفت آن

سرکه سفید [illegible] رطل [illegible] با یک من قند یا عسل بقوام آرند سکنجبین بزوری [illegible] استسقا و سوء القنیه و حمیات [illegible] مفید بود

صفت آن تخم کاسنی [illegible] درم [illegible] پوست بیخ کاسنی ده درم پوست بیخ رازیانه پنج درم [illegible]

[illegible] بعد از آن بجوشانند و ثفل بدست بمالند و صاف کنند و با یک من قند بقوام آرند سکنجبین بزوری حار [illegible]

[illegible] ادرار بول کند و معده را از فضلات پاک کند صفت آن تخم کرفس [illegible] رازیانه [illegible] انیسون هر یک [illegible]

بیخ رازیانه و کرفس [illegible] هر یک [illegible] سکنجبین بزوری معتدل تخم کاسنی [illegible]

۱۴۱

[illegible]

[illegible]

... تخم پانزده درم پوست بیخ کاسنی ده درم پوست بیخ رازیانه پنجدرم [illegible] سکنجبین بزوری تقویت معده و کبد کند و تشنگی [illegible]

صفت آن سکنجبین تند و سرکه رطلی اکثر بحسب اراده ت بقوام آرند سکنجبین عنصلی بود و سعال بلغمی و سده کبد و طحال و فالج و لقوه

و نقرس و امراض بلغمی را مفید باشد صفت آن که عنصل ده من شراب صافی و ده من عسل سه من [illegible] کنند و انیسون و زنجبیل و رازیانه [illegible]

و [illegible] و فودنج و سداب و فلفل [illegible] یک ده درم تخم کرفس و کمون و قردمانا هر یک پنجدرم نیکو کوفته در میان آن ریزند و هفته در آفتاب نهند

بعد از آن صاف کنند و [illegible] عنصلی عنصل [illegible] و داخل آن پاک کنند و از آن سکنجبین [illegible] من سرکه

[illegible] روز در آفتاب نهند سکنجبین رمانی حمیات محرقه و معده و کبد را مفید بود صفت آن آب انار ترش [illegible] آب انار شیرین [illegible]

[illegible] بحسب اراده ت سکنجبین کلاب [illegible] درم باهم بیامیزند و [illegible] از آن [illegible] بچاشنی نهند و بقوام آرند سکنجبین [illegible]

[illegible] و سده کبد را مفید بود و طبیعت نرم کند صفت آن [illegible] چهارده درم غاریقون [illegible] تخم کاسنی هر یک [illegible] درم

زنجبیل [illegible] نیکو کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا دو رطل آید با چهار رطل قند بقوام آرند لعوق سپستان سعال خشک

[illegible] را مفید بود و طبیعت نرم کند صفت آن سپستان [illegible] عدد [illegible] بیرون کرده چهارده درم [illegible] درم

در [illegible] آب بجوشانند تا [illegible] آید با رطلی شکر بقوام آرند لعوق [illegible] بود سعال [illegible] را مفید باشد و سینه و ریه را پاک کند

صفت [illegible] هر یک بیست درم [illegible] رطل آب بجوشانند تا رطلی آید با رطلی قند بقوام آرند لعوق سپستان سعال بلغمی

[illegible] کند صفت [illegible] ده درم [illegible] رازیانه انیسون هر یک [illegible] درم نیکو کوفته در [illegible] رطل آب بجوشانند تا [illegible]

با رطلی عسل بقوام آرند لعوق [illegible] سعال [illegible] را مفید بود صفت [illegible]

[illegible]

و بقوام آورند لعوق [illegible] سعال [illegible] را مفید بود صفت [illegible]

[illegible] بقوام آرند لعوق [illegible] سعال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و در میان عسل کرم ریزند لعوق [illegible] سعال [illegible]

[illegible] و در میان عسل ریزند ماء الاصول فالج و لقوه و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رطل آب بجوشانند [illegible] بقوام آرند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رطل آب بجوشانند تا [illegible] قند بقوام [illegible]

۱۴۳

آرند و بچندرم حجر الیهود بکوبند و با آن بیامیزند آخر سده در بروت کنند طلای مروت معده و استسقا و حیات بانی را سفید بود
صن بیست و پنج کرمش را زنانه هر یک هفتاد درم پنج از خرمقاح از خرهر یک بچندرم مصطکی سنبل هر یک دو درم لک عود بسان هر یک
درم یاد اور و غافث پوست بیخ کبر قسطین مورق کل هر یک سه درم مویز طایفی است درم انجره عدد و زرد و سه آب بچوشانند
تا به یکمن آید یا یکمن قند بقوام آرند کلکند مقوی معده و دافع غم صن مورق کل سرخ یکمن و نیم است بمالند تا پخته شود دیگر
قند را حلاب سازند و بر سران ریزند و در آفتاب نهند هر گاه گرم شود باز قند میریزند تا هل و زنجبل و دارفلفل هر یک مقوی قلب معده بود صن سیب
نفته سر بشته یک یک بلند و نیم من از ان با یکمن شیره قند بیامیزند و در آفتاب نهند سفرجل مقوی قلب معده بود صن سیب
شیرین پنجاه عدد بوست بازکنند و در یک سنگین با شیره قند با لش نرم بجوشانند و بیخ هر یک چنین بسازند اناناز یاره کنند اندرون
پاک سازند یاد اهم مرتی سرفه و نقصان ماده را مفید بود صن مغز بادام مقشر دو رطل شاب بخیسانند و سه روز هر روز بکنند بگر
بیرون آرند و در عسل بجوشانند و سه روز هر روز بکنند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند و در ظرف کنند بلیله هر دو ده معده را قوت
دهد و کبد دفع بخار در یاح و بواسیر را قوت ابصر کند و من تیز گرداند و امراض سوداوی را مفید بود صن بلیله کابلی صد
عدد در ظرفی کنند و آب خاکستر زیر بر سر آن ریزند و هر سه روز آب خاکستر تازه مسکنند و بعد از ده روز بشویند و در یک سنگین یا
کفی چوبگیرند تا جوشیده شود و انگاه بلیله بیرون آرند و دنبه شتر سوراخ کنند و در ظرفی چینی یا کاسنی نهند و عسل کف
گرفته تا شیره قند بر سر آن ریزند و بگذارند و بعد از نسبت روز نا عسل بر سر آن ریزند و یکبار دیگر بجوشانند و بخورند سنجبل هر دو ده
زنجبیل را بست روز در آب بخیسانند انگاه پاره کنند در آب عسل بجوشانند تا آب تلخی شود و در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند تا بر دو انگشت
شقاقل مربی پاره را مفید بود کلیه شانزده مویز در آب خیسانند بیرون آرند و با عسل بجوشانند
در ظرفی ریزند مربی سقوطه معده و مفرح باشد صن بیخ را پاره کنند در آب زان بیرون آرند و بصبی پوست آن نیز باز کنند با
اگر با شد بهتر بود و در یک سنگین با آب و عسل بجوشانند تا ثلثین شود انگاه در ظرفی کنند و عسل بر سر ان ریزند بجوشانند
مربی سقوطه بود صفت آن خوزنازه که هنوز خشک نشده باشد بشکافند و پوست خارج و داخل آن باز کنند
و در عسل بجوشانند و در ظرفی کنند مات ششم در جوارشات جوارش عنبر حقان و سوسنجم و او جاع رحم را
مفید بود صفت آن قاقله کبار و صغار کبابه بسباسه از چینی هر یک چهار درم زنجبیل و ارفلفل قرفه قرنفل زعفران
هر یک یک درم و نیم مشنه عنبر مصطگی هر یک دو درم خوزبوا یا چند درم مشک یکدرم بکوبند و بیزند و بعسل بسرشند و در میان قند نهند قوام
آورده بر سر تخته بهن کنند شربتی یک مثقال تا مثقال باشد جوارش سفرجلی اهل مقوی معده بود و قوی کند باد را مفید
صن سفرجل پوست کنند و در روغن گل خمر یا شراب بجوشانند و بعد ازان بکوبند و بیشارند و عسلی کنند و با دو رطل
عسل بقوام آرند انگاه زنجبیل و دارچینی و دارفلفل هر یک دو درم بسایند قاقله قرنفل زعفران هر یک سه درم مصطگی سنجد درم سه تا پنا
ده درم تربدی درم بکوبند و دران میان بیزند تا با هم آمیخته شود انگاه قرو گیرند در سرشنگی یا تخته که بر ان آهنگر باشد تا هم
کنند و بعد از انکه از آب جدا کرده باشند بگذارند تا خشک شود پس بکار برند کنند در شربتی یک مثقال باشد اخر به را در حمیر کنند
در میان آتش نهند تا بریان شود انگاه چهار درم ازان با یکدرم سعوط با یکدرم فلفل و یکدرم زنجبیل بکوبند و بیمیزند شربتی تا ازان یکدرم باشد جوارش عنبر حقان قابض

ضعف معده و سیاه را مفید بود **صفت** آن برسیده در زمین کوفته در محل خمیر بخوشانند چنانچه مهر استود پس صاف کنند با
یکمن قند بقوام آورند در نخبیل و فلفل و از فلفل هر یک چهار درم نخم کرفس یا تخواه و زعفران و درم بکوبند با آن بیامیزند چنانچه گفته
خشک یکمثقال باشد **جوارش آمری** ملیخ و اوجاع معده را مفید بود **صفت** آن بوره از ریزه کرمانی نطرون سالیون از نخبیل فلفل
هر یک ۵ درم و نیم سنگ ریزان کرده پنج درم سنگ بادام بر کاسه آورده درم بکوبند و خمیر نک دانه بیرون کرده بست درم شکر و زوفل
خمیر مانند دال تر و بیالایند و عسل بیامیزند و در دیه ها ان بسرشند شتری یکمثقال باشد **جوارش کافور** ضعف معده و سوداء را
بنیم غلیظ را مفید بود **صفت** آن فلفل جوز بوا از نخبیل از چند بسپاه قرفه نارشک قرنجشک مر فلفل فاوانیه کاکله زعفران مساوی بکوبند بعسل سرشند
شتری یکمثقال بود **جوارش عود** تقویت معده و ازاله رطوبت و نخم کند **صفت** آن قاقله صغار و کبار سرفل و ازجبین نخبیل
و از فلفل زعفران هر یک درمی عود و فلفل هر یک پنج درم بکوبند و با شیره قند عسل بیامیزند شتری یکمثقال باشد **جوارش سنبل** سنبل نخم کرفس
امبیون مصطکی هر یک درمی عود سه درم بسپاه قرفه هلیله کابلی مرفل نرنجشک یک دو درم دنیم جوز بوا کبدم مرا حوسه درم ورق طلا ده
هر یک دو درم و نیم **جوارش مصطکی** زیادت معده کبد متوهم و ریاح و سیلان لعاب را مفید بود **صفت** آن مصطکی
شعشعه درم بکوبند و با طلی قند بقوام آرند **جوارش کمونی** حمیات بلغمی و سوداوی و برودت معده و فواق بلغمی را مفید بود **صفت**
آن زیره کرمانی شنبار و زوفی سرکه خیسانند خشک کرده بریان کنند چهار درم ازان با ورق سداب و فلفل و نخبیل هر یک شش درم نوشه
آرند و درم بکوبند با سه چندان عسل با قند بسرشند شتری یکمثقال باشد **جوارش بلاور** ذهن و فکر صافی کند و رنگ روی
نیکو کرداند برودت و اوجاع معده و لیان را مفید بود **صفت** آن فلفل و از فلفل هلیله کابلی هلیله الله سیاه بیهدیه ستر یک
چهار درم مصطکی صاحب الغار تنکر طبرزد هر یک دوازده درم بکوبند با عسل ملایم تر روغن کاو هر یک پانزده درم بیامیزند و بعسل بسرشند و بعد از
نشاسته و درم بخورند **جوارش انیسون** تفریح هضم طعام کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند **صفت** آن بوست تربخ سنبل درم فرفل
جوز بوا فلفل دار فلفل خیر بوا دارچینی خولنجان زنجبیل هر یک دو درم مشک دانگی بکوبند و بعسل بسرشند **جوارش مقلیا** نافع اعسر و نفض
وزیر را مفید بود **صفت** آن حروف بریان کرده زیره دو سر کرده خیسانیده بریان کرده هر یک دو درم مصطکی سه درم پوست هلیله کابلی یک
روغن کاو بریان کرده پنج درم بکلاب بسرشند **جوارش سماق** اسهال بازدارد **صفت** آن سماق ده درم دانه مویز پنجاه درم
انار دانه ترش و شیرین هر یک بیست درم صمغ عربی کلنار هر یک سه درم بکوبند و بکلاب بسرشند شتری یکمثقال باشد **جوارش مشک**
خفقان ضعف قلب و معده را مفید بود **صفت** آن مشک نیم مثقال قاقله خیر بوا مرفل زنجبیل دارفلفل عود هر یک ده درم دارچینی
سه درم زعفران دو درم قند مثل آن بکوبند و بعسل بسرشند **جوارش مقوی** مقوی باه و کلیه بود **صفت** آن تخم اهلیون مهلیا
بشلم و شبت هر گندنا و تخم گندنا و تخم گزر و هر جیره و انجره و مرزنجوش هر یک پنج درم حبة الخضرا السان الصعافیر کنجد چلغوزه حب الرشاد استیل بریان
کرده هر یک سه درم زنجبیل سقاقل خولنجان دارفلفل هر یک پنج درم جوز بوا هیهن دارچینی هر یک دو درم مصطکی پنج درم فانیذ بوزن جمیع
ادویه بکوبند و بعسل بسرشند شتری **جوارش سمن** بوا بسیار و هضم طعام را مفید بود و قوت ماه بدهد **صفت** آن بخیل
فلفل هر یک ده درم دارفلفل سی درم فانیذ یکمن نیم جوز کنجد مقشر هر یک چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند شتری یکمثقال بود **جوارش**
شهریاران برودت معده و کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند **صفت** آن شیطرج زنجبیل نارمشک فلفل دارفلفل فرفیون

قرص طباشیر

طبیعت را نرم کند و حمیات محرقه و سعال و تشنگی را نافع بود و صفت طباشیر دو درم ترنجبین نیم درم تخم خیارین
کدو هر یک دو درمی تخم کاهو و خشخاش هر یک یک درم بکوبند و بلعاب بنگ و بسرشند شربتی یکمثقال باشد آخر ورق کاسنی
هر یک شش درم طباشیر کتیرا هر یک دو درم گشنیز تر شش درم بکوبند و بلعاب تخم خیارین بسرشند **قرص طباشیر معتدل** حمیات حاره را نافع بود
عطش را نافع بود و صفت آن طباشیر زرشک کاسنی هر یک دو درمی تخم خیارین و کدو و کاهو و کاسنی و تخم کدو معتدل هر یک
سیزده درم کافور خیاگ یکونیم درم بلعاب بنگ بسرشند **قرص طباشیر لیث** ورق گل هفده درم تخم خاص شش درم طباشیر چهار درم گشنیز تر
هر یک سه درم بکوبند و بلعاب بنگ بسرشند شربتی یکمثقال باشد آخر تخم خاص بریان کرده و گشنیز تر هر یک دو درم ورق گل سه درم
سماق زرشک گل از هر یک دو درمی کوبند و بلعاب بنگ بسرشند و قرص سازند **قرص طباشیر زرشک** حمیات صاره را نافع بود
عطش را نافع بود و صفت آن طباشیر زرشک عصاره هر یک سه درم تخم خیارین یک درم تخم کاهو و کاسنی و تخم کدو معتدل هر یک
سیزده درم کافور خیاگ یکونیم درم بلعاب بنگ بسرشند **قرص طباشیر لیث** ورق گل شش درم تخم خاص شش درم طباشیر چهار درم گشنیز تر
هر یک سه درم بکوبند و بلعاب بنگ بسرشند شربتی یکمثقال باشد آخر تخم خاص بریان کرده و گشنیز تر هر یک دو درم ورق گل سه درم
سماق زرشک گل از هر یک دو درمی کوبند و بلعاب بنگ بسرشند و قرص سازند **قرص طباشیر زرشک** حمیات صاره را نافع بود
عطش را نافع بود و صفت آن طباشیر زرشک عصاره هر یک سه درم تخم خیارین یک درم تخم کاهو و کاسنی و تخم کدو معتدل هر یک
سیزده درم کافور خیاگ یکونیم درم بلعاب بنگ بسرشند **قرص طباشیر لیث** ورق گل شش درم تخم خاص شش درم طباشیر چهار درم گشنیز تر
هر یک سه درم بکوبند و بلعاب بنگ بسرشند شربتی یکمثقال باشد آخر تخم خاص بریان کرده و گشنیز تر هر یک دو درم ورق گل سه درم
سماق زرشک گل از هر یک دو درمی کوبند و بلعاب بنگ بسرشند و قرص سازند **قرص طباشیر زرشک** حمیات صاره را نافع بود
عطش را نافع بود و صفت آن طباشیر زرشک عصاره هر یک سه درم تخم خیارین یک درم تخم کاهو و کاسنی و تخم کدو معتدل هر یک
سیزده درم کافور خیاگ یکونیم درم بلعاب بنگ بسرشند **قرص طباشیر لیث** ورق گل شش درم تخم خاص شش درم طباشیر چهار درم گشنیز تر
هر یک سه درم بکوبند و بلعاب بنگ بسرشند شربتی یکمثقال باشد آخر تخم خاص بریان کرده و گشنیز تر هر یک دو درم ورق گل سه درم
سماق زرشک گل از هر یک دو درمی کوبند و بلعاب بنگ بسرشند و قرص سازند **قرص طباشیر زرشک** حمیات صاره را نافع بود
عطش را نافع بود و صفت آن طباشیر زرشک عصاره هر یک سه درم تخم خیارین یک درم تخم کاهو و کاسنی و تخم کدو معتدل هر یک
سیزده درم کافور خیاگ یکونیم درم بلعاب بنگ بسرشند **قرص طباشیر لیث** ورق گل شش درم تخم خاص شش درم طباشیر چهار درم گشنیز تر
هر یک سه درم بکوبند و بلعاب بنگ بسرشند شربتی یکمثقال باشد آخر تخم خاص بریان کرده و گشنیز تر هر یک دو درم ورق گل سه درم
سماق زرشک گل از هر یک دو درمی کوبند و بلعاب بنگ بسرشند و قرص سازند **قرص طباشیر زرشک** حمیات صاره را نافع بود
عطش را نافع بود و صفت آن طباشیر زرشک عصاره هر یک سه درم تخم خیارین یک درم تخم کاهو و کاسنی و تخم کدو معتدل هر یک
سیزده درم کافور خیاگ یکونیم درم بلعاب بنگ بسرشند **قرص طباشیر لیث** ورق گل شش درم تخم خاص شش درم طباشیر چهار درم گشنیز تر
هر یک سه درم بکوبند و بلعاب بنگ بسرشند شربتی یکمثقال باشد آخر تخم خاص بریان کرده و گشنیز تر هر یک دو درم ورق گل سه درم
سماق زرشک گل از هر یک دو درمی کوبند و بلعاب بنگ بسرشند و قرص سازند **قرص طباشیر زرشک** حمیات صاره را نافع بود
عطش را نافع بود و صفت آن طباشیر زرشک عصاره هر یک سه درم تخم خیارین یک درم تخم کاهو و کاسنی و تخم کدو معتدل هر یک
سیزده درم کافور خیاگ یکونیم درم بلعاب بنگ بسرشند **قرص طباشیر لیث** ورق گل شش درم تخم خاص شش درم طباشیر چهار درم گشنیز تر
هر یک سه درم بکوبند و بلعاب بنگ بسرشند شربتی یکمثقال باشد آخر تخم خاص بریان کرده و گشنیز تر هر یک دو درم ورق گل سه درم

[illegible]

هر یک پنج درم بکوبند و باب [illegible] سرشند قرص کافور [illegible] جاده و ورق را مفید بود قرص ورق گل شش درم صمغ عربی [illegible]

هر یک چهار درم [illegible] تخم خیار و کدو و تورک [illegible] بهمنک [illegible] نشاسته درم زعفران دو درم کافور سه درم بکوبند و [illegible]

بشکوفه سرشند قرص [illegible] مسهل صفرا [illegible] بود و صداع و درد را مفید بود قرص [illegible] دو درم [illegible] یک درم [illegible] مهک [illegible]

هر یک [illegible] درم هلیله زرد [illegible] درم سقمونیا بریان [illegible] بکوبند و باب [illegible] سرشند و این شربت باشد اخر مسهل بلغم و صفرا بود و صفت آن

بنفشه دو درم [illegible] درم [illegible] سقمونیا و انگی [illegible] شربت اخر [illegible] بنفشه دو درم [illegible] مهک یک درم

بکوبند و باب [illegible] سرشند شربتی سه درم قرص سنبل اورام کبد و معده را مفید بود و صفت آن نقاح اذخر [illegible]

سنبل هر یک سه درم زعفران افسنتین [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] کنند هر یک دو درم اشق [illegible] شربتی یک مثقال قرص

کاکنج [illegible] را مفید بود [illegible] تخم کرفس [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] دو درم زعفران حب الصنوبر تخم [illegible]

افیون هر یک [illegible] درم حب کاکنج [illegible] تخم خیارین مقشر [illegible] درم بکوبند و باب [illegible] سرشند شربتی مثقالی باشد قرص

خشخاش [illegible] سینه و [illegible] را مفید بود قرص ورق گل [illegible] هر یک چهار درم نشاسته کثیرا [illegible] مهک یک درم زعفران

دو دانگ خشخاش سفید و سیاه هر یک [illegible] درم [illegible] قرص گل ارمنی کزسل و نفث الدم را نافع بود قرص گل ارمنی

نشاسته [illegible] هر یک [illegible] درم سرطان سوخته دو درم کثیرا [illegible] هر یک [illegible] بکوبند و باب کاوزبان سرشند

شربتی دو درم [illegible] تخم خیارین مقشر [illegible] تخم تورک [illegible] هر یک چهار درم [illegible] سرطان سوخته هر یک دو درم نشاسته

کثیرا هر یک [illegible] [illegible] ایارج [illegible] بلغم و اخلاط غلیظه و صرع و سکته و سبل و گشاده را مفید بود

[illegible] حب النیل هر یک [illegible] غاریقون افیمون هر یک [illegible] تخم حنظل نمک هندی هر یک [illegible] بکوبند و باب [illegible]

سرشند و این شربتی باشد حب [illegible] و صداع معده و امراض دماغ و ظلمت چشم را نافع بود صبر سقوطری بیست درم

پوست هلیله زرد [illegible] درم گل سرخ [illegible] درم [illegible] سقمونیا زعفران هر یک سه درم بکوبند و باب [illegible] سرشند شربتی دو درم باشد

حب [illegible] صبر سقوطری سه درم [illegible] پوست هلیله زرد و ورق گل سرخ هر یک درمی بکوبند و باب [illegible] سرشند

شربتی دو مثقال باشد [illegible] حب قوقایا صبر سقوطری [illegible] عصاره افسنتین هر یک دو درم سقمونیا تخم حنظل هر یک [illegible]

و باب کرفس سرشند شربتی یک مثقال حب صبر [illegible] درد مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود [illegible] و معده [illegible]

صبر سقوطری [illegible] مثقال [illegible] حب النیل غاریقون افیمون هر یک [illegible] تخم الحنظل [illegible] هر یک [illegible] مقل [illegible]

بکوبند و باب کرفس سرشند و حب [illegible] ریحان [illegible] مفاصل عرق النسا را مفید بود صبر سقوطری [illegible]

[illegible] یک مثقال [illegible] تخم حنظل هر یک [illegible] حب النیل غاریقون هر یک [illegible] بکوبند و باب کرفس سرشند و این

[illegible] دماغ [illegible] بلغم کند و ضعف بصر و معده را مفید بود [illegible] دو درم [illegible] یک درم [illegible] هلیله زرد هر یک

[illegible] افیمون [illegible] بریان کرده [illegible] بکوبند و باب [illegible] سرشند و این شربت باشد حب [illegible]

و امراض [illegible] مفید بود صبر هلیله زرد و کابلی [illegible] سقوطری [illegible]

[illegible] غاریقون هر یک [illegible] درم تخم حنظل [illegible] بکوبند و باب [illegible] سرشند و حب [illegible] شربتی سه درم باشد حب [illegible]

بواسیر وا وجاع معده را مفید بود وصف هلیله سیاه هلیله امله هر یک دو درم بکوبند وشقل شسته درم وزاب حل کنند وا دویه ان بسرشته
شتری دو درم اسفند حب غاشا تمتا بلیمه وسوداویه را مفید بود وصف صبر سقوطری هلیله زرد عناب غافث متساوی بکوبند وباب
بسرشند شتری بمثقال باشد حب سکبینج قولنج وا وجاع معاء بواسیر را مفید بود وصف سکبینج تخم کرفس انزروت
هلیله زرد هر یک پنج درم تربد شت درم شحم حنظل سه درم بکوبند وباب بسرشند شتری سه درم حب اصطمخیقون کبر صداع یا
را مفید بود وتنقیه دماغ از بلغم کند وصف هلیله کابلی شش درم امله انیسون غاریقون سقمونیا سه درم افتیمون پنج درم اماره
فیقرا تربد هر یک سه درم قرنفل یکدرم تخم کرفس اسارون انیسون هر یک دو دانگ بکوبند وباب بسرشند شتری بمثقال باشد
اخر تربد دو درم صبر سقوطری حب الفیل هر یک دو درم شحم حنظل سقمونیا هر یک دو دانگ بکوبند وباب بسرشند شتری بمثقال باشد
حب افتیمون مسهل سودا بود وصف افتیمون دو درم غاریقون تربد خرشیده مرزنجوش بادام حرب کرده اسطوخودوس اسفناج هر یک
دو درم سه بکوبند وباب ازبانه بسرشند واین شربتی باشد حب افاویه قولنج بکشاید ودیدها بشکند وطبیعت نرم کند وصف سکبینج
قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل نارمشک مصطگی هر یک دو درم وزنجبیل سقمونیا سه درم مجموع بکوبند وبشکر بسرشند وحب سازند مقدار
حب ازان تواند اسهال کند حب شیطرج اوجاع مفاصل ولقوه وفالج را مفید بود وملت بکشاید وصف تربد ده درم سقوطری
بست درم زنجبیل قرنفل خرزل سفید شنبلیله هر یک دو درم فلفل دارفلفل عاقرقرحا هر یک دو درم فانید چهار درم بکوبند وباب
کنند تا بسرشند شتری سه درم باشد حب اماره اعلال سر ومعده را مفید بود وصف اماره فیقرا هر یک دو درم نمک هندی
نمک هندی دو درم وزنجبیل دو درم وزنجبیل نیم بکوبند وباب بسرشند شتری دو درم ونیم باشد آخر تربد اماره فیقرا هر یک دو درم نمک هندی
نیم درم سقمونیا دانگی تخم حنظل دانگی ونیم بکوبند وباب بسرشند واین شربتی باشد حب السعال سعال را که از حرارت
بود مفید افتد مغز بادام مقشر تخم خیارین مغشه نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید کتیرا سوس رب السوس دو درم باقلی سه
درم بکوبند وبلعاب بنگ بسرشند وحب سازند ومقدار نخودی بزبان نهند آخر سعالی را که از برودت بود مفید افتد وصفت
مغز بادام تخم خربزه مغز خیارین تخم کرفس تخم خشخاش سفید کتیرا سوس رب السوس هر یک دو درم نشاسته یک درم
بکوبند وبلعاب بنگ بسرشند وحب سازند مقدار نخودی بزبان نهند آخر سعالی را که از برودت بود مفید افتد وصفت
صمغ عربی با قاقله قرنفل فوفل کافور دارچینی خولنجان هر یک درمی بکوبند بشکر دانگی کلاب حل کنند وا دویه بدان بسرشند
وحب سازند آخر پوست بیخ ورق بیخ قشر بیخ بشنبلیله قرنفل حب زبوا مشک سهلیله بخصل کبابه سعد کبابه هر یک دو درم
مشک یکدرم بکوبند وباب بسرشند وحب سازند باب بنهم در آبار جات اماره فیقرا امراض سر ومعده وقولنج واوجاع مفاصل
وفالج ولقوه را مفید بود وصف مصطگی زعفران حب بلسان سنبل قرنفل اسارون سلیخه دارفلفل دارچینی عود بلسان هر یک دو درم
صبر سقوطری مثل جسم بکوبند وباهم بیامیزند وبمثقال ازان استعمال کنند اماره حالینوس تخم حنظل غاریقون بصل انغار
بریان کرده اشق سقمونیا خربق سیاه هر یک غاریقون فرفیون هر یک شش درم بیفایج افتیمون مثل کبابه دریونس سلیخه فراسیون هر یک
سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه وسفید دارچینی چاوشیر جندبیدستر دارفلفل مطراسالیون هر یک چهار درم بکوبند وبمثقال ازان مشربتی بنوشند وبر
وبیفایج وافتیمون کما دریونس سلیخه میست وبعضی گفته اند که صبر زعفران هر یک چهار درم شربتی بمثقال اماره لوغاریا تنقیه دماغ از بلغم
غلیظ واز آنچه کند وبکشد فالج ولقوه وعشه وصرع وصداع وخدر وامراض باطن را مفید بود واوجاع مفاصل ورجع وسعفه وهم ودوار وتغیر عقل وسوداوی خبیث

و ادرار بول کلیه و مثانه و اورام بارده و سرطانات را مفید بود و صفت تخم خشخاش نخود درم اصل السوس بریان کرده [illegible]

[illegible] خرنوب سیاه [illegible] تقویت [illegible] فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران [illegible] سنبل [illegible]

[illegible] اسارون [illegible] مصطکی [illegible] سنبل [illegible] اسطوخودوس [illegible] درم افتیمون [illegible]

[illegible] درم [illegible] بسرشند شربتی چهار مثقال بود [illegible] افتیمون [illegible] هر یک درم [illegible]

[illegible] مثقال اسطوخودوس [illegible] مثقال **ایارج** [illegible] مفید بود و صفت [illegible] کنند [illegible]

هر یک [illegible] درم [illegible] زرّاوند [illegible] اسارون [illegible]

[illegible] زعفران [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] دو مثقال تا چهار مثقال بود **ایارج ارکاغانیس** [illegible]

[illegible] اوجاع [illegible] و صرع و ابتدای [illegible] اوجاع حلق و عسر النفس و مفاصل و جرب [illegible] و قولنج را مفید بود و صفت [illegible]

[illegible] درم [illegible] اسطوخودوس [illegible] فلفل دار فلفل [illegible] سیاه [illegible] هر یک [illegible] درم اصل السوس بریان کرده [illegible]

زعفران [illegible] اسارون [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] سنبل [illegible] زراوند [illegible] هر یک [illegible] دو درم بکوبند و بعسل

بسرشند شربتی چهار مثقال [illegible] و اکر [illegible] دل کنند [illegible] سرطان [illegible] اوجاع [illegible]

[illegible] **ایارج** [illegible] سیاه [illegible] درم [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] فلفل سفید [illegible] مثقال [illegible]

درم [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] بکوبند و بعسل بسرشند شربتی

یک مثقال [illegible] **ایارج** [illegible] مفید بود و صفت [illegible] درم [illegible]

[illegible] فلفل سیاه و سفید هر یک [illegible] درم [illegible] زعفران [illegible] درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی

چهار درم باشد [illegible] **سفوف انار دانه** [illegible] اسهال [illegible] مفید بود و صفت انار دانه

بریان کرده [illegible] بریان کرده خرنوب [illegible] سماق [illegible] بریان

کرده [illegible] هر یک [illegible] درم بکوبند [illegible] انار دانه [illegible] درم [illegible] سماق [illegible] بریان

کرده خرنوب [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] **سفوف مقلیاثا** اسهال [illegible] مفید

بود و صفت [illegible] بریان کرده [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

بکوبند [illegible] **سفوف** [illegible] اسهال [illegible] مفید بود و صفت [illegible] بریان کرده [illegible]

کل [illegible] هر یک [illegible] درم بکوبند [illegible] بریان کرده [illegible] **سفوف سماق** اسهال

[illegible] مفید بود و صفت سماق انار دانه [illegible] هر یک بریان کرده [illegible] هر یک [illegible] بکوبند

[illegible] **سفوف** [illegible] مفید بود و صفت [illegible] سماق انار دانه بریان کرده [illegible]

[illegible] درم بکوبند [illegible] مثقال [illegible] **سفوف** [illegible] هر یک دو درم

[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] مثقال [illegible] مفید بود و صفت

۱۴۸

ریزند باد تخم کرفس هر یک درمی باخواه کندر هر یک درم حب بلسان سه درم زیره کرمانی دو درم کبابه ده درم قند سفید درم آخر سرعت خروج منی که از حرارت بود سفید باشد ص نگوید و درم تخم کوکنار سه درم کشنیز یک درم بکوبند و شیاف بخورند آخر
لوغ عقارب را سفید بود ص بوزیدن زراوند طویل بیخ کبر عاقرقرحا هر یک درم بکوبند شربتی سه درم باشد آخر
وجع مفاصل را سفید بود ص سورنجان ده درم سقمونیا یک درم کبابه سه درم قند سه درم شربتی سه درم آخر اوجاع مفاصل
و ضعف معده را نافع بود ص نعناع قاقله سنبل جوز سعد هر یک دو درم مصطکی تخم کرفس ورق گل گاوزبان هر یک سه درم
آخر هر یک درمی بکوبند و سه درم بخورند آخر سده و استسقا طحال را سفید بود ص تخم کاسنی کزبرج هر یک پنج درم تخم کشوث
یک درم و نیم بکوبند و درم با سکنجبین دو درم بخورند آخر فواق که از امتلا بود زائل کند ص فطراسالیون سعد کوفته
هر یک سه درم باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات و غیره مطبوخ فواکه مسهل صفرا و اخلاط رقیقه بود و حمیات حاده
را نافع بود ص سنا مکی هفت درم بنفشه پنج درم تخم کاسنی نیلوفر هر یک درم عناب ده عدد سپستان آلو سیاه آلو بخارا هر یک
ده عدد تمر هندی ده درم ورق گل چهار درم ترنجبین شیرخشت هر یک پانزده درم مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود ص سنا پنج درم
پنج مهک درم هلیله زرد و کابلی هر یک هفت درم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هر یک شش درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد
سپستان آلو سیاه هر یک بیست عدد شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم مطبوخ افتیمون مسهل سودا و اخلاط سوخته
و امراض سوداوی را نافع بود صفت آن سنا پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد ورق گل افتیمون بسفایج هفت درم نیلوفر تخم کاسنی هر یک
چهار درم بادرنجبویه گاوزبان هلیله اسطوخودوس بسفایج پنج مهک تخم کشوث شاهتره سه درم تربد ده درم مویز طائفی ده درم تخم خیار
افتیمون در زنجبیل طل آب بجوشانند تا بدو رطل آید وقت فرو گرفتن افتیمون در خرقه کتان بندند و در آن اندازند آنگه
بریزند ترنجبین پانزده درم خیار شنبر بیست درم حل کنند مطبوخ غاریقون مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد صفت آن پوست هلیله
زرد ده درم پوست هلیله کابلی و سیاه هفت درم هلیله هر یک چهار درم مویز طائفی ده درم آلو سیاه ده عدد گاوزبان انگور
غافث اسطوخودوس هر یک سه درم بسفایج کوفته دو درم غاریقون یک درم افتیمون دو درم آخر پوست هلیله کابلی و سیاه
هر یک ده درم هلیله غافث افسنتین گاوزبان بادرنجبویه هر یک چهار درم آلو سیاه بیست عدد مویز طائفی بیست درم سنا مکی شش درم
کمافیطوس بسفایج هر یک سه درم رازیانه قرنفل انیسون سداب هر یک درمی تخم کرفس تخم کتان دو درم افتیمون سه درم بجوشانند و صاف
کنند غاریقون صبر سقوطری هر یک دو درم تربد ترکی جدوار دو هر یک دو دانگ تخم حنظل دو دانگ و نیم شکر ده درم بهم آمیزند و با شیاف
مطبوخ خیارشنبر اخلاط رقیق و صفرا را دفع کند ص پوست هلیله زرد هفت درم سنا مکی مویز طائفی هر یک پانزده درم
آلو سیاه عناب هر یک ده عدد ورق گل پنج درم خیارشنبر پانزده درم مطبوخ زوفا ذات الجنب و اوجاع سینه و سعال را
مفید بود ص سنا پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر سفید ده عدد مویز طائفی پانزده درم پنج مهک درم سیاوشان
تخم خطمی زوفا خشک هر یک چهار درم جو مقشر کوفته شش درم شکر ده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محترقه و بلغم لزج را دفع
کند و اوجاع مفاصل را مفید بود ص سنا مکی هفت درم پنج مهک سورنجان سه درم تربد یک درم تربد انار
سه درم انجیر و عناب یک ده عدد و سپستان بیست عدد و گلقند خیارشنبر ترنجبین یک ده درم مطبوخی که حمیات ...

۱۴۹

رامفید بود حب سناکی بنفشه هریک سه درم نیلوفر چهار درم عناب ده عدد سپستان پانزده عدد تخم کاسنی خیار هریک سه درم
بیخته با ... درم نقوع صبر صداع سوداوی را مفید بود حب افسنتین ده درم صبر سقوطری شش درم بکوبند با سه رطل آب گرم
در ظرفی کنند و یکروز در آفتاب نهند و شب جای گرم و بعد از سه روز صافی کنند و بیست درم از آن با ده درم روغن بادام بیاشامند
نقوع هلیله مسهل صفرا بود و صداع گرم را مفید بود حب پوست هلیله زرد ده درم آلوی سیاه عناب هریک بیست عدد سپستان
سی عدد و تمرهندی بیست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هریک سه درم خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم و سه رطل آب گرم شبانروز بخیسانند و صافی
از آن بیاشامند نقوع فواکه مسهل صفرا بود حب آلوی سیاه آلوی کیلی هریک بیست عدد عناب ده عدد تمرهندی بیست درم زرد آلو
خشک ... درم ترنجبین نبات هریک ده درم و یکمن آب بخیسانند نقوعی که ادرار بول و طمث کند حب تخم خربزه کوفته ... درم
تخم کرفس انیسون رازیانه هریک دو درم و نیم بکوبند و با سه رطل آب در ظرف کنند و سه روز در آفتاب نهند و چهل درم از آن بیاشامند
آخر لقا با امراض حاده را مفید بود و یرقان را از فضول پاک کند حب آلوی سیاه سپستان هریک سی دانه مویز طائفی بیست
درم تمرهندی ... درم تخم کاسنی کشنیز ... کوفته هریک ده درم در ظرفی کنند و آب گرم بر آن ریزند و روز در آفتاب نهند و شب
بجای گرم نهند و بعد از سه روز چهل درم از آن با ده درم نبات یا ترنجبین بیاشامند مالفی و از وصیت حقنها حقنه که در امراض
حاده استعمال کنند صفت آن ... عدد عناب بیست عدد سپستان ... عدد ... درم خوب کوفته ده درم سبوس خشک کاهو
بنفشه ده درم بجوشانند در سه رطل آب تا به نیمه آید صافی کنند و شکر سرخ ده درم در آن حل کنند و ... روغن بنفشه یا کنجد بر آن
ریزند و استعمال کنند حقنه که ... ... لینه را مفید بود حب حلبه ... هریک ده درم عناب ... هریک ده عدد سپستان
بیست عدد خطمی خشک ... هریک کفی با تخواه رازیانه هریک ده درم چهار رطل آب بجوشانند تا به ثلث آید صافی کنند و
یک درم نمک ... درم ... درم عسل و روغن کنجد هریک ده درم با آن ضم کنند حقنه که برودت اعضای سفلی را مفید بود حب ...
... هریک ... درم ... هریک ... با تخواه رازیانه تخم کرفس ... هریک ده درم حلبه خشک ...
... هریک ... درم در سه رطل آب و سه رطل ... بجوشانند تا به ثلث آید صافی کنند و با روغن کنجد و روغن گاو و عسل هریک ...
درم ... استعمال کنند حقنه که ... حاده ... مفید بود حب ... خطمی بنفشه هریک کفی عناب ده عدد
سپستان مویز ... هریک بیست دانه ... روغن کنجد ... ترنجبین هریک ده درم نمک بوره هریک ... درم حقنه که ...
را مفید بود حب ... را ... ترب ... پودنه ... سپندان ... هریک ده درم تخم حنظل ...
هریک ... درم روغن کنجد بیست درم حقنه که قولنج بلغمی را مفید بود حب ... اکلیل الملک ... هریک ...
حلبه ... هریک ... درم ... هریک ده درم رازیانه تخم کرفس هریک ... خطمی ...
هریک ... درم ... عسل و روغن ... هریک ده درم بوره ارمنی یکمثقال ...
یک درم ... حقنه که ... امعا را مفید بود حب ... کنار ... هریک ده درم کلنار دانه مویز ورق ...
هریک ... ورق ... دوازده درم بجوشانند و آب ... یازده درم ... بریان کرده ده درم با ده درم روغن گل
... کاغذ سوخته ... بریان کرده ... هریک ... درم ... بجوشانند

۱۵۰

وبان ضم کنند حقنه که قولنج ریحی را بگشاید صفت تخم حنظل یکدرم قنطوریون باریک پنجدرم ورق سداب فودنه هر یکی شش درم
سعتر پنجدرم بجوشانند و صافی کنند عسل ده درم جند بیدستر سکبینج جاوشیر هر یک یکدرم با آن ضم کنند حقنه بابونه شبت هر یک
ده درم سداب خشک انیسون نیم کوفته بید انجیر هر یک هفت درم سکبینج سه درم مقل چهار درم تخم حنظل یکدرم نیم بوره یکدرم انکامه ده درم روغن
زیت یازده درم حقنه که در امراض حاره استعمال کنند صفت عناب ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار درم انجیر ده عدد خطمی
سبوس یک کفی بجوشانند و آب چغندر سی درم روغن کنجد بیست درم انکامه ده درم با آن ضم کنند و استعمال نمایند بامداد
شب هم در شیافها و فرزجه‌ها شیافی که قولنج بگشاید صفت جند بیدستر زهره گاو زهره قثاء الحمار سپید هر یک متساوی بکوبند و شیاف
سازند اخر بوره ارمنی نمک هندی تخم حنظل متساوی بکوبند اخر ریاح غلیظ را مفید بود صفت بوره زهره گاو قثاء الحمار هر یکی دو درم
بکوبند و با شکر سرخ بسرشند اخر محرور که مزاج را نافع بود و در عقب سهل که قاصر باشد بکار دارند صفت [illegible] پنجدرم بوره [illegible] بابونه
خطمی نمک [illegible] هر یکی دو درم بکوبند و با شکر معقود بسرشند اخر قولنج بلغمی را مفید بود صفت سکبینج بوره مقل تخم حنظل برابر بکوبند و با شکر
بسرشند اخر در حمیات و امراض حاده بکار برند صفت نمک بوره خطمی متساوی بکوبند و با شکر بسرشند اخر جهت رفتن خون از مقعد
باز دارد صفت افیون کندر زعفران متساوی بکوبند و با سپیده تخم مرغ بسرشند اخر مر اقاقیا زراوند صمغ عربی برنج بریان کرده
هر یکی وزن یکی بکوبند و با آب مورد بسرشند فرزجه که حیض بگشاید و موج رحم را که از برودت بود زایل کند صفت آن [illegible] مقل
[illegible] هر یکی دو درم جاوشیر اشق زعفران جند بیدستر هر یکی وزن نیم دانگی روغن سوسن بابونه [illegible] موم بط هر یکی [illegible] ضمها
بگدازند و بیکدیگر [illegible] بکوبند و با هم بیامیزند و به پشم صوف بردارند اخر اختناق رحم را مفید بود صفت [illegible] مرغ و پیه بط
زعفران سنبل [illegible] هر یکی [illegible] روغن بلسان سوسن هر یکی [illegible] موم شش درم اخر که رفتن خون را مفید بود
صفت اقاقیا هر یکی دو درم گلنار صدف سوخته [illegible] قرطاس سوخته [illegible] زعفران هر یکی [illegible] افیون نیم درم بکوبند
بسرشند و بردارند اخر [illegible] اقاقیا [illegible] زعفران کافور گل ارمنی متساوی بکوبند و با آب لسان الحمل بیامیزند فرزجه
[illegible] صفت آن برگ گل [illegible] پوست انار [illegible] پوست طلع بجوشانند و با عصاره [illegible] استعمال کنند فرزجه
که صلابت رحم را مفید بود صفت آن حب بلسان روغن ناردین هر یک سه درم قرنفل جوزبوا [illegible] سوخته هر یکی [illegible]
زیره دو درم جند بیدستر نیم درم فرزجه که ریاح را مفید بود صفت آن تخم [illegible] سداب [illegible]
سکبینج [illegible] سنبل [illegible] اشق جند بیدستر متساوی بکوبند
و با روغن شبت یا بابونه استعمال کنند اخر که [illegible] صفت آن شب یمانی نیم درم افیون [illegible]
هر یکی [illegible] اخر [illegible] سنگ [illegible] گلنار طین مختوم گل ارمنی [illegible] بکوبند و شیاف سازند و بردارند فرزجه
که فرج را گرم کند صفت آن کرم دانه بکوبند و به روغن [illegible] بیامیزند و بردارند فرزجه که فرج را تنگ و خوشبو
کند صفت آن [illegible] زعفران در شراب بجوشانند و خرقه کتان در آن اندازند تا آب آن بخورد و خشک شود و
وی را پاره پاره کنند بوقت حاجت پاره از آن بردارند پیش از جماع فرزجه که فرج را تنگ کند صفت آن [illegible]
[illegible] یکدرم مازو دو درم بکوبند و [illegible] بدان [illegible] کنند

١٥١

باب چهار دهم در روغنها

روغن نارین منافع بسیار دارد و جمیع امراض بارده را و اوجاع امعا و قولنج را مفید بود و شرب و ضماد آن اوجاع رحم و احتقان رحم او در اصیل حکایتی این کلیه مشاهده را سود دارد **ص** قشر بلدر زیره ورق غار سعد عود بلسان سنابل از هر یک درم همه را بکوبند و در روغنی کنند و باشراب آب چندانکه بر سر آن بایستد و بخیر طل روغن که بر اندازند و مانند بجوشانند پس صافی کنند و روغن کل و حنا و سلیخه و عصاره مورد از هر یک هشت درم بکوبند روغن که اول صافی کرده اند شراب بجوشانند و صافی کنند و سرد نمایند و بعد ازان جوز بوا بیخ اذخر سنبل و قرنفل مغیبه هر یک سی درم روغن بلسان شش درم او به بکوفته کنند و باب شراب و این روغن صافی را بیامیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صافی کنند و روغن بلسان هفت درم بان ضم کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند **روغن قسط** مقوی عصب باشد و اوجاع بارده را مفید بود **ص** قسط قرفه شنه ابریسم سنبل سنابل هر یک دو درم مر اسن عود بلسان سلیخه هر یک پنج درم مجموع بیکوفته بشی در سرکه خیسانند و در بخیر طل اب بجوشانند تا به نیمه آید و بخیر طل روغن کنجد بر سر آن ریزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند اخر او جاع و برودت کبد و معده را مفید بود و تقویت عصب کند و مویرا بر یاند **ص** قسط ده درم سلیخه شش درم ورق مرا حور شصت درم و بیکوفته بشی در شراب خیسانند و سطلی نیم روغن کنجد بر سر ان کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صافی کنند **روغن مورد** مویرا بر یاند و تقویت کند و سستر خا و مفاصل را مفید بود **ص** ورق مورد تازه دو درم روغن کنجد اندازند و در افتاب نهند **روغن آسنتین** همچنین بگیرند آخر با بونه تازه خشک کمن و چهار من آب بجوشانند تا یک من آید پس صافی کنند و با کمن روغن کنجد بجوشانند **روغن کل** ورق کل تازه کمن بادام مقشر یک کنجد بقشر چهار من در کنند و در زیر افتاب نهند تا ورق کل خشک شود انگاه بادام را روغن بکشند و این را روغن کل بادام گویند و بعضی طلی ورق کل بست بالند و با کمن روغن کنجد بر شیشه کنند و با افتاب بدارند **روغن بنفشه** بنفشه تازه کمن با دو من روغن کنجد چنانکه گفته شد بسازند **روغن گدو** گدو را پوست بگیرند و مغز را بکوبند و آب آن بگیرند و چهار من آن آب در کمن روغن کنجد بجوشانند **روغن مصطگی** ضعف معده و اورام معده را مفید بود و صلابات رحم کند **ص** مصطگی درسه طل روغن کنجد شش رطل آب بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بهتر انست که مصطگی بکوبند و با روغن بجوشانند تا گداخته شود **روغن بان** اعصاب را نرم کند و درد را زایل نماید و تقویت اعضای نامبرده کند **ص** مغز بان ابان بکوبند و باب بجوشانند تا روغن او بیرون آید پس صاف کنند **روغن ناطیل** لثه را تقویت و لسوده را شفا کند **ص** لثه پوست بیخ سنبل بسا و بیکوفته در آب بجوشانند

دهانی کنند انگاه بار و عن کنجد بجوشانند و عن خار و الثعلب و ارجاع مارده را مفید بود وص ورق حب القار و عن
سیر بجوشانند و در بطری کنند و هفته در آفتاب نهند و عن خشک عسر بول و درد کرده را مفید بود وص زنجبل چهار درم مشک
ده درم در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید در رطلی روغن کنجد ران بریزند و بجوشانند و عن زنبق امراض مادره را مفید بود
وص کل زنبق بار و عن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب نهند و روغن بابونه و خیری و او خیر همچنین بگیرند و عن سوسن اورام
بخلیل و دمامل بازم کند وص سلیخه قسط حب البان مصطگی هر یکی ده درم قرنفل قرفه هر یک پنجدرم زعفران سه درم مگیوه
باسی عدد گل سوسن اسمان جو ورق کرده و روغن کنجد رطلی بجوشانند و در بطری کنند و در سایه نهند و بعد از دوازده روز
استعمال نمایند و عن سداب بزودت کلیه و مثانه و رحم و استرخا اعصاب و رباح را مفید بود وص تخم سداب
چهار من و روغن کنجد و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی ماند و روغن زنجبل همچنین بگیرند و عن
که موی بلند و دراز کند وص سیاوخ هندی حامامازد قسط هر یکی درم لادن یکدرم زعفران یکدرم و نیم کوفته در رطلی آب
بجوشانند تا به نیمه آید مصفی کنند و با نیم رطل روغن زیت بجوشانند آخر دانه سورنجان تخم کرفس برگ سورنجان چقندر کل شقایق لوبیا
جوز لادن پرسیاوشان مساوی بکوبند و بیامیزند چنانچه گفته شد آخر که بوا سیر و امراض مادره را مفید بود وص مقل ده درم اشق
جاوشیر اسفیداج حب لبسان مغز بادام تخم هر یکی پنجدرم یکوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و بار و عن کنجد بجوشانند
با سیاه دانه و تخم ورسعه طاق و عطوشا و غاغر و سنونات سعوطی که سهر و دماغ گرم را مفید بود وص آب کاهو روغن بنفشه با
نیلوفر شیرینان مساوی بکوبند و بیامیزند و در بینی کشند سعوطی که صداع گرم را مفید بود وص طباشیر دو درم کافور
هر یکی پنجدرم بکوبند و بار و عن بنفشه تر کشند آخر صداع بارد و لقوه را مفید بود وص مصبر شونیز بورق مساوی بکوبند انجن خرام
را مفید بود وص افلفل با میران شنبلیله هر یک دو درم تخم خنجشک هر یک سه درم بکوبند و بار و عن کنجد تر کشند آخر
که لقوه و فالج را مفید بود وص تخم حنظل اسطوخودوس فلفل جندبیدستر کندش مساوی بکوبند و در خرقه تنک بپیچند و بپوشند آخر
سوخته بورق جندبیدستر تخم حنظل فلفل هر یک دو درم مرزنجوش سه درم آخر کندش فلفل زنجبیل عاقرقرحا
بورق نوشادر صبر و اسپیغول مشک مرزنجوش خربق سفید جندبیدستر مساوی بکوبند آخر سنا و صداع را مفید بود وص خربق سیاه
مرزنجوش هر یکی ده درم اشنان خردل کندش شونیز تخم کل هر یک پنجدرم مشک دانگی فلفل دانگی کبابه سه درم عرعره که فصلات را
از دماغ و سر فرود آرد وص عاقرقرحا زنجبیل افلفل هر یک دو درم خردل فلفل هر یک چهار درم انار دانه پنجدرم بکوبند و با انجبیر
عسلی بیامیزند و بدان عرعره کنند نافع باشد عرعره که خناق و ذبحه را مفید بود وص عدس کفی غناب ده عدد در و با دو تریک کندم
بجوشانند و با ده درم آب کشنیز بیامیزند و رب توت ده درم در آن حل کنند عرعره که ذبحه خناق را فی الفور دفع کند و منفجر کرده
سپرغم و درم خمیرترش ده درم مرو شنبلیله پنجدرم عرعره که سقوط لهاة و ارجاع حلق را مفید بود وص خشت ورق کل عصاره بحیه اسپیس در سرکه اصل السوس
و بدان عرعره کنند معضضه که قلاع را مفید بود وصفت کشنیز خشک عدس هر یک دو درم طباشیر یکدرم بکوبند و با آب کشنیز بیامیزند و
بدان معضضه کنند معضضه که عفونت لثه و دهن را مفید بود وص شب یمانی مازو هر یک دو درم تخم کل چهار درم مرکدرم بکوبند
و با ماء الاصل بیامیزند معضضه که ثقل زبان را مفید بود وص زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل مساوی بکوبند و با آب گرم و سرکه بیامیزند

صفت آن حب الغار و ورق غار و سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند سنونی که دندان را از چرک پاک کند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته زنبد البحر هر یک پنجدرم نوشادر دو درم سنونی که دندان سیاه شده را پاک کند هر یک دو درم و نیم شادنه یکدرم عاقرقرحا سه درم بکوبند و بسوک دندان بمالند سنونی که دندان سیاه شده را پاک کند صمغ تفتیل و درم فلفل چاپره درم حاماسه درم سانج دو درم مازو سوخته هفتدرم سنونی صدف سوخته شاخ گاو کوهی سرطان مجموع سوخته زراوند مدحرج هر یک چار درم نمک اندرانی سوخته سه درم بکوبند سنونی که بوی دهان خوش کند و لثه را سخت گرداند دندان را پاک کند صفت آن شیم خوب زرد جوسوخته تلخ اندران زنبد البحر هر یک دو درم عاقرقرحا کباب نزه کزهر یک پنجدرم سنونی دو درم قرنفل یکدرم ساق چهار درم سنونی که لثه را سخت گرداند و رطوبات آن زائل کند صمغ گلنار سوخته نمک سوخته هر یک دو درم نوشادر دو درم بیوزج سه درم مازو یکدرم اخر که قروح لثه و سیلان خون از ان بازدارد صفت آن نزه کزوسک هر یک دو درم بحیة الحیات طین مختوم لوبیا هر یک دو درجینی یکدرم اخر فوفنه دو درم سنونی که دندان متحرک را سخت کرداند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته دو درم نمک سوخته پنجدرم زعفران مرسنبل مصطکی سندروس هر یک دو درم ساق گلنار هر یک سه درم سنونی که بن دندان سخت کند صفت آن قحم عود کندر مازو بوره ازرنبد البحر مساوی بکوبند سنونی که دو دندان را که از یکدیگر دور بود پیوند باشد صفت آن فلفل دو درم بوره ازرنی شش درم عاقرقرحا سه درم بیوزج پنجمثقال و بعد چهار درم اخر سیر شه نیز هر یک دو درم نمک یکدرم بکوبند و بر دندان نهند اخر بیوزج پنج شبت قسط دواکی که قلم سنبان کند ص شب یمانی مرتک مساوی بکوبند و بر دندان نهند چنانکه مدتها دیگر نرسد و زمانی صبر کنند که برآید اخر نشتر فراطرافون دندان فرو برند سانج و مازو و بیوزج هر یک از فلفل لبا بند و بشمع و قطران بسرشند و بر دندان نهند اخر عاقرقرحا و بعد ازان لبا بند و نشتر در خوا دندان فرو برند و این دوا به نهند با بستانند و هم در اطلیه مضادات و نطولات طلائی که کلف و دانش را مفید بود صفت آن پوست بیخ شتان با آب خیزه بر روزه آرد جو هر یک پوست عدس آرد باقلا نوشادر زنبد البحر اسپرک نخود و ادام هر یک مساوی بکوبند و با آب ترب و شیر خران بسرشند و طلا کنند اخر برس اباقلا جو هر یک دو درم عاقرقرحا کباب نزه هر یک چار درم قسط بادام هر یک از ساعت بان زنبد البحر زراوند مدحرج هر یک دو درم فلفل تخم ترب کندش هر یک سه درم سنبلطیخ هر یک سی عدد تخم خربزه هر یک چار درم نمک اندرانی یکدرم بکوبند و با آب ترب بسرشند طلائی که بهق سفید را مفید بود صفت آن بیخ ده درم کندش شنبلیخ هر یک پنجدرم بکوبند و با روغن بنفشه بسرشند و طلا کنند طلائی که برص را ببرد صفت آن شنبلیخ خربق سیاه بوزیدان هر یک سه درم تخم ترب تخم خیار تخم خربزه تخم کدو هر یک دو درم بکوبند و با سرکه و آب مورد طلا کنند مساوی که بهق سیاه و سفید را مفید بود صفت آن کندش خربق سفید بوزیدان هر یک دو درم شنگرف یکدرم روناس شنبلیخ خردل مازریون تخم ترب تخم خطمی هر یک سه درم بکوبند و بسرکه بسرشند طلائی که جدری را مفید بود صفت آن کبریت فلفل مرداسنگ هر یک نصف درم زراوند خربق سیاه هر یک سه درم بکوبند و بزیت بسرشند و بهر بامداد و شبانگاه و آنگاه که خواهند ساعت ساعت طلا کنند لبا بستانان بشویند طلائی که جدری را مفید بود صفت آن بیخ اقلیمیا زرنیخ اصفر مرداقا قیا صمغ سعد شیاف نامیثا زعفران گل ارمنی بکوبند و با آب کشنیز بسرشند مساوی کبار دام هاوه کبد را مفید بود صفت آن صندلین با بونه اکلیل الملک هر یک سی درم ورق گل فوفل بنفشه با دو جو هر یک

چهار درم بکوبند بر روغن کل بسرشند و بران نهند صفاد که صنعت کنند و بستعار امید بود صفت ان بسنبل مصطکی بشنبلیله
صبر حضض فیلزهر و لاذن هر یک دو درم محوّ چهار درم بکوبند و شمع ده درم بگدازند و او و یه بدان بسرشند صفاد که حرارت تلب کند را
ساکن کند صفت آن شمع سفید سی درم روغنکل نفتشه هر یک بست درم باهم دیگر بگدازند و در هاون کنند و با کلاب دو شب
تورکن و آب کشنیز و کاسنی و بلسان افروزند و حل خرنک بسایند و بران نهند صفاد که سلابت طحال را امید بود وصف
مثقال زرق بست درم اسفیدباج ده درم با قلار ستس کرسنه نخود اکلیل الملک حبه بزرک بابونه سنبل هر یک پنج درم بکوبند و طلای بخیر
در سرکه خیسانند تا حل شود و این او و یه بدان بسرشند و اندکی روغن بنفشه و بابونه با آن ضم کنند و طلا سازند و اگر اسفیدباج
و حل خرنگ بگدازند و طلا کنند مفید بود اخر الخیر سیاه پنجه درم سرکه خیسانند قسط چهار درم بادام تلخ ده درم پنج کبر سه درم بکوبند
و با روغن خیری آن سرکه و اخیر بسرشند و در خلل خلوه معده طلا کنند و دو ساعت بگذارند صفاد که لقرس و اوجاع مفاصل را مفید بود
وص بنفشه صندل سفید مغات خطمی بگوا و جوسه رنجان متساوی بکوبند و با روغن کنجد و سفیده بیضه و سرکه بسرشند صفاد که جمعه
اگر بر دم سعد نهند قی آورد اگر بزیان نهند اسهال و اگر زهار نهند او را بول و طمث کند وص پنج کابلی قثاء اعجاز هر یک
درم خربق سفید مرداسنگ هر یک چار درم نیم زنجبیل درد زیت ده درم شمع پنجدرم باهم بامیزند و استعمال کنند صفاد که
که کسر و خلع را مفید بود وص مغات کل ارمنی هر یک بست درم مرخطمی هر یک نه درم اقاقیا پنجدرم بکوبند و با سفیده بسرشند
اخر مایش مغات خطمی کل ارمنی هر یک ده درم شب یمانی را سن کندر سنک عفران هر یک پنجدرم بکوبند و بابیضه بسرشند
و بر بندند اخر مایش بست درم روغن کل ارمنی هر یک ده درم زعفران سه درم بکوبند و با گلاب بسرشند اخر
کار بست تا از حال خود بگذرد تا بزرگ شود وص آرد جو دوغ سوخته متساوی بکوبند و بسرکه بسرشند و هر ماه سه روز بیالی طلا کنند
صفاد که شیار پشتان کم کند صفت آن مورد سرکه اکلیل الملک رو با قلا آب فوه نه بسرشند صفاد که درم پستان را
سفید بود صفت آن باقلا جوشانده خلی کلک هر یک ده درم زعفران پنجدرم بکوبند و بسفیده تخم مرغ بسرشند صفاد که سفید
مفید بود صفت آن زنجبار شق زراوند مقل مثل زاج متساوی بکوبند و با روغن گندم سرکه و عسل بسرشند صفاد
که سفعه مزمنه را مفید بود صفت آن نمک بشب سوخته زاج سوخته کبریت زرد جوبه مرداسنگ زراوند لطولی از هر
دو کام گرم را مفید بود صفت آن تخم کاهو هر یک پنجدرم بنفشه فرفیون تخم خاکشی ورق کل بابونه هر یک کی همشانه
و سرمان نیز ازند بر سر آن بزند لطول که صداع بارد را مفید باشد صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شب
هر یک هفتدرم تمام ورق غاشیم هر یک چار درم اخر الخیر لیا را مفید بود صفت آن بنفشه بنفشه فرفیون ورق بنفشه
کاهو خشخاش کل خطمی سفید بابونه هر یک پنجدرم بسایند و بر جبین بمالند و بر سر بخارآن بدارند و اب سفید آن
دو درم روغن بنفشه بسرشند لطول که صداع بارد را مفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شب هر یک
هفتدرم تمام ورق غاشیم هر یک چار درم لطول مالیخولیا را مفید بود صفت آن بنفشه بنفشه فرفیون ورق بنفشه
کاهو خشخاش کل سفید بابونه هر یک پنجدرم بسایند و بر جبین بمالند و بر سر بخار آن بدارند و اب آن
صفاد که آن با دو درم روغن بنفشه بسرشند صفاد که صداع بارد را مفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک تخم

زنبره سعتر مرزنجوش شبت سداب [illegible] بجوشانند از آن که تو رنج و عسر البول [illegible] نافع بود صفت [illegible]

اکلیل الملک شبت حلبه [illegible] پوست خشخاش [illegible] بجوشانند و در آن نشینند [illegible]

[illegible] شیاف عنبری که ابتدا از نزول آب و انتشار و ضعف بصر و سلاق و غشاوه را نافع بود و مقوی بصر باشد و رطوبت را زائل کند

صفت توتیای هندی توبال مس سوخته لولو ناسفته اسفید سانج اقلیمیا زر صبر سقوطری سرطان بحری زعفران سنبل هریک دو درم نشاسته

مغسول [illegible] فلفل سفید دارفلفل نوشادر هریک [illegible] نیم مشک دانگی کافور نیم دانگ احمر اقلیمیا زر توتیا صبر سرطان بحری

مس سوخته توبال مس [illegible] توبال نحاس سانج [illegible] فلفل سفید سیاه دارفلفل نوشادر هریک درمی نشاسته مغسول [illegible]

[illegible] مشک دانگی باسلیقون کبیر [illegible] سنبل [illegible] مفید بود صفت اقلیمیا نقره زبد البحر [illegible]

مس سوخته [illegible] نمک اندرانی سانج [illegible] اسفیداج رصاص فلفل دارفلفل [illegible] سنبل [illegible] قرنفل [illegible]

صبر [illegible] نمک هندی [illegible] مامیران نوشادر [illegible] هریک [illegible] پوست هلیله زرد [illegible]

[illegible] باسلیقون صغیر اقلیمیا زر زبد البحر هریک [illegible] مس سوخته [illegible]

اسفیداج نمک اندرانی نوشادر [illegible] سانج فلفل دارفلفل هریک [illegible] تخم حنظل [illegible] قرنفل [illegible]

[illegible] شیاف [illegible] مغسول مس سوخته اقلیمیا [illegible]

دارفلفل هریک [illegible] فلفل سیاه و سفید زبد البحر هریک [illegible] سنبل قرنفل هریک [illegible] زعفران

نوشادر هریک [illegible] نسخه اخری مس سوخته شادنج هریک [illegible] فلفل دارفلفل زعفران تخم حنظل هریک [illegible] صبر

[illegible] اقلیمیا [illegible] کحل زعفرانی [illegible] صفت [illegible]

[illegible] فلفل دانگی [illegible] دارفلفل [illegible] نوشادر [illegible] کافور دانگ کحل الجواهر [illegible]

توتیا [illegible] اقلیمیا زر مغسول اسبید لولو ناسفته [illegible] زعفران [illegible] شادنج [illegible] کحل [illegible] سانج [illegible]

[illegible] صفت [illegible] اقلیمیا [illegible] زعفران [illegible] سانج [illegible]

[illegible] دانگی [illegible] کحل [illegible] صفت [illegible]

دانگی مس سوخته [illegible] سانج [illegible] سنبل دارفلفل [illegible] کافور [illegible] کحل توتیا [illegible] زائل کند

صفت زبد البحر اقلیمیا [illegible] سرطان بحری [illegible] نوشادر [illegible] لولو ناسفته [illegible]

توتیا [illegible] نوشادر [illegible] دارفلفل سنبل قرنفل [illegible] مامیران نمک هندی هریک [illegible] دانگ کحل الجواهر

[illegible] اسفید توتیا [illegible] توبال مس [illegible] سوخته لولو اقلیمیا زر هریک [illegible] کحل [illegible]

[illegible] رطوبت بود [illegible] نافع باشد صفت [illegible] توتیای هندی توبال مس [illegible] سوخته هریک [illegible] مامیران [illegible]

کحلی که سبل را مفید بود صفت پوست هلیله زرد [illegible] هریک [illegible] فلفل سفید [illegible] نوشادر [illegible] شادنج مغسول [illegible]

[illegible] سبل سلاق و [illegible] مفید بود توتیای کرمانی پوست هلیله زرد هریک [illegible] دارفلفل [illegible]

[illegible] مامیران [illegible] هریک [illegible] درم [illegible] اخضر توتیا [illegible] هریک [illegible] درم [illegible]

١٥٦

زنجبیل هر یک دو درم و نیم نمک هندی یکدرم برود دی که حرارت چشم را ساکن کند اقلیمیا ذهب چهار درم توتیا هندی سه درم هر یک [illegible]
بسایند و بگلاب و خل خمر بسرشند و در خرقه کنند و بشویند و بمالند و بعد از آن خشک نمایند و باد و دانگ کافور مخلوط کنند برود
که رمد را مفید بود صفت شیاف مس سوخته افیون نشاسته هر یک هفت درم صمغ عربی سه درم اقلیمیا چهار درم اسفیداج شصت درم
بسایند برود اسود او جاع چشم را مفید بود صفت افیون ده درم کافور دو درم مشک یکدرم زعفران دو دانگ نیم درم
مس سوخته و رمی اقلیمیا ذهب نیم درم صمغ عربی چهار درم توتیا هندی قاقله قشر [illegible] هر یک درمی بیست درم نبات دو دانگ
حلبه کلنار شیاف [illegible] هر یک دو [illegible] برود کافوری که بیاض رمد را مفید بود [illegible] کافور و [illegible] برود که بیاض رمد را مفید بود
اقلیمیا شانزده درم اسفیداج دوازده درم افیون کثیرا نشاسته هر یک دو درم انزروت هشت درم برود اصفهانی کبیر او جاع چشم
را که از رطوبت بود مفید باشد صفت انزروت [illegible] ده نیم درم مامیثا دو درم صبر تخم کل زعفران هر یک نیم درم [illegible]
چهار دانگ برود ابیض رمد حاد را مفید بود صفت انزروت نیم درم نشاسته دو درم نبات صمغ عربی هر یک درمی برود [illegible]
رمد صبیان و ریاح و وجع را مفید بود صفت انزروت [illegible] ده درم شیاف مامیثا دو درم [illegible] چهار درم [illegible] کثیرا سه درم با هم
بسایند برود [illegible] که رمد کهنه را مفید بود صفت اسفیداج اقلیمیا فضه هر یک ده درم شادنه مس سوخته هر یک [illegible] درم و نیم
کثیرا شش درم [illegible] هر یک دو درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم لولو بد الجمر نبات نشاسته هر یک چهار درم برود
که ظلمت و حکه را مفید بود صفت آب [illegible] انار [illegible] ده درم [illegible] کفک [illegible] دو درم مشک کافور هر یک
نیم مثقال بسایند در آب [illegible] انار [illegible] تا خشک شود پس سحق کنند برود [illegible] را مفید بود صفت انزروت [illegible]
نبات [illegible] بسایند اکسیر [illegible] را مفید بود صفت شادنج مغسول لولو [illegible] مس سوخته اقلیمیا [illegible]
هر یک دو درم [illegible] بد الجمر هر یک [illegible] برود که قروح [illegible] را مفید بود صفت شادنه مغسول [illegible] سوخته هر یک ده درم
پوست [illegible] نشاسته نیم درم [illegible] که بیاض را مفید باشد صفت [illegible] اقلیمیا ذهب [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] بسایند شیاف قیصری [illegible] را مفید بود صفت شادنه [illegible] صمغ عربی مس سوخته هر یک [illegible]
هر یک [illegible] درم افیون دو درم و نیم [illegible] بسایند [illegible] بسرشند و شیاف سازند [illegible] بوقت حاجت [illegible]
و در چشم کشند شیاف دینارجون [illegible] وجع و حرارت و ظفره را مفید بود صفت اقلیمیا ذهب اسفیداج هر یک ده درم [illegible]
هر یک نیم درم [illegible] سوخته زعفران نشاسته هر یک دو درم [illegible]
[illegible] نبات افیون اقاقیا هر یک [illegible] بسرشند و شیاف سازند شیاف احمر [illegible] ظلمت و ضعف [illegible]
مفید بود صفت انزروت [illegible] زعفران هر یک دو درم [illegible] بسایند [illegible]
سازند [illegible] و در چشم [illegible] بسایند [illegible]
از آن [illegible] بسایند [illegible] شیاف [illegible] ظفره [illegible] بیاض را مفید بود [illegible]
کحل [illegible] هر یک [illegible] اقلیمیا دو درم [illegible]
[illegible] اسود [illegible] مفید بود [illegible] صمغ عربی [illegible]

۱۵۸۱

[illegible] چهار درم انگشت و [illegible] درم شیافی کردم [illegible] نافع باشد [illegible] صندل سفید بود اقلیمیا [illegible] اسفیداج افیون [illegible]
[illegible] یک چهار درم [illegible] نشاسته هر یک [illegible] اقاقیا مغسول [illegible] چهار درم [illegible] با هر یک [illegible] شیاف ابیض
[illegible] اسفیداج [illegible] نشاسته [illegible] اقلیمیا [illegible] اسفیداج [illegible] درم [illegible] شیاف
احمر [illegible] سفید بود [illegible] مغسول [illegible] درم [illegible] چهار درم [illegible] هر یک [illegible] درم صمغ عربی [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
زعفران [illegible] صمغ [illegible] شیاف [illegible] احمر [illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] درم [illegible] چهار درم [illegible] شیاف اخضر [illegible]
[illegible] نشاسته صمغ [illegible] هر یک [illegible] نافع بود اقلیمیا [illegible]
اسفیداج صمغ [illegible] شیاف [illegible]
هر یک [illegible] درم [illegible] چهار درم [illegible] زعفران [illegible] نافع بود [illegible]
اقلیمیا [illegible] هر یک [illegible] چهار درم [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] کافور [illegible] اسفیداج
[illegible] چهار درم کافور [illegible] هر یک [illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] اسفیداج [illegible]
[illegible] درم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] نافع [illegible]
[illegible] اسفیداج [illegible] درم [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] سفید [illegible]
[illegible]

۱۵۸

[illegible]

۱۵۹

که گوشت زاید ببرد و از مرهم زنجار گرد اشق و در آب حل سازند و با هم ... لون مرهم ... بپاشند [illegible] آن زخم ... بپاشند
و یک ... رنگ ... اکال ... و عفونت ... اگر در گوشت اندمال کند زنگار سرخ و ... هر یک ... مرهم ... [illegible]
یکدرم اسپیداج ... حل ... بسایند و مرهم سازند خشک کند و ذرور که گوشت را بخورد ... زاج سرخ ... قلقطار ... [illegible]
اقلیمیا ... سفید یک ... درم بسایند ... نگهدارند ... مرهم زاج و درم قلقطار ... سنگ ... یک مثقال ... [illegible]
که ... فروج ... اسفید ... دم الاخوین ... بکوبند و ذرور ... که گوشت ... خشک کند ... درم ... [illegible]
ذروری که خون باز دارد و جراحات خشک کند ... دم الاخوین ... ذرور که زخم شمشیر ... [illegible]
... دم الاخوین ... اشق ... ذرور که ... اقلیمیا ... [illegible]
ذروری ... [illegible] ... صلوای که ... کند و ... اسفید ... [illegible]
اب رنگ کند و بکوبند تا ... [illegible] ... زخم ... [illegible]
که گرد و ... اقاقیا ... سفید ... عسل ... گلاب ... زعفران ... [illegible]
... بریان کنند ... [illegible] ... گلاب ... [illegible]
... بر آن کنند ... [illegible]
... بسایند ... زعفران ... [illegible]
... بریان کنند ... [illegible]
... [illegible]
کنند ... اسفید ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

دو درم بکوبند و دو درم از ان با سپید بخورند اخری ... نافع بود انار دانه ترش ده درم ...

... آب بجوشانند تا به نیم آید صافی کنند عود و مشک هر یک ... بسایند و بر سر آن ریزند و صافی کنند و بخورند اخری ...

[illegible]

160

[illegible]

مثقالی بکوبند و بسرشند [illegible] مثقالی [illegible] کسی که عاشق باشد بیند عشق او زایل گردد و اگر [illegible] طلا [illegible] و تخم تمام [illegible]
افاوریا [illegible] مثقالی بکوبند و با آب [illegible] بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و چند درم از آن بسایند و
دهند که عاشق نباشد عاشق و محزون گردد و اگر علق [illegible] بکوبند و با روغن [illegible] طلا کنند [illegible] بسیار [illegible]
بزرگ گردد و اگر [illegible] بالند و بعد از آن [illegible] با روغن یاسمین طلا کنند همچنین بود و اگر [illegible] و درم [illegible]
آب عسل بسایند و بر [illegible] طلا کنند همین عمل کند و اگر [illegible] در آفتاب نهند تا گرم شود و خرقه [illegible] در آن اندازند و برداشته
[illegible] چون خشک شود دیگر [illegible] کنند و اگر [illegible] و [illegible] مو [illegible]
[illegible] بسایند و [illegible] بالا [illegible] زعفران [illegible] خرقه
بدان ترکنند و [illegible] گرم کرده و اگر [illegible] آب آن [illegible] حاصل شود و اگر [illegible]
[illegible] بسایند و بعسل [illegible] طلا کنند همین عمل کند [illegible]

رساله

بسم الله الرحمن الرحیم

چون [illegible] نزد قومی گرم و تر است و [illegible] حکیم عماد الدین محمود [illegible] اعتقاد [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] اول [illegible] گمان کرده‌اند [illegible]
[illegible]
آب [illegible]
و باد [illegible]
[illegible]
[illegible]
مانند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۶۱

[illegible]

و ایک و مشک و امثال آن و سپیدیهای باران و آب باران و گوی نمات مخلوط باشند و نگاه داشتن آن در عسل و شکر [illegible]

گرم سست و دیگر آنکه ریشه دار نباشد و هرگاه قصد خوردن کنند باید که اول تنقیه بحسب حاجت نمایند و اگر حاجت فصد و تسهیل کنند

و گاهی به رگی اکتفا نموده میشود و گاه [illegible] و ترک نموده آید و آب ترک نمایند شیر [illegible] به عرقها [illegible] اکتفا ورزند

و اولی مدت ترک او یک هفته است قبل شروع نمودن این [illegible] و کم خوردن نمک نمایند تا آنکه وقت شروع نمودن قدری قلیلی از

نمک [illegible] باشد و برای مزاج گرم [illegible] و برای مزاج بارد [illegible] مناسب است و در گرما گرم و در سرما [illegible] استعمال ممنوع است و بدون [illegible]

[illegible] استعمال این دوا باید کرد و در ایام خوردن اجتناب از آب سرد [illegible] و [illegible] نمک [illegible]

غلیظ و کثرت اکل و امتلاء معده و جماع و حمام و حرکات مختلفه و غیر آن [illegible] منافی صحت باشد لازم است [illegible]

و ادویه بسیار گرم بپرهیزد اگر [illegible] مزاج مقتضی [illegible] باشد شیره خرفه و امثال آن همراه [illegible] کاسنی و دیگر [illegible] استعمال باید کرد

و اگر بعوارض [illegible] همراه این [illegible] همراه چوب چینی [illegible] استعمال باید نمود تا مقدور [illegible]

اجتناب نمایند [illegible] بگذرانند و چون از خوردن [illegible] فارغ شود [illegible] بپرهیزد [illegible] آن بود تا چهل روز

[illegible] بعادت [illegible] نمایند [illegible] و از حمام [illegible] واجب [illegible]

باید کرد و اگر [illegible] بسیار باشد [illegible] و در ایام خوردن [illegible]

و [illegible] و ترکیب خوردن این دوا [illegible] مرقوم شده [illegible]

[illegible] مثقال چوب چینی [illegible] از کارد ریزه ریزه کرده [illegible] سنگ یا نقره یا سفال [illegible]

[illegible] بعد از آنکه [illegible] آتش ملایم بپزند تا که چهارم

باقی بماند [illegible] صبح [illegible] شام [illegible] نبات شیرین کرده بطریق قهوه بخورند [illegible]

آب [illegible] نمایند غذا نان [illegible] گندم [illegible] چلاو [illegible] کباب [illegible] گوشت [illegible]

[illegible] بره [illegible] و دیگر [illegible] گوشت [illegible]

[illegible] مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه کرده [illegible] بطریق سابق بجوشانند تا نصف بماند [illegible]

[illegible] مثل [illegible] طعام [illegible] نمایند [illegible]

[illegible] تا ایام خوردن چوب چینی [illegible] باحتیاط [illegible]

[illegible] سیاه شده باشد [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] مثقال [illegible] خوردن [illegible] زیاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۶۲

م ۲۱۲ک
۲۵

DUE DATE

۶۱۰

R 15.01.92.

م ۲۱۲ک
۲۵

۹۳۳۸

۶۱۰

کاپی منصوری ج رسالپور پیپر

Date	No.	Date	No.
R 1.01.92.			
۱۶۱۶			

۹۲۱۱۸